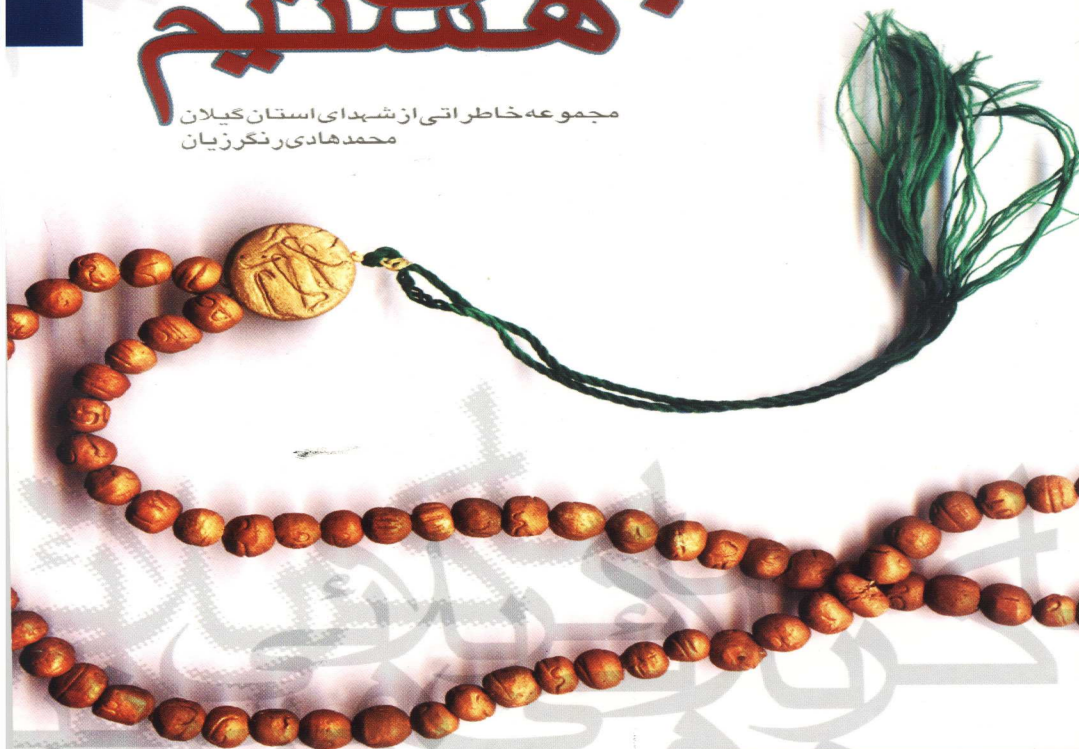


مکریایان هستیم

مجموعه خاطراتی از شهدای استان گیلان
محمدهادی رنگریزان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ما کربلائی هستیم!

مؤلف:

محمدهادی رنگریزان

بسم رب الشهداء و الصديقين

تقديم به :

امام شهيدان كه در تداوم كربلا، كربلاها آراست

و:

همة شهيدان امامي كه حماسه‌ساز عاشوراهاي آن كربلاها شدند

و:

تمام مردم شهيدپروري كه مقاومت و ايستادگي را به شگفتي وا داشتند!

رنگریزان، محمدهادی، ۱۳۳۸ -
ما کربلایی هستیم! / مؤلف محمدهادی رنگریزان؛ با سعی و اهتمام اداره کل بنیادشهی استان گیلان، معاونت فرهنگی و پژوهشی، اداره تحقیق و پژوهش. - تهران: بنیادشهی انقلاب اسلامی، نشرشاهد، ۱۳۸۱.
[۳]، ۱۹۵ ص: مصور، عکس. - (روایت عشق؛ ۱)
ISBN ۹۶۴-۷۶۹۱-۱۴-۹
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه: ص. ۱۹۴-۱۹۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - گیلان - شهیدان - - خاطرات. ۲. شهیدان - - ایران - - گیلان - -
خاطرات. الف) بنیادشهی انقلاب اسلامی. اداره کل بنیادشهی گیلان. معاونت فرهنگی و پژوهشی. ب)
بنیادشهی انقلاب اسلامی. نشرشاهد. ج) عنوان.
DSR ۱۶۲۵/۸۲ م ۲
کتابخانه ملی ایران
۹۵۵ / ۰۸۴۳۰۹۲۲
۱۰۶۳۲ - م



نشرشاهد

ما کربلایی هستیم

محمدهادی رنگریزان

به سفارش: معاونت فرهنگی و پژوهشی اداره کل بنیادشهی انقلاب اسلامی استان گیلان

ناشر: نشرشاهد

شمارگان: ۱۲۰۰ جلد

نویت چاپ: اول - ۱۳۸۱

چاپ و لیتوگرافی: نشرسیاست

شابک: ۹ - ۱۴ - ۷۶۹۱ - ۹۶۴

ISBN: ۹۶۴-۷۶۹۱-۱۴-۹

نشانی: تهران - خیابان آیت الله طالقانی، خیابان ملک الشعرای بهار پلاک ۳
ساختمان معاونت پژوهش و تبلیغات بنیادشهی انقلاب اسلامی نشرشاهد

تلفن: ۸۸۲۳۵۸۵

فهرست

مقدمه : □ ۶-۸

بخش اول: خرمشهر خونین شهر می‌شود!

۱ - عملکرد انباردار □ ۱۰-۱۵

بخش دوم: عملیات ثانمن‌الائمه!

۲ - مهمانی گوشت غاز □ ۱۷-۲۱

۳ - ایست! ایست! □ ۲۳-۲۷

بخش سوم: عملیات مطلع‌الفجر!

۴ - مباران چادرها □ ۲۹-۳۲

۵ - راننده آمبولانس □ ۳۴-۳۸

بخش چهارم: عملیات فتح‌المبین!

۶ - خواب فرشتگان سپید بال در پرنیانی از خون! □ ۴۰-۴۶

۷ - دست خدا! □ ۴۸-۵۲

۸ - دخيلك! دخيلك! □ ۵۴-۵۷

بخش پنجم: عملیات محرم!

۹ - عقرب! □ ۵۹-۶۳

بخش ششم: عملیات والفجر (۳) و (۲) و (۱)

۱۰ - فداکاری سنجاب! □ ۶۵-۶۹

۱۱ - با وضو وارد شوید! □ ۷۱-۷۶

بخش هفتم: عملیات خیبر!

۱۲ - عید دیدنی! □ ۷۸-۸۲

بخش هشتم: عملیات والفجر (۹) و (۸)

۱۳ - حال و هوای خطّ مقدّم! □ ۸۴-۸۹

۱۴ - خطّ نعل اسی! □ ۹۱-۹۸

بخش نهم: عملیات کربلای (۵) و (۴) و (۲)

۱۵ - هر که از معركة بگریزد، کافر است! □ ۱۰۰-۱۰۳

۱۶ - اندر خم يك کوچه هم نیستم! □ ۱۰۵-۱۱۳

۱۷ - آخرین دیدار! □ ۱۱۵-۱۲۳

۱۸ - دیده بان توپخانه! □ ۱۲۵-۱۳۰

بخش دهم: عملیات نصر!

۱۹ - با هم برمی‌گردیم! □ ۱۳۲-۱۳۶

بخش یازدهم: دفاع در کردستان!

۲۰ - دکل! □ ۱۳۸-۱۴۵

۲۱ - دستگیری خان! □ ۱۴۷-۱۴۹

بخش دوازدهم: قران و عترت!

۲۲ - مائده! □ ۱۵۱-۱۵۴

۲۳ - نیمه شعبان! □ ۱۵۶-۱۵۹

منابع و مآخذ! □ ۱۶۰-۱۶۱

مقدمه:

زعاشوراي آن سال به خون آغشته تا اکنون
هماره، همچنان، فریاد "هل من ناصر" ش در سینه تاریخ پا برجاست!
از آن فریاد دعوتگر که در "متن زمان" جاری است؛
و پیغامش، شعار شور و بیداری است؛
میان "حق و باطل"، "داد" با "بیداد"، نبردی جاودان برپاست؛
در این میدان و این پیکار
ندای دعوتش چشم انتظار پاسخی از "ما"ست،
که حق تنهاست،
و ... هر جا کربلا، هر روز عاشورا است!

آری، در انقلاب خمینی (ره) عاشورایی دیگر جان یافت و کربلا و کربلاهایی در جغرافیای
ایران، پدید آمد!
در این کربلا مردانی، حماسه ساز عاشوراهايش شدند که فضیلت و کرامت و شجاعت و قداست
و غیرت و انسانیت و معرفت و دیانت و سایر ارزشهای انسانی را از آن "اهل الله" کربلای ۶۱
هجری تعلیم دیده بودند و خوب، آری براساسی خوب، آن ارزشها را با خویشن خویش دم‌ساز نموده
و بجا و به هنگام، جلوه‌هایی از آنها را به نمایش گذاشتند!
با این قیاس بر خلاف عرف متداول که زیارت کننده عتبات عالیات را «کربلایی» می‌گفتند؛
این بار:

"بر این مردان مرد راستین قامت
که با عشق "خمینی"
در ره نورانی قرآن
میان خون شنا کردند و در این روزگار قحطی ایثار
جان را "بوفضایل گونه"
مانند "حسن" و "قاسم" و "اکبر" فدا کردند؛
الحق راست آمد قصه لفظ و حقیقت؛ واژه با مفهوم؛

زیبا گفته شد: ای کربلایی،
زایر کوی حسین‌بی‌علی! ای کربلایی!
"کربلایی! کربلایی! کربلایی!"

و بی‌هیچ شائبه‌ای، که الحق چه با مُسمی!

در این مجموعه - ما کربلایی هستیم! - که بر اساس بازسازی و تنظیم و پرداخت مندرجات دفترچه‌هایی از "روایت عشق" فراهم آمده، کوشش شده است؛ در ادامه البتّه بایسته و شایسته شیوه‌های گوناگونی که به اخبار و احوال این سبک‌روحان عاشق می‌پردازند؛ جلوه‌هایی از سجایای اخلاقی و رفتاری این کربلایی‌ها به سطر در آید. باشد تا ما نیز در پرتو پراکنده ساختن بذره‌های رادی و راستی از نور، بهره‌مند شویم و با توسّل به "اهل الله" و روی آن آوردن بدین شیوه‌ها و دستیابی به چنین احسن‌القصص‌ها در سایه فضل و رحمت پروردگار، از وسعت ظلمت‌ها و تیرگی‌ها بکاهیم و جلوگیری نماییم.

اما از آنجا که به مصداق:

خوش بُود همراه شرح عشق یاررقص جانبازی او در پای دار
برای آن که خاطره‌های روایت شده هم مستند باشند و هم دستیابی به‌چند و چون عملیاتی
که در آنها "فضل و بزرگمردی و سالاری" این بلندقامتان جاویدان، مجال بروز پیدا کرده
است؛ سهل الوصول بوده و همزمان بامطالعه خاطره، براحتی و سادگی در دسترس و اختیار باشد،
بی‌مناسبت‌ندیدیم؛ نه تنها سیر ارائه مطالب این مجموعه را براساس تاریخ وقوع عملیات هشت
سال دفاع مقدس قرار بدهیم که در پی نوشت آن خاطره‌ها، گوشه‌هایی از عملیات مربوطه را
نیز ذکر کنیم:

تا پدید آید که آن مردان مرددر کجا؟ با چه؟ چگونه؟ در نبرد
حق پراکندند و باطل ریختند دستمان آید که آنها کیستند!

خداوند یاریگر راهبان کویش باد!

از آن ظهورکنندگان تداوم راه کربلا سخن به میان آوردن، وارد شدن در حدیثی است که هم پایان ندارد و هم کهنه نمی‌شود!

حدیث عشق پایانی ندارد خزانیش نیست گر باران نبارد!

آری، نه نظم و تربیت را حافظ بودن و از فرماندهی واجب اطاعه پیروی کردن و وظایف محوله را سبک نشمردن و قصور در آن نکردن، کهنه‌شدنی و یک بار مصرف است و نه گفتگو از «سر از پای نشناختن در راه خدا و خلق و خم به ابرو نیاوردن در برابر دشواریها»، حدیثی است که تکرارش ملال‌آور باشد!

آنها اگرچه در برابر دشمن «نه» به لب داشتند ولی به دوستان «نه» گفتن را دور از مروت و مردی می‌دانستند! خود، خون دل می‌خوردند ولی می‌کوشیدند؛ شکر خند تبسم را بر کنج لبان دیگران سبز کنند!

آری، آنها حتی در جان به در بردن از خطر مرگ، دیگران را بر خود مقدم می‌داشتند؛ چون بر این باور بودند که «رنج خود و راحت یاران طلب!»

عملکرد انباردار!

از افرادی بود که با تعداد خاصی انس دارند و به ندرت پیش می‌آید که با دیگران آمد و شد کنند و رابطه برقرار نمایند. اگر چه انباردار گروهان بود ولی انگار که در بُرج دیده‌بانی نشسته و دوربین خیلی قوی و مجهزی در اختیار دارد که زودتر از خیلی‌ها از اخبار و حوادث آگاه می‌شد و خبر داشت!

با پیش آمدن انقلاب، اگر چه نیروهای رده‌های پایین از فرماندهان دوری می‌جستند و آنها را طاغوتی می‌نامیدند ولی او همان گونه که امام فرموده بود؛ بی‌توجه به حزب‌بازی‌ها و دسته

بندي‌هاي گروه‌ي و نقل و قول‌اين يا آن، سلسله مراتب را مراعات نموده؛ مقررات را محترم مي‌شمرد و چون گذشته، در انجام وظايف خويش کوتاهي نمي‌نمود!

اما، جنگ تحميلي که شروع شد؛ يك مرتبه و ناگهاني از اين رو به‌آن رو شد و بکلي تغيير کرد! ديگر، آن ناو استوار افتخاري^(۱) گذشته نبود که نبود! جوشش عجيبي در او پيدا شد! يك لحظه قرار و آرام نمي‌گرفت! مي‌خنديد! مي‌خنداند! مي‌پرسيد! راهنماي مي‌کرد! کمک مي‌نمود! هميشه آماده بود! نه به لب نمي‌آورد! در جمع و با جمع بسر مي‌برد و سرا پاشوق و شور و حرارت!

اگر چه همچنان اسم و رسم انبار داري را يديک مي‌کشيد ولي باپيگيري مداوم و تلاش همه جانبه که جداً بي سابقه بود؛ در آن آشفته بازار او ايل جنگ در خرمشهر که کمبودهاي مهمات و تجهيزات جنگي بيدادمي‌کرد^(۲)؛ همواره نسبت به آماده نمودن نيازمنديها و رفع موانع مختلف پرسند با تمام توان اقدام مي‌نمود و گشايش ايجاد مي‌کرد و آن روز نيز ...

تابش مستقيم آفتاب و گرماي هوا در آن فضاي باز با پوشش نظامي در حال جنگ و باران خمپاره و خمسه خمسه عراقيه‌ها که بي وقفه ادامه داشت؛ امان پرسند بويژه ناويان را بريده بود و تاب و توان و طاقتي براي‌شان نگذاشته بود تا بدانجا که خيلي‌ها دچار حالتهاي عصي شده بودند!

آسفالت خيابان نيز از شدت گرماي هوا، مقاومت خود را از دست داده و نرم شده بود! تنها در آن قسمت از جاده، در نزديکي سنگرهاي پرسند، سايه خود روي نظامي پارك شده، باعث شده بود که آسفالت مقاومت کرده و از حال نرود!

ناو استوار، در دو جبهه مي‌جنگيد! او که در آن شرايط، انبار را رهانوده بود؛ هم در سنگر مبارزه، پا به پاي همسنگران از مواضع تحت اختيارخويش دفاع مي‌کرد و هم هر از چند گاهي با ديدن بي‌تابي و ضعف شديد يا افزايش حالتهاي عصي برخي از همسنگران، به سرعت تغيير جا داده، کنارشان مي‌رفت و ناگهان شليک خنده؛ بروبچه‌هاي چند متر آن طرفتر رابه خود جلب مي‌کرد و صلواتشان مثل گذشته، افتخاري را - که به خاطر دلجوئي، تقويت روحيه و حفظ آمادگي رزمندگان، آنها را بغل مي‌کرد؛ مي‌بوسيد براي‌شان لطيفه تعريف مي‌کرد و هزار ادا و اطوار ديگر در مي‌آورد - دعوت مي‌نمود که برود و لطيفه را براي آنها نيز بگويد.

بروبچه‌ها را که از نظر گذرانند؛ سر را از ديواره سنگر کمي بالا آوردولي هنوز موفق نشده بود که کلاش را کمي عقب بدهد تا بهتر بتواند دور و بر و اطراف را ديد بزند که فوري به حالت چمباتمه داخل سنگر خزيد!

لامذهبا! امون نمي‌دن! معلوم نيس که اين همه مهمات از کدام زاغه‌ها درمياد که تومي نداره!^(۳)

و ناگهان صدای مهیبي در سرتا سر آن اطراف پیچید و دود و گردوغباري غلیظ در فضای پیرامون به هوا رفت! لحظاتی بعد، یکی پس از دیگری سر و کله بچه‌ها از لبه دیواره سنگر دیده می‌شد که برای رد یابی ماجرا سرک کشیده بودند!

خمپاره ۱۲۰ میلی‌متری دشمن، کنار خودروی فرماندهی، دل نرم آسفالت را شکافته و در زمین فرو رفته و بی منفجر نشده بود! دنباله آن دودمی‌کرد و همین مسئله، خطر انفجار احتمالی را تقویت می‌نمود!

انفجار احتمالی خمپاره، باک پُر از بنزین ماشین فرماندهی مجاور آن، تجهیزات و امکانات تسلیحاتی دوروبر، همه و همه اجازه بیرون آمدن از سنگر را به کسی نمی‌داد! نفس‌ها در سینه‌ها حبس شده بود و انتظار وقوع حادثه، هر فکر و حرکتی را به دنبال خود می‌کشید!

تنها در این میان، تهوّر و شجاعت برخاسته از ایمان ناو استوار افتخاری^(۴) بود که وقوع حادثه آنچنانی، کوچکترین تأثیری در اراده استوار و خلل‌ناپذیرش ایجاد نکرده بود!

او، با آرامش باور نکردنی به طرف خودرو رفت! در آن را باز کرد! پشت صندلیش جا گرفت! روشنش کرد و کمی بعد با به حرکت درآوردنش، آن را از محل حادثه دور نمود!^(۵)

تأثیر این عمل، در آن شرایط مرگبار و نفس‌گیر به حدی بود که پرسنل سنگر گرفته، موقعیت خود را فراموش نموده، در حالی که سراپایستاده بودند و از شدت شوق دستهای مسلح به اسلحه‌های خود را در فضای بالای سر، به این طرف و آن طرف می‌بردند؛ پی در پی يك صدا می‌گفتند:

اکبر! اکبر! اللهاکبر! به نقل از خاطرات اکبر عباس بیگی^(۶)
پانوش:

۱ - ناو استوار حسین افتخاری فرزند حسن متولد ۲۸/۲/۱۷ شهرستان بندرانزلی است که به تاریخ ۵۹/۷/۲۱ در محور آبادان ماهشهر به شهادت رسید.

۲ - در حالی که مردم بی دفاع و با ایمان خرمشهر، مشغول دفاع از شهر در مقابل دولشکر زبده عراق هستند، بنی صدر فقط به دادن وعده اکتفا می‌کند و از مردم می‌خواهد که تا رسیدن ارتش و سلاح سنگین مقاومت کنند. وقتی نیروهای سپاه از بنی‌صدر می‌خواهند که برای پشتیبانی آنها فانتوم بفرستند؛ وی در جواب آنها می‌گوید: «مگر فانتوم نقل و نبات است که برایتان بفرستم؟»

۳ - نیروی صدام با برخورداری از اطلاعات ستون پنجم، اقدام به گلوله باران شهر و قلعه و قمع مردم کرده و علاوه بر آتش سنگین توپخانه، با استفاده از ۹۰ قبضه خمپاره انداز، خرمشهر را زیر آتش شدید می‌گیرند و در زیر آتش پر حجم، تانکها را برای تسخیر کامل شهر آرایش می‌دهند. نیروهای مردمی نیز با در دست گرفتن کوکتل مولوتف و سلاح سبک، به مقابله تانکها و نیروهای زرهی دشمن می‌پردازند و با مقاومت و پایداری جانانه، راه نفوذ دشمن را مسدود می‌کنند. در این نبرد نابرابر، تعدادی تانک و نفربر منهدم می‌شود و عده‌ای هم از نیروهای دشمن کشته و مجروح می‌شوند. دشمن زخم خورده به تلافی این شکست تحقیرآمیز، خرمشهر را به شدت گلوله باران می‌کند. در این میان تعدادی از مردم بی پناه شهر

در خون خود می‌غلتند و شهر چندشبهانه روز در میان آتش و خون به انتظار رسیدن رزمندگان و مدافعان، پایدار و استوار می‌ایستد؛ اما از نیروهای کمکی خبری نمی‌شود.

مسجد جامع خرمشهر به مرکز فرماندهی تبدیل می‌شود. مردم از هر سو برای تجهیزشدن به آنجا هجوم می‌آورند. اما بجز سلاح سبک، چیزی نیست؛ که آن هم درمقابل تانک و ادوات زرهي کارايي ندارد! رفته رفته قوای دفاعی اندک شهر، درمقابل حملات سنگین دشمن تحلیل می‌رود. دشمن با اطلاع از اوضاع شهر همه رابیشتر می‌کند و هر بار پس از پیشروی، شب هنگام با عملیات شهادت‌طلبانه و جسورانه رزمندگان اسلام عقب نشینی می‌کند.

۴ - ناو استوار افتخاری‌ها به همراه دیگر رزمندگان و مردم شهر با جهادی عظیم درمقابل دشمن می‌ایستند و در اطراف پل بزرگ خرمشهر حماسه می‌آفرینند. صدای تانکهای دشمن برگوش و جان رزمندگان چنگ می‌کشد. مقاومت شهر، در میان هجوم گسترده دشمن تضعیف می‌شود. خیابانها یکی پس از دیگری در سیاهی شوم فرو می‌روند! مجروحانی که در کف خیابان افتاده‌اند؛ در میان زنجیر تانکهای دشمن لهیده می‌شوند و به شهادت می‌رسند.

بدین ترتیب، دشمن که در سوم آبان ماه ۵۹ با سازماندهی و تجهیز لشکرهای مستقر در جبهه خرمشهر و همچنین فراخوانی نیروهای تازه نفس به این جبهه، هجومی بسوسیع و گسترده را به شهر آغاز کرده است و گلوگاه شهر را در چنگال ستم و تجاوز خود بیشتر و بیشتر می‌فشارد تا بدانجا که وارد خیابانهای شهر شده و نبرد شهری کوچک به کوچکی و خانه به خانه گسترده و شهر در آتش و دود شعله‌ور است و می‌سوزد و مدافعانش نیز امداد می‌طلبند و لی تنها وعده رسیدن نیرو و تجهیزات را می‌شنوند! در غروب غم گرفته چهارم آبان، غرب خرمشهر به دست دشمن می‌افتد و تراژدی تلخ خونین شهر اوج می‌گیرد. باقیمانده نیروهای مدافع به سمت شرق شهر، عقب‌می‌نشینند و سرانجام با تمام پایداري‌ها و جانفشانیها خرمشهر، خونین شهر می‌شود.

دشمن در اوج غرور و نخوت، به غارت خانه‌ها و بندر و گمرک شهر می‌پردازد! تنها حدود ۱۵۰۰۰ یخچال از خانه‌های مردم به عراق، منتقل می‌شود. تعداد زیادی از مردم غیرنظامی شهر هم به اسارت برده می‌شوند. فرماندهان ارشد عراق، پس از اشغال خرمشهر، کمیته‌ای موسوم به کمیته اموال تشکیل می‌دهند. اموال و اثاثیه ۲۵ هزار واحد مسکونی شهر، به بندر بصره منتقل و پس از فروش در آنجا، مبلغ آن به حساب ارتش عراق واریز می‌شود. حدود هفتصد ۷۰۰ هزار تن کالا به همراه ۵ هزار اتومبیل خارجی که در بندر عظیم خرمشهر تخلیه شده بودند؛ توسط اشغالگران به غارت برده می‌شوند دشمن، علاوه بر غارت کامل شهر، اقدام به تخریب کامل آن می‌کند. سرتیپ احمدزیدان، فرمانده نیروهای عراقی مستقر در خرمشهر، دستور تخریب کامل شهر را صادر می‌کند و بدین ترتیب منازل شهر با ۳۰۰ تن «تی. ان. تی» تخریب می‌شود.

کارنامه توصیفی عملیات ۸ سال دفاع مقدس، صفحات ۲۵ - ۲۴

۴ و ۳ و ۲ -

۵ - این سرباز فداکار، سرانجام هنگامی که در حال آماده نمودن تابوت و یخ، جهت فرستادن جسد شهدای نیروی دریایی به شهرهایشان بود، خمپاره‌ای در جلو ماشینش منفجر می‌شود و یک ترکش آن، از شیشه جلو خودرو عبور کرده به قلبش اصابت می‌کند و بدین ترتیب به شهادت می‌رسد.

۶ - اکبر عباس بیگی فرزند شریف خان، متولد ۱۳۳۰ که اکنون یکی از نیروهای نظامی شاغل در مجموعه آموزشی حسن رود شهرستان بندرانزلی است، فرماندهی، شهید حسین افتخاری را به عهده داشته است. این نظامی سرافزار سه سال مستمر، توفیق حضور در جبهه های نبرد حق علیه باطل را داشته و به دفاع از اسلام و انقلاب مشغول بوده است.

عملیات نامه الأئمہ!

: لبال و پر عشق اگر، با تو نباشد چه سان وسعت پرواز را بال و پری ناگهان
سایه پرّ همای بود که بالا گرفت چرخش و پرواز ما در دل این آسمان!

آنها "چار تکبیر زدند یکسره بر هر چه که هست" و جز به جانان نیندیشیدند! سر را نیز در
کمال اخلاص و صفا نثار راه دوست نمودند! اگر چه از صمیم قلب و اعماق جان معتقد بودند و
بر زبانشان جاری که: «سِر نه چیزی است که شایسته پای تو بُود!» و بدین گونه بود که
مشمول عنایات و الطاف خاص آن کارساز بنده نواز می شدند؛ چرا که:
مدهای تو بی حاصل کجا می ماند ای جانباز مگر امدادهای غیبی او را نمی بینی؟

مهمانی گوشت غاز!

تمام راههای هوایی و زمینی بسته بود! تنها راه ارتباطی ما از طریق بندر امام یعنی دریا بود؛ در آن واقعه، ما بسیجیان خرمشهر^(۱) که تعدادمان ۲۶ نفر بود؛ در تمامی مناطق مهم خرمشهر نظیر "کوت شیخ"، "منصورون" و مناطق دیگری که به روستاهای مرزی منتهی میشد، حضور داشتیم و از شهرها امکانات اندک و ناچیزی که در اختیار داشتیم؛ حفاظت می نمودیم!

مهمات خیلی دیر می رسید و بسیار کم بود! اگر چه از نظر آب درمضیقه نبودیم ولی آب آشامیدنی ما آلوده بود و دیر به دیر و کُلی این پا و آن پا کردن و به مقدار خیلی کم از آن استفاده می کردیم. وضع چای بد نبود ولی چون قند ما ته کشیده بود؛ چای را با چند دانه خرمای خشکیده پوسیده شده که بروبچه ها در لابلای خس و خاشاک نخلستان های اطراف، پیدامی کردند؛ می خوردیم! یک قبضه تیربار ژ ۳، یک قبضه آرپی جی و چند تاژ ۳، سلاح ما را در آن و انفاسی جنگ و گریز تشکیل می داد. (۲)



در تصویر، نفر اول سمت راست، شهید محمدتقی ناصحی را به هنگام دفاع در آن شرایط بحرانی ملاحظه می نماید.

مدتها بود که بدین ترتیب دوام آورده بودیم و در آن شرایط مرگبار زندگی می‌کردیم! خیلی از بچه‌ها مریض شده بودند. نه رنگ به چهره داشتند و نه تاب و توان و رمقی برایشان مانده بود! با این همه، دندان به جگر گذاشته بودند و غیرت و ایمان دینی و ملی سرپایشان نگه داشته بود و بیدار و هوشیار از مرزهای عقیدتی و جغرافیایی پاسداری می‌کردند. (۳)

عصر یکی از چنین روزهایی که فشار دشمن خارجی از یک طرف و دشواریها و ناراحتی‌های زیاده از حد تنگناهای جور و اجور محیط داخلی از طرف دیگر، کلافه‌مان کرده بود و بدجوری عرصه را تنگ نموده و اوضاع را پیش آورده بود، صدای پی در پی غازی که قدم به قدم نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد! توجه مرا به خود جلب کرد!

غاز! یعنی چه؟ تویی این ویرانه‌هایی که نفس کش‌های آن، خود به‌ضرب اسلحه با هزار جور خطر و ناامنی به شماره نفس می‌کشند؛ غاز چه می‌کند!

اگر غلط نکنم؛ طعمه دامی است!

وی غاز چرا؟

فهمیدم! آره؛ کلك مرغابی است!

بله؛ شك ندارم که يك نقشه است! تله است ...

و همسنگری که غاز را در بغل گرفته بود و می‌آمد، با ورود خویش نگذاشت که در او هام و افکار خود باقی بمانم و رد پای درست یا نادرست از این غاز را پیدا کنم، چرا که رشته افکارم را پاره کرد و گفت:

– این راه گم کرده چند روزی مهمان ماست!

من و بچه‌ها خندیدیم. یکی از آنها گفت:

– نکنه فهمیده که چیزی در بساط نداریم و اومده که ما را سر سفره خودش مهمون بکنه!

بغل دستیش در حالی که جا به جا می‌شد؛ گفت:

– منم همینو فکر می‌کنم!

دیگری که غاز را تحویل گرفته بود و می‌برد تا درجایی مناسب، نگهداریش نماید؛ گفت:

مهمان یا میزبان، بعداً معلوم می‌شود!

غاز لاغر و مردنی چند روزی با نگرانی و نדاری ما سر کرد و بعد نیزبا کسب اجازه از یکی دو نفر، برادران طلبه‌ای که با ما بودند؛ همان گونه که آن برادر گفته بود؛ بیست و شش نفر ما را سر سفره خود به مهمانی دعوت نمود!

نخوردن آب و دانه و دور افتادن از لانه و آشیانه برای مدت طولانی، اگر چه آن غاز را آن قدر لاغر و ضعیف کرده بود که به لك لك بیشتر شبیه بود وی آن روز برای ما آن چنان آب و دانه‌ای شد که دوستان آن واقعه، همسنگرانی مانند میرزاپور (۴)، اسماعیلی (۵)، ناصحی (۶)؛

فلاحپور (۷) و دیگرانی که بعدها به شرف شهادت نایل آمدند؛ وقتی که به هم می‌رسیدند؛ این جمله را که حالت ضرب‌المثل پیدا کرده بود؛ می‌گفتند:
«مهمانی گوشت غاز؛ اگه ببری میام باز!»
به نقل از خاطرة علی‌رضا محمد دوست (۸)

پانوش:

۱ - شهر خرمشهر را می‌توان الگوی کامل و عالی مقاومت مردمی در طول جنگ تحمیلی نامید. ارتش عراق برای اشغال خرمشهر دو لشکر زرهی را با تمام امکانات به‌کار برد. شهر به شدت زیرتوپ و خمپاره قرار گرفت. مردم مظلوم با کمترین امکانات در مقابل دشمن ایستادند. در چند کیلومتری شهر، دشمن شدیداً با نیروی مردمی درگیر شد و کار به جنگ تن به تن کشید و پس از جنگی سخت، نیروهای عراق به اطراف نخلستانهای شهر عقب نشستند. دشمن، سرانجام با تحمل تلفات سنگین از نیروهای اندک رزمنده، خود را به داخل خیابانهای خرمشهر رسانیدند و با حجم سنگین آتش تانک و توپ قسمتی از شهر را اشغال کرد. نیروهای مردمی در خیابانهای شهر با ارتش دشمن درگیر شدند و با دفاع و مقاومت جانانه خود، بار دیگر دشمن را وادار به عقب نشینی کردند! اما متأسفانه پس از ۳۴ روز مقاومت بی‌نظیر و فراموش‌ناشدنی، خرمشهر، سقوط می‌کند.

کارنامه توصیفی... ص ۲۳

* پس از سقوط، نه تنها جوانان این شهر که مردم اقصی نقاط ایران در کسوت بسیجی برای رهایی این شهر با تمام وجود به پا خاسته و تلاش می‌کنند تا سرانجام پس از ۵۷۸ روز این تلاشها به ثمر نشسته و خرمشهر آزاد می‌شود.

۲ - این جریان، مربوط می‌شود به ایام نزدیک به عملیات ثامن الائمه که دشمن در بخشی از جاده آبادان - ماهشهر و آبادان - اهواز حضور دارد و آبادان را به صورت تدریجی شکل در محاصره گرفته است و تنها مبادی ورودی و خروجی آبادان، از طریق دریا میسر است که آن هم خالی از مشکل نیست و بنی صدر هم بجز اتلاف وقت، کاری انجام نمی‌دهد.

۳ - دفاع مشت در مقابل تانک و با دست خالی به مقابله با دشمن تا بُن دندان مسلح رفتن و تعابیری از این دست که در بیانات حضرت امام خمینی (ره) در اوصاف دلوریهای نیروهای رزمنده در جنگ آمده است؛ حقیقتی انکارناپذیر و واقعیتی مسلم و مسجل بود که نظیرش در تاریخ جنگهای معاصر وجود ندارد.

۴ - شهید هادی میرزاپور فرزند ابراهیم در ۱۹ تیرماه سال ۱۳۴۳ در شهرستان رودسر متولد شد و طی دفاع جانانه اش در منطقه نورد اهواز به تاریخ ۱۰/۲/۱۳۶۱ به شرفشهادت نایل آمد.

۵ - شهید حجت‌اله اسماعیلی فرزند محمد محمد متولد ۲۰/۶/۱۳۴۰ شهرستان رودسر که در طی جانبازیهای فراوانش در جبهه‌های نور علیه ظلمت سرانجام در تاریخ ۱۰/۱۰/۱۳۶۰ به شهادت رسید.

۶ - شهید محمدتقی ناصحی فرزند محمد در تاریخ ۲/۱/۱۳۴۲ در شهرستان رودسرپا به دنیا گذاشت و به تاریخ ۱۰/۲/۱۳۶۱ با شهادت در جبهه‌های حق علیه باطل به دیدار معبود شتافت.

۷ - چون ارائه‌کننده خاطره به ذکر فقط «شهید فلاحپور» اکتفا کرده و هیچگونه مشخصه هدایتگری در این زمینه مطرح نکرده است؛ تلاش ما، متأسفانه در جهت معرفی بیشتر این شهید به جایی نرسید. راهش پررهرو باد!

۸ - علی‌رضا محمد دوست فرزند محمد متولد سال ۱۳۴۲ که بیست ماه در جبهه‌های جنگ حق علیه باطل افتخار حضور داشته‌اند از دوستان و همزمان شهید میرزاپور بوده و اکنون در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان رودسر به خدمت مشغول هستند.

این عاشقان خدا و شیفتگان راه شهادت، مجموعه‌ای از حسنات و زیباییها را یکجا در خود داشتند و به نمایش می‌گذاشتند. مجموعه‌ای که لبخند و خشم و اشک نفرت را توأمان در برداشت و هر بیننده‌ای را به شگفتی می‌انداخت!

چرا که همان دست قدرتمند ما شه چکان تفنگ، با مهربانی هر چه تمامتر در بیمارستان، دسته گل را نیز به دلجویی تقدیم می‌نمود و همان پای‌ک‌سنگفرش حیاط خویش و قوم را در دید و بازدید صمیمانه، ترجمانی از صله رحم بود؛ در میدان‌های جان شکار مین‌ها و شیب‌های تند کوهستان و معابر پر خوف و خطر دیگری که سدّ دستیابی به دشمن بود؛ بی محابا راه می‌بریید و جلو می‌رفت! یا دی که در مواجهه با دشمن نابکار محارب، فقط به از پای انداختنش رضایت می‌داد؛ با شنیدن آیات الهی و دیدن چهره‌های روحانی، انقلابش را در اشک ریزان دیده یا گل نقش لبخند به تصویر درمی‌آورد!

اللهاکبر! اللهاکبر از چنین خداگونگانی که بار دیگر ولی این بار در کربلای ایران درخشیدند و مصداق سخن حق شدند که:

ای بسا یک دسته با اذن خدا غالب آمد بر سپاه زاشقیا!

ایست! ایست!

پس از اتمام عملیات، چون از بیمارستان مرخص شده بودم و دوره استراحت تا بهبود کامل را در خانه می‌گذرانیدم؛ چشم از مطالعه و مشاهده اخبار روزنامه‌ها و مجله‌ها و صدا و سیما که برمی‌گرفتم؛ گوشم به در بود که‌کی و کی به عیادت می‌آید تا گپ و گفتگوی بزنییم و بدین ترتیب نه خُلقم تنگ بشود و نه حوصله‌ام سر برود.

آن روز عصر، انگار که خدا همه چیز را به من ارزانی نمود! چون، هادی میرزاپور^(۱) را در کنارم داشتم! هادی از تک تیراندازان معروف و ماهر در عملیات ثامن‌الائمه^(۲) بود و علاوه بر این که در بسیج خونین شهر عضویت داشت؛ از برادران مخلص سپاه رودسر نیز به شمار می‌رفت!

او که تازه از منطقه عملیاتی به مرخصی آمده بود؛ گرم و گِیرا از جبهه و رزمندگان برایم می‌گفت و مرا با تعریف و توصیف ماجراهای آنجا از بسترو بالین می‌کند و به سنگر و دامنه خاکریز می‌برد و با حوادث حماسی آن، تن و جان از جبهه دور افتاده‌ام را طی درگیر نمودن با شنیدن آنها، به وجد می‌آورد و تازه می‌کرد! (۴)

ولی از آنجا که بی‌ریا بود و با صفا، هر چه می‌گفت؛ از شور و شعور و رادی و دلاوری دیگران بود که این چنین کردند و آن چنان آفریدند و صحنه‌هایی به تمام معنا مهیج و تکان دهنده از فلان رزمنده یا بهمان بسیجی! من که از جرأت و جسارت و صفای درونیش کم و بیش با خبر بودم؛ رو به او کرده و گفتم:

هادی جان! من که با چشمهای خودم، از این زاهدان شب و شیران‌روز، رشادتهای فراوان دیده‌ام؛ از این گذشته، زخم این مجروح در بسترافتاده خانه‌نشین نیز ناسلامتی از تصادف یا زد و خورد شخصی یا بیماری و جراحی آپاندیس و چه می‌دانم چه و چه که نیست! می‌خوام ببینم که خود شما توی این عملیات، چه گلی کاشتی؟

اما مگه زیر بار می‌رفت! حاشا و کلاً! چون می‌دانستم که فروتنی و بزرگی روحش به او اجازه نمی‌دهد که از کارهای عجیب و غریبش در جبهه‌دم بزند و حتی به ندرت پیش می‌آید که برای خانواده‌اش تعریف نماید؛ دست‌بردار نبودم و اصرار، پس اصرار که: "نوبتی هم که باشد؛ می‌خواهم بدونم تو چی کار کردی؟" از خودت بگو!

سراجام، در مقابل اصرار فراوانم و قوی که از من گرفت تا نزد کسی دیگر باز گو نکنم؛ رو به من کرد و گفت:

علی رضا! کجای کاری پسر! ما که کاره‌ای نیستیم! این لطف خداست که شامل حالمان می‌شود تا موفق می‌شویم بعضی وقتها کاریهایی بکنیم و گرنه: "آن ذره که در حساب ناید ماییم!" آخه، تنهایی تنها با یک کلاش، هفت تن از عراقیها را از پای در آوردن و بی‌حجابا و یک تنه توی اون آتش و خون، از پشت این خاکریز به آن خاکریز رفتن و ناگهان با چهل الی پنجاه نفر سرباز عراقی ارتش بعث روبرو شدن و درست، سر بزنگاه با اسلحه‌ای که تیرش تموم شده و توی خشابت هم از بدشانشی دیگه هیچ تیری نداري و سلاح و مهمات دیگری هم در دسترس نیست! تو فکر می‌کنی که اگه عنایت او نباشه، جز مرگ، با چه چیزی روبرو هستی؟ گفتم:

خوب! این که معلومه! ولی بگو ببینم؛ چی شده؟

و جواب داد:

چی می‌خواستی بشه؟ اصلاً به روی خود نیاوردم و چند بار با صدای بلند گفتم: ایست! ایست!

و ناگهان، همه دست بر سر، مانند برّه‌هایی که به سمت آغل می‌روند؛ جلو آمدند و منتظر شدند
که این بنده روسیاه چه بلایی می‌خواهد بر سرشان بیاورد!
به نقل از خاطرة علی‌رضا محمد دوست (۴)

پانوشت:

۱ - به پینوشت شماره ۴ خاطرة "گوشت غاز" ص ۲۱ رجوع کنید.

۲ - عملیات ثامن الائمه (ع) در ساعت يك بامداد و در تاریخ ۱۳۶۰/۷/۵ با رمز مقدس "نصر من الله و فتح قريب" با اهداف تصرف پلهای دشمن بر روی رود کارون، تصرف و تأمین جاده آبادان - ماهشهر و آبادان - اهواز و در نهایت به منظور شکست محاصره آبادان و انهدام نیروهای دشمن آغاز می‌شود. نیروهای سپاه و ارتش و بسیج با عبور از میدانهای مین و تله‌های انفجاری و موانع ایذایی در حالی که به شدت با آتشبارهای خطوط، پشتیبانی می‌شوند؛ به مواضع دشمن یورش می‌برند. دشمن، سخت‌غافلگیر می‌شود و رزمندگان به سرعت خاکریزهای مقدماتی آنها را تسخیر کرده و به تعقیب آنان می‌پردازند. دشمن وحشت زده و بی هدف، منطقه را زیر گلوله می‌گیرد.

منطقه به شدت با آتشبارهای طرفین، در هم کوبیده می‌شود و صدای انفجار لحظه‌ای قطع نمی‌گردد. حمله رزمندگان اسلام از دو محور اساسی انجام گرفته و تلاش می‌شود؛ در منطقه مورد نظر الحاق صورت می‌گیرد. نزدیک طلوع آفتاب خبر می‌رسد که در يك محور، انهدام نیروهای دشمن با موفقیت صورت گرفته و یکی از پلهای تدارکاتی آنها منهدم شده است! ... اما در محور دوم، دشمن نسبتاً هوشیار است و مقاومت می‌کند.

مقاومت نیروهای عراقی در این محور، فرماندهان عملیات را نگران می‌کند و این در حالی است که حمله و نبرد در محور اول با موفقیت ادامه می‌یابد و هر لحظه بر تلفات و خسارات دشمن افزوده می‌شود.

برای محاصره کامل، هجومهای گسترده به سمت پلهای تدارکاتی ادامه می‌یابد. لشکر زرهی عراق شامل دو تیپ، با تمام قدرت در هم کوبیده می‌شود و نیروهای منهزم آن، تحت تعقیب قرار می‌گیرند.

در جبوحه نبرد، خبر می‌رسد که در محور دوم موفقیت حاصل نشده است و هر لحظه خطر محاصره شدن، نیروهای پیشتاز محور اول را تهدید می‌کند.

ناگهان، حرکتی تحسین برانگیز و حماسی صورت می‌گیرد و رزمندگان محور اول پس از رسیدن به اهداف مورد نظر، می‌روند؛ کار نیمه تمام قوای دیگر محورها را به پایان برسانند. در این هجوم، مقدار دیگری از جنگ افزارهای دشمن، منهدم شده و یا به غنیمت در می‌آید و لحظه به لحظه نقطه الحاق، تکمیل و محاصره دشمن کاملتر می‌شود. با این حرکت موفق و مبتکرانه، راههای پیروزی هموار می‌شود. نیروهای عراقی مستقر در خطوط اول که کار حریف را تمام شده می‌پنداشتند؛ ناگهان پشت سر، آماج گلوله نیروهای خود، قرار می‌گیرند. بدین ترتیب؛ نیروهای دشمن ناخواسته از روی وحشت و سردرگمی همدیگر را هدف قرار داده و تعدادی نیز کشته می‌شوند. کارنامه توصیفی ... ۴۵ - ۴۴

۳ - رزمندگان عمل کننده در محور اول عملیات ثامن الائمه، همه اهداف از پیش تعیین شده را به تصرف در می‌آورند و خسارات و تلفات سنگینی را بر ارتش عراق تحمیل می‌کنند. در این میان، غنایم فراوانی نیز از دشمن به جای می‌ماند و عده‌ای (۱۸۰۰ نفر) از آنها به اسارت در می‌آیند.

دیده بانهای عراقی مستقر در غرب کارون، با روشن شدن هوا وقتی تانکهای سوخته، سنگرهای منهدم شده و کشته‌های فراوان را می‌بینند؛ به شدت وحشت می‌کنند. دشمن، آخرین تلاشهای خود را در شرق کارون برای نجات خود، انجام می‌دهد ولی دیگر کاری از دست آنها ساخته نیست و اقدامات تاکتیکی نیروی هوایی ارتش و آتش ضد هوایی و شلیک بی امان توخانه، جایی برای عرض اندام دشمن نمی‌گذارد!

کارنامه توصیفی ... صفحات ۴۶ - ۴۵

عملیات مطلع الفجر ۴ - رجوع کنید به پی نوشت شماره (۸) خاطره "مهمانی گوشت غاز" ص ۲۱

در خیمه خرگاه کربلایان روزگار ما، فداکاری و از خودگذشتگی حدیثی نبود که برای شنیدنش لازم باشد زمانی ویژه را پشت سر بگذاری تا شاهد تجسم آن در بلندای قامت مردی از این کاروان باشی! چرا که هیبت و شکوه این صفت در شمایل رفتاری ما زمینیان نادر و برجسته و بخت آورااست و آن‌ها که آسمانی بودند در شعر بلند پرطنین حضور خویش به کرات، چنین واژه‌هایی را جای می‌دادند و سنگر به سنگر به ملاقات خدا می‌شتافتند!

بمباران چادرها

از كوچك و بزرگ گرفته تا خويش و بيگانه، همه دوستش داشتند! جوان بود و خوش تيب و خوش اخلاق و خوش استعداد! از آنهايي بود كه فداكاري با خونشان عجين شده است و جوش و خروش نسبت به ديگران ومهر و محبت به آدميان را فقط مرگ مي‌تواند از دستشان بگيرد!

فرمانده گروهان و جانشين ايشان، علاقه زيادي به او داشتند و امام‌پناهي^(۱) " از زبانشان نمي‌افتاد. من نيز كه از دوران خدمت آموزشي سربازي در پادگان^(۲) شيفته خلق و خويش شده بودم تا آن زمان كه در اطراف گيلانغرب و در ارتفاعات تنگه حاجيان، در ادامه دوران خدمت به سرمي‌بردم^(۳) و با ضدانقلاب داخلي متواري شده در كوه و كمر آنجا و نيوهاي دشمن خارجي، نبرد مي‌كردم؛ همه جا چون سايه همراش بودم و هر جا كه مي‌رفت؛ دوشادوش او راه مي‌سپردم!

دشمن بعثي از هر طرف پيشروي كرده بود و مناطق زيادي را در تصرف خود، داشت. (۴) هواپيماهايش نيز هر از چنديگاهي در پهناي آسمان منطقه ظاهر مي‌شدند و در راستاي مأموريتهاي محوله، هدفمند و بي هدف‌ها جا كه مجالي مي‌يافتند و امكانش بود؛ بمبهاي خود را فرو مي‌ريختند و چون جن بسم الله شنیده، غايب مي‌شدند!

بسياري از مردم مناطقي كه در تيررس هجوم حملات دشمن بودند؛ ترك خانه و كاشانه كرده و به اطراف و نقاط مجاور كه از امنيت بيشتري برخوردار بود؛ روي آورده بودند. دامداران منطقه نيز گاو و گوسفند خود را برداشته و راهي روستاهاي دور دست شده بودند و روي زمين خدا در حواشي آبادي‌ها، با برافراشتن چادرهاي متعدد، به چادرنشيني پناه آورده بودند! اما، دشمن كه به هيچيك از اصول انساني قابل احترام در جنگ، پاي‌بند نبود؛ مرز نمي‌شناخت و به هنگام حمله؛ براي افراد نظامي وغيرنظامي؛ مناطق مسكوني يا اداري؛ بيمارستان و مدرسه يا گرمابه و گلستان، تفاوتي نداشت! مهم اين بود كه خوي حيواني‌ش فرو كش كند و در رسيدن به اهداف شيطانيش پيشرفتي حاصل آيد!

هنوز، بيش از ده دقيقه از متواري شدن هواپيماهاي دشمن و خاموش شدن ضد هوايي‌هاي ما كه به زحمي كردن پرنندگان هوايي دشمن راضي نمي‌شدند بلكه تا آنها را به زير نمي‌كشيدند؛ از سر و صدا نمي‌افتادند؛ گذشته بود كه ناگهان، صداي مهيي برخاست و به دنبالش داد و فرياد و جيغ و شيون زن و بچه بود كه از اطراف شنیده مي‌شد!

تا آمدم كه مجنم و مجود آيم كه: امام پناهي، چه بود؟ چي شد؟ كجا رازد؟

دیگر دیر شده بود چرا که امام پناهی را چون آهویی تیز تک که پلنگی دنبالش کرده باشد؛ در حال پایین آمدن از ارتفاعات دیدم!

چشم بیدار و دل پُر از احساسش که مراقب همه چیز و همه کس بود؛ فرود آمدن بمبهای یکی از هواپیماهای دشمن را که به چند چادر و بُنّه دامداران منطقه، اصابت کرده بود؛ دیده و حال، برای کمک و امداد رسانی به مجروحین و مصدومین (۵)، شیب تند کوهستان را زیر پا می گذاشت و از بلای تخته سنگها و سرازیری انباشته از سنگریزه ها و قلوه سنگها و پوشش های گیاهی تیغ دار و بی تیغ و پیچ و تاب کمرکش کوه، بی محابا و جنون آسا می گذشت!

او به مادر یا فرزند یا پدر و پیرمرد و پیرزن مجروح شده حادثه می اندیشید و گاو و گوسفندی را به خاطر می آورد که زودتر رسیدنش به آن، لااقل می تواند از مردار شدن گوشتش جلوگیری کند! و بدین جهت بود که نه به پا، بلکه به سر می رفت!

بعدها برای تعریف نموده بود که نگاه پُر از سپاس کودک ۶ ساله یک خانواده که پدرش در حال کمک رسانی به خانواده آسیب دیده خود، نیاز به کمک پیدا کرده بود و من در اوج امداد رسانی، جفا به داد او رسیدم و نجاتش دادم؛ آن اندازه برایم شیرین بود و آن چنان نیرویی به من داد که در تمام عمرم بی سابقه بود و به چنان لذتی دست نیافته بودم.

به نقل از خاطرات حمید یوسفی قلعه رودخانه (۶)

پانوشت:

- ۱ - شهيد بيتاله امام پناهي يکي از سه برادر شهيد خانواده امام پناهي است که از اهالي دهستان «گوراب پس» شهرستان فومن هستند.
- ۲ - به مدت ۳ ماه در پادگان آموزشي چهل دختر شهرستان شاهرود، آموزش ديدم وبعد براي آموزش سلاحهاي نيمه سنگين به پادگان قصر تهران رفتم و در آنجا بود که با شهيد بيت الله امام پناهي آشنا شدم.
- ۳ - بعد از دوران آموزشي، به مناطق جنگي کرمانشاه (اسلام آباد غرب) اعزام شدیم و مدتي را در جنگلهاي اسلام آباد بودیم و پس از ۲۰ الي ۲۵ روز به منطقه جنگي تنگه حاجيان رفتيم که اطراف گيلان غرب است.
- پشت سر ما پادگان سر پل زهاب بود و روبروي ما روستاي گور سفيد که عراقيهها در آنجا مستقر بودند.
- ۴ - در عمليات مطلع الفجر که در تاريخ ۱۳۶۰/۹/۲۰ با رمز مبارك «يا مهدي (عج) ادرکني» و با هدف انهدام دشمن و آزاد سازي بخشي از ارتفاعات منطقه در منطقه عملياتي گيلان غرب و سر پل زهاب انجام شد؛ مناطق زير، آزاد شد؛ ارتفاعات چرميان، سرتنان، شياکوه، ديزه کش، بر آفتاب، تنگ کورک، تنگ قاسم آباد، تنگ حاجيان، دشت شکميان، اناره، فريدون هوشيار، دشت گيلان، روستاهاي کمار، گورسفيد، گور سوار، و چندين آبادي ديگر.
- کارنامه توصيفي عملياتهاي ۸ سال دفاع مقدس - ص ۵۴ و ۵۲
- ۵ - وقتي که ميشنيد: کسي زخمي شده، تا جان در بدن داشت؛ به هر طريق ممکن، مجروح را به بيمارستان يا پاگاههاي درماني که در منطقه درست کرده بودند؛ مي رساند.
- ۶ - براي آشنايي با برادر يوسفي قلعه رودخاني که موضوع بمباران چادرها و "راننده آمبولانس به نقل از خاطرات ايشان تنظيم و پرداخت شده است به پي نوشت شماره ۴ خاطره راننده آمبولانس صفحه ۳۸ مراجعه کنيد.

ن:
لبیکگویان به ندای حسین زمان و کفر ستیزان ستم سوز تا آخرین نفس از حق حمایت نموده و برای یاری رساندن به دین خدا، رایت عشق برافروخته و عاشقانه و آگاهانه، جانهای خالص و زلال خویش را به خدا هدیه نمودند و بار دیگر نبض کربلا را در کربلاهای ایران به تپش در آوردند و چون مولایشان حسین (ع) که هیچ مانعی از گامهای استوارش در طی طریق وصال نکاست؛

آنها نیز هر گونه کندي و سستي و درنگ و تعلل را دردستيابي به قاف عشق، گناهي ناخشودني دانسته که جنرالله به آن دستمعييازدا!

راننده آمبولانس

رفته رفته سخن از بی‌صدر و فرارش^(۱) که مدتی بود؛ نُقِل و نُقِل برو بچه‌ها در منطقه بود؛ به سردی و سستی می‌گراییید و چون اوایل که با شدت و جدت تفسیر و تحلیل می‌شد؛ طرفدار نداشت!

دیگر کسی نمی‌گفت که:

«دلم از اول گواهی نمی‌داد که یارو علیه‌السلام باشد!»

یا:

«خدا رحم کرد و زود رسوایش نمود وگرنه معلوم نبود که چه بلایی می‌خواست بر سر ما بیاورد؟»

و یا آن برادر بسیجی آذری‌زبان با لهجه شیرین آذربایجانش دیگر دم نمی‌گرفت:

«گر خدا یار است صد سلطان به هیچ!»^(۲)

چنین گفت و شنودی از رونق افتاده بود و این نیز به تاریخ پر فراز و نشیب انقلاب پیوسته بود که تدارکات حمله به نیروهای عراقی مستقر در روستای گورسفید^(۳) شروع شد و طوی نکشید که گردان ما و چند گردان دیگر از برادران بسیجی و سپاهی در سپیده‌دم یکی از روزهای خدا، صاعقه‌وار بر سر نیروهای دشمن فرود آمدند و یکی از افتخارات جنگ حق علیه‌باطل، شکل گرفت!

چشم که باز کردم، خود را در میان زخمی‌های منتقل شده به پشت‌جبهه دیدم سرو گردنم زخمی شده بود و حسابی درد می‌کرد.^(۴) با این همه دوست نداشتم که توی این گیر و دار بستری باشم و به درد نخورم! داشتم؛ همه نیرویم را به پای منتقل می‌کردم تا بلند شوم که امام پناهی^(۵) صدای زد:

– تکون نخور! بجنی خلاصت می‌کنم!

به زحمت لبخند زدم و چون بالای سرم رسید، ابرو بالا انداختم و گفتم:

– خیال کردی! عراقی با اون یال و کوپال‌شون نتونسن خلاص کنن! چي برس‌به‌تو که

اسلحه‌ات سویچ آمبولانسه!^(۶)

دستم را گرفت و در حالی که از جا بلند می‌کرد با لحنی مهربان گفت:

– مقصودم، خلاص از این وضعیت ناراحت کننده‌س؛ نه از دنیا! تو حالا حالاها باید جون بکنی نه جون بدی!

در زیر آتش دشمن که به تلافی از دست دادن متصرفات و جلوگیری از پیشروی رزمندگان بی وقفه ادامه داشت، مرا به بیمارستان سر پل ذهابرسانید!
بیرون که آمدم؛ نه تنها منطقه، پاکسازی شده بود که چون به وجودبرخی از نیروها در مناطق دیگر بیشتر نیاز بود؛ به اندیشک اعزام شدیم.
در منطقه اندیشک، طبق معمول، او باز هم راننده آمبولانس بود و من درنیروی پیاده، خدمت می‌کردم.

رفت و آمدها و مأموریت‌های زیادش مانع از آن بود که چون گذشته، بیشتر بتوانم او را ببینم ولی هرگاه فرصتی دست می‌داد؛ در کنار هم بودیم و با زمزمه‌های دوستی، آمادگیمان را تقویت می‌کردیم و پای درخت عهد و پیمان با اسلام و ایران، آب وفاداری می‌ریختیم!
عملیات که شروع شد؛ در بامداد همان شی که به طرف منطقه عملیات رفته بودیم؛ تلاش صف شکنان ما نتیجه داد و خط اول دشمن شکسته شد و ما به طرف سیم‌خاردار رفتیم! یکی از هم‌زمان ما، زخمی شد. تیرکلاش، سینه‌اش را مجروح کرده بود و خونریزی، مجال فکر کردن نمی‌داد. بی تأمل، او را به دوش گرفتم و تا رسیدم به درمانگاه که در حدود ساعت هفت روی داد؛ نفهمیدم که چگونه و به چه ترتیب، این کار صورت گرفت! همین که به درمانگاه رسیدم؛ امام پناهی را دم در دیدم. شاداب و بشاش بود و همراه باز کردن یک بسته بیسکویت مادر، دم گرفته بود و زمزمه‌ای داشت:

دلَم از دوری تو خون شده است خدا می‌دونه که مجنون شده است
به فدای تو حسین جان! سر و جان عشق تو کرده مرا بی خانمان (۷)
به رویم لبخند زد و بسرعت کمک کرد تا مجروح را بستری کردیم. بعد هم مقداری از آن بیسکویت را به من داد و قدم‌زنان به خوردن و گفتن پرداختیم:
معلومه داداش! وقتی که تو، نیروی رزمی، آمبولانس بشی! نباید هم به من، اجازه بدن که برم زخمی بیارم!

از این که فرمانده اش اجازه نداده بود که به خط برود تا زخمی‌ها را به پشت جبهه منتقل کند؛ سخت، گرفته و ناراحت بود! ولی از لابلای صحبت‌هایش پیدا بود که تصمیم گرفته به هر قیمتی شده است به خط برود! زخمی‌ها هر چه زودتر به پشت خط منتقل بشوند، شانس زنده ماندنشان البته زیاد است و چرا که او چنین نکند؟

خدا حافظی کردیم. به کنار جاده آسفالتهای آمدم که به دشت عباس می‌رفت و منتظر ماندم تا با یکی از خودروهای در حال تردد، خود را به خط برسانم!

ماشینی داشت؛ می‌آمد. یکی دو قدم از شانه جاده، جلوتر آمدم تا برای سوار شدن، زیاد معطل نکنم! آمبولانس امام پناهی بود که بسرعت از بغل من رد شد! از ذهنم گذشت که باز هم

شوخی‌ش گرفته و جلوتر ترمز می‌کند! به دنبالش در طول جاده قدم برداشتم و بی‌چرا نمی‌ماند و ناگهان ...

آمبولانس امام پناهی مورد اصابت یکی از راکت‌های بال‌گرد دشمن واقع شد و آتش گرفت! (۸)
او، جلوتر از آن که بال‌گردهای دشمن از منطقه دور شوند؛ بال و پرزنان به معشوق پیوست! (۹)

به نقل از خاطرات حمید یوسفی قلعه‌رودخانی

پانوشت:

- ۱ - پنجم مرداد سال ۱۳۶۰ یعنی چیزی کمتر از يك ماه بعد از فاجعه هفتم تیر و درسالگرد مرگ شاه مخلوع، یکی از عجیبترین حوادث تاریخ به وقوع پیوست. بنی‌صدر و رجوی با توطئه‌ای از پیش طراحی شده، با لباس مبدل و پذیرش خفت هر چه تمامتر، با سرقت يك يك هواپیما به خلبانی خلبان مخصوص شاه، به فرانسه پناهنده شدند! تحلیلی از انقلاب اسلامی ایران - حاتم قادری - ص ۲۰۸
- ۲ - گر خدا یار است صد سلطان به هیچ‌ورنه، چوپانی کند صد فوج گنج
- ۳ - یکی از روستاهایی است که در عملیات مطلع الفجر در غرب کشور، از دست‌دشمن بعثی خارج شده و آزاد گردد.
- ۴ - حمید یوسفی قلعه روخانی متولد ۱۳۴۰ در شهرستان فومن، از جمله پاسدارانی بود که ۵۵ ماه در جبهه حضور داشت و اکنون نیز در پادگان خنضله پاسداری از اسلام و ایران را دنبال می‌نماید.
- ۵ - شهید بیت الله امام پناهی فرزند حاج شمس اله امام پناهی از شهرستان فومن در سال ۱۳۶۱ به لقاء الله پیوست.
- ۶ - بیت‌الله امام پناهی در جبهه، سمت رانندگی آمبولانس را به عهده داشتند.
- ۷ - ابیات از نگارنده است در وصف الحال او، البتّه عشق و شیفتگی رزمندگان به آقا اباعبدالله الحسین (ع) از واضحات و بدیهیات است.
- ۸ - وقتی که به نزدیکی آمبولانس رسیدم جلوی آمبولانس مشخص نبود چون آمبولانس ارتشی چادر داشت و یکی دو باک بنزین اضافی، که سوراخ شده و از هر طرف آتش شعله‌ور بود و البتّه در چنین شرایطی امکان زیاد نزدیک شدن به آمبولانس نبود.
- ۹ - بیت‌الله امام پناهی اولین شهید روستای گورابیس و قلعه رودخان شهرستان فومن می‌باشد. شهیدان، بیت‌الله و محمد ابراهیم امام پناهی، سه برادر شهید از خانواده حاج شمس‌الله امام پناهی هستند.

از شهدا که نمی‌شود چیزی گفت؛ "شهدا شمع محفل دوستانند"، شهدادر قهقهة مستانه‌شان و در شادی وصولشان "عند ربّهم برزقون" اند و از نفوس مطمئنّه‌ای هستند که مورد خطاب "فادخلی فی عبادی و ادخلی جنّتی" پروردگارند! اینجا صحبت عشق است و عشق و قلم در ترسیمش بر خود می‌شکافد!

امام راحل (ره)

عملیات فتح المبین

خواب فرشتگان سپیدبال در پرنیائی از خون!

آفتاب، آرام آرام در پشت کوههای جزابه فرود می‌آمد و تاریکی با انبوه اخمهایش آسمان را احاطه می‌نمود.

تیربارهای دشمن بی وقفه کار می‌کرد و مدام بر سرمان آتش می‌ریخت! آرایش خطوط دشمن کاملاً به هم خورده بود. بدجوری کلافه شده بودند! از شدت عصبانیت و سردرگمی، همینطور بی هوا و بدون هدف شلیک می‌کردند! (۱) بسیاری از نیروهای دشمن، طعمه شلیک بی هدف و از کوره در رفته خود، شده و نقش بر زمین گشته بود!

از صبح زود که عملیات آغاز شده بود تا غروب، بچه‌ها مبارزه می‌کردند و امان از دست دشمن گرفته بودند! (۲) منطقه که تقریباً آرام شد؛ به ما گفتند: «نیروهای تازه نفس آمده‌اند. شما بر گردین عقب!»

ما هم سوار توپوتا شده و برگشتیم.

پشت خط که رسیدیم؛ برادر کشمیر را دیدم که تازه از خط برگشته است! بادیدن یکدیگر بال در بال هم کردیم و یکدیگر را سخت در آغوش گرفتیم. چون دوست‌سالیان دراز هم بودیم. گفتم:

برادر کشمیر! از برادر صادقی (۳) خبر داری؟
گفت:

مگه، چی شده؟

با تأسف گفتم:

تو عملیات شهید شد!

با شنیدن این خبر، زانوانش سُست شده و بر زمین افتاد! شهید صادقی دوست مشترکمان بود. خیلی با هم انس داشتیم. جبهه هم که بودیم در یک‌گردان خدمت می‌کردیم. چهره معصوم و متینی داشت. هر وقت او را می‌دیدم؛ در مقابل عظمت روح و احساس کوچکی می‌کردم! از لبهای او آیه می‌تراوید و نگاهش به آدمی آرامش می‌داد.

به برادر کشمیر گفتم:

همیشه گل‌های معطر و شاداب را می‌چینن! نگران نباش! او به گلستان حقیقی‌اش برگشت!
پلک‌هایش می‌لرزید و لب‌هایش از فرط اندوه، خشک شده بود! کمی آب به صورتش پاشیدم به حال که آمد؛ گفتم:

«باید برگردم!»

گفتم:

کجا؟

گفت:

شهید صادقی جنازه اش در میدان بمونه و من پشت جبهه آب خنک بخورم!

گفتم:

دل هممون بر اش سوخت! مگه غیر از اینه؟ قسمت چنین بود! اجازه بدین؛ منطقه که آرام شد؛ جسد مطهر شو عقب می آیم!

نمی دانم؛ به چه ترتیب و چگونه شبانه خود را به خط رسانید! صبح که از خواب بیدار شدیم؛ هیچکس نشانی از او نداشت. برادر کشمیر، راهش را پیدا کرده بود! این ما بودیم که در جلد پوستی مان گم شده بودیم! او، بالدر بال ملایک داده بود تا به خدا برسد!

صدای نای اذان، در فضا طنین انداخته بود که آمبولانسی با سرعت از راه رسید. همینکه در میدانگاهی محل استقرار بچه ها پیچید؛ همه با شتاب به طرفش رفتیم. درش را که گشودند؛ دو فرشته سپیدبال را دیدیم که در پرنیانی از خون خوابیده بودند (۴)!

به نقل از خاطرة ایرج قنبری

پانوشته:

۱ - آرایش دشمن بعثی، در مرحله دوم عملیات فتح‌المبین علی‌رغم آتش تیربار و دوشکا و تلاش با تمام قوا، به هم می‌خورد و نیروهای عراقی به صورت سرگردان در منطقه، پراکنده می‌شوند. توان رزمی آنان نیز لحظه به لحظه تحلیل رفته و گروه گروه خود را تسلیم می‌کنند.

کارنامه توصیفی عملیات ... ص ۶۵

۲ - تلاش کفرستیزان جبهه اسلام در این عملیات (فتح‌المبین)، این چنین مورد تقدیر و سپاس امام خمینی (ره) قرار می‌گیرد:

باسمه تعالی'

قلم قاصر است که احساسات خویش را ابراز کنم ... رحمت واسعة خداوند بر آن‌مادران و پدران که شما شجاعان نبود در میدان کارزار و مجاهدان با نفس در شبهای نورانی را در دامن پاکشان تربیت نمودند! مژده باد بر شما جوانان برومند! در تحصیل رضای پروردگار که از بالاترین سنگرهای روحانی و معنوی است؛ شما در دو سنگر روحانی و جسمانی، ظاهری و باطنی پیروزید!

مبارک باد بر بقیة الله (ارواحنا له الفداء) وجود چنین رزمندگانی ارزشمند و مجاهدان فی سبیل الله که آبروی اسلام را حفظ و ملت ایران را روسفید و مجاهدان راه خدا را سرفراز نمودید! ملت بزرگ ایران و فرزندان اسلام، به شما سلحشوران افتخار می‌کنند!

آفرین بر شما که میهن خود را بر بال ملائکه الله نشاندید و در میان ملل جهان سرفراز نمودید! مبارک باد بر ملت، چنین جوانان رزمنده و بر شما چنین ملت قدردانی که به مجرد فتح و پیروزی توسط رزمندگان به دعا و شادی برخاستید!

اینجانب، از دور، دست و بازوی قدرتمند شما را که دست خداوند بالای آن است؛ می‌بوسم و به این بوسه افتخار می‌کنم ...

یالیتنی کنت مکم فأفوز فوزاً عظیماً!

همان ص ۶۸

* استاد امیری فیروزکوهی شاعر معاصر نیز پس از ذکر این نکته: «چنین دلاور مردانی که با اتکا به خداوند و اطاعت از رهبری خدایی می‌جنگند و شهادت را به راحتی بوییدن یک گل سرخ می‌پسندند و می‌پذیرند و پوزة آن مستکبران را به خاک می‌مالند، براسستی که فتحشان، فتحنامه می‌خواهد» در این راستا می‌سراید:

... ای جوان غیور! ای پاسداران وطن‌مژده فتح شما با مژدگانی یار باد
مژدگانی چیست این فتح الفتوح قرن را؟ آن که فتح قدستان پایان این مضمار باد
این چنین فتح نمایان لشکر اسلام را فخر تاریخ است و این تاریخ را تکرار باد
کز و فری این چنین از حیدر کزار بود هم شما را کز و فر از حیدر کزار بد
آنچه آمد از شما از دین و آیین در وجود عبرت تاریخ را آیینة اعصار باد
و آنچه دنیا از شما آموخت در بذل نفوس اهل بذل و مکرمت را درس از ایثار باد
دشمن خدا را آن گونه آتش در زدیدگان چنان آتش به جان دشمن خدا را باد
قدرت بازوتان را قوت ایمانتان داد نیرویی که فوق نیروی اشرار باد

شد جوان از خون گلرنگ شما، اسلام پرپر اسلام کهن را فخر از این گلزار باد
سوی دشمن رفت مرگ، از بیم تسلیم شما هول مرگ از نوجوانان مفخر ادوار باد
هیچ تاریخی ندارد این جلادت را به یاد این جلادت، تا ابد سرلوحه اخبار باد
مرگ را بر ما هم آسان کرد ایمان شما همچو ایمانی، جهان را شهره اقطار باد
آن کرامتها که در حق اسیران کرده اید درسی از دین خدا در خاطر کفار باد
بالله این رفتارتن در یاد عالم نیز نیست عالمی را این کرامت، شیوه رفتار باد
پیر هم در وجد جانبازی است از ذوق شما یارب از وجد شما هر طبع برخوردار باد
گر نشد آغشته با خون عزیزان، خون ما خجلت ما زین تغابن ذکر استغفار باد
عالمی در حیرت از ایمان و ایثار شماست اسوة ایمان و ایثار، این چنین کردار باد
نصرت «کم من فئه» گر لشکر اسلام را پیش از اینها بود، اکنون از شما آثار باد
مرگتان را تسلیم با تهنیت آمیخته است زندگی را خجلت از مرگی چنین هموار باد
هر بهاران کز نسیم گل برآید بویتان رنگ هر گل، یادگار از هر گل رخسار باد
گل نشان بویان، سنبل نشان موتیان نقش روی و خوتیان، همواره در انظار باد
وز قبول هدیتان در پیشگاه قرب حق اجرتان «جَنَاتٌ تَجْرِي تَحْتَهَا الْاَنْهَارُ» باد
دیوان ج ۲ ص ۹۱۲

۳ - متأسفانه به دلیل عدم ذکر مشخصات ارسال کننده خاطره، نتوانستیم ردپایی از شهیدان کشمیر و
صادقی به دست آوریم و در اینجا هر چند مختصر معرفی‌شان نماییم! اگر چه برآستی:
شهید عشق باشد شهره در سرتاسر عالم منم گمنام و ناپیدا! چه سازم زین غم و ماتم؟
۴ - بیان شهید احمد نظری است که راوی شفاهی این خاطره برای برادر ایرج قنبری بوده است!

: [سالك سبيل الله بودند و سربلند!

سايه بانسان سنت رسول الله (ص) بود و سفينه نجاتشان سوره هاي قرآن!
نه سوداي سودجويي در سر داشتند و نه نشان سجده سالوس در سيما!
بر سجاده سحر، سجده سرخ کردند و به سپيده صبح سلام نمودند و با سكوت و سياهي و سردی و
ستم به مقابله برخاستند!
آري سلطه خدا را پذيرا شدند و سرور ابدی یافتند!

اي نامتان حديث پُر آوازه سحر نقش كتاب و دفتر و ديوار و بام و در
معناي عشق گشت مجسم ز رویتان پیچیده در تمامی آفاق خویتان

دست خدا

سلاح، سیم خاردار، سنگر، سرب، سنگ، ساچمه، سرباز!
هفتسین ما کامل بود! نقل و نبات و شیرینی هم از قبل آماده کرده بودیم. جشني مختصر با شوري وصفناپذیر! اولین بار بود که شب عیدم رادر جبهه می‌گذراندم. آسمان هم از منوره‌های پی در پی دشمن، کاملاً نورباران بود! چه حالی داشت! سفره هفت سینی که کاملاً با سفره‌های دیگر فرق می‌کرد و جشني که شاید آخرین وداع بود! چون قرار بود که فردا شب حمله کنیم. یکی از بچه‌ها که خیلی شوخ طبع بود؛ گفت:

– وقتی شهید شدم باید برایم تشییع جنازه مفصلی بگیرین وگرنه سرم از تابوت در میارم و نفرینتان می‌کنم!

همه بچه‌ها به نوعی مزاح می‌کردند و خاطرات تلخ و شیرینشان را برای یکدیگر بازگو می‌نمودند. شب شکوه‌مندی بود. از آن شبهایی که خیلی کم اتفاق می‌افتد و هیچ گاه فراموش نمی‌شود! غرق در خوش و بش و گفت و شنود با هم بودیم که یکی از بچه‌ها سراسیمه وارد شد و گفت:

– لعنتیا فهمیدن!

گفتم:

چطور؟

گفت:

عده‌ای زدن به تیپ هوا برد!

هوا برد شیراز در دو سه کیلومتری چپ ما در بین کوه‌های رقابیه مستقر بود!

گفتم:

شبیخون زدن؟

گفت:

نه! تعدادی از بعثیا خودشونو کشیدن اون طرف! چند تا از بسیجی‌ارو هم گردن‌زدن و تعدادی شونو هم اسیر گرفتن!^(۱)

با شنیدن این حرفها جشن شب عید ما به هم ریخت و بچه‌ها همه توی خودشان فرو رفتند. وجود همه را خشم مقدسی فرا گرفت و اندیشه تار و مار کردن دشمن در دل و فکر آنها دوباره به راه افتاد.

خدایا خودت کمک کن!

عملیات که شروع شد؛ خودمان را به دل دشمن زدیم! با این که سلاح‌چندانی نداشتیم؛ اما قدرت ایمان، نیروی خاصی به بچه‌ها بخشیده بود!
یا فاطمه زهرا! «س»

این، اسم رمز عملیات ما بود. (۲)
ساعتی نگذشت که خط را شکستیم و عبور کردیم! همینکه پیشروی آغاز شد؛ چهار بسیجی دلاور را دیدیم که گروهی از عراقیها را به پشت‌جبهه منتقل می‌کنند. نزدیکتر که آمدند؛ یکی از آنها گفت:

این نامسلمونا! تعدادی از برو بچه‌ها را دیشب گردن زدن و به اسارت‌بردن! حالا، خدا یاری کرد و مهمون ما شدن!

وقتی عراقیهای کت و کلفت لندهور را در جلو برو بچه‌های کم سنّ و سال بسیجی دیدم که دست بر سر گرفته و به پشت جبهه منتقل می‌شوند؛ بی‌اختیار گفتم:
الله‌اکبر! الله‌اکبر! دست خدا بالاترین دستهاست!

ماه، از پشت کوههای رقابیه پایین می‌رفت. سحر شده بود! صدای‌الله‌اکبر همراه با دود و آتش، تمام جبهه عملیاتی را فرا گرفته بود و ما، منطقه را زیر پا داشتیم! (۳)
به نقل از خاطرة ایرج قنبري (۴)

پانوشت:

۱ - این رویداد ظاهراً به مرحله دؤم عملیات فتح‌المبین مربوط می‌شود که رزمندگان اسلام از سه محور - تنگ رقابیه، ارتفاعات میشداغ و تنگه دلیمان - بر دشمن هجوم‌برده و امانش را بریده‌اند و او نیز که توان مقابله را در خود ندیده به ناچار تیپ‌های جدیدی را از دیگر مناطق به محل، اعزام نموده و مؤفق می‌شود امام زاده عباس ودشت عباس را تصرف کند.

۲ - عملیات، مرحله سؤم حمله فتح‌المبین است! دشمن، در محور عملیاتی شوش به دلیل تک‌گسترده‌اش، بهتر از دیگر محورها عمل می‌کند. زیرا در مقابل شوش، رادارو سایت ۴ و ۵ که نقش مهمی در رهگیری و کنترل منطقه ایفا می‌کند؛ وجود دارد و ارتش عراق با تمام توان، سعی می‌کند آن را نگه دارد. صدام حسین ادعا می‌کند که اگر ایرانیها بتوانند سایت ۴ و ۵ را بگیرند؛ کلید بصره را به آنها خواهد داد.

برای آزاد سازی این اهداف استراتژیک، محور نصر که در شمال شرق منطقه عملیاتی عمل می‌کند؛ مأموریت می‌یابد؛ دشمن را دور زده و پشت سر آنها اقدام به عملیات‌کنند و محور مقابل دشمن (جبهه فجر) نیز مأمور می‌شود که با تمام قوا، دشمن را از سمت مقابل مشغول کند. اولین درگیری بین رزمندگان اسلام و محافظین سایت ۵ ساعت ۳/۲۰ دقیقه بامداد ۶۱/۱/۷ آغاز می‌شود. رزمندگان دیگر محورها که ازتأخیر بسیار زیاد و درگیری نگران شده بودند؛ با رمز مبارک یا زهرا (س) حمله‌سهمگین خود را شروع می‌کنند.

۳ - نیروهای اسلام با استفاده از توپخانه دشمن که تصرف کرده بودند و سایر آتشبارها، جهنمی از آتش برای دشمن، فراهم می‌کنند! ... با انهدام گسترده نیروهای زرهي دشمن، دود سیاه رنگ حاصل از سوختن ادوات زرهي و مهقات دشمن، منطقه فتح‌المبین را فرا می‌گیرد؛ به طوری که دیده بانی مشکل می‌شود ... تنگه رقابیه و عین‌خوش، مملو از اجساد دشمن می‌شود. در آخرین مرحله، پس از رسیدن به این دوتنگه، اهداف عملیات به طور صد درصد حاصل و فتح می‌شود و مهمترین مواضع پدافندی در اختیار ایران قرار می‌گیرد.

کارنامه توصیفی ... صفحات ۶۶ - ۶۵

۴ - متأسفانه نقل‌کننده این خاطره یعنی برادر ایرج قنبري همراه ارسال روایت‌مکتوب این خاطره جز اسمی از خویش و گوینده این خاطره (شهید گرامی امیر عربلواز لشکر ۲۵ کربلا در عملیات فتح‌المبین) هیچ نشانی دیگر ذکر نکرده‌اند تا در اینجابهت آشنایی خوانندگان، از آنها استفاده بشود. یاد آن شهید گرامی و کوشش این‌عزیز ماجور باد! ان شاء الله.

آن شیران روز و عابدان شب که با هوشیاری، جان خود را از دام‌های وساوس شیطانی و تیره‌های زهر آگین نفسانی، سالم و صاف و بی‌زنگار به‌در برده بودند؛ اگر چه با حضور در جبهه‌های نور علیه ظلمت، فرسنگها از تارهای کُشنده و کُشندۀ عنکبوتِ نفس، دور شده بودند و بی‌باز هم مراقب بودند و هوشیار که مبادا:

بجنبد نفس و دل افسرده گردد روان بیمار و پیکر زنده گردد
ز سودای حقیقت، سر بتابیم به کالایی ز دنیا، دل ببازیم!

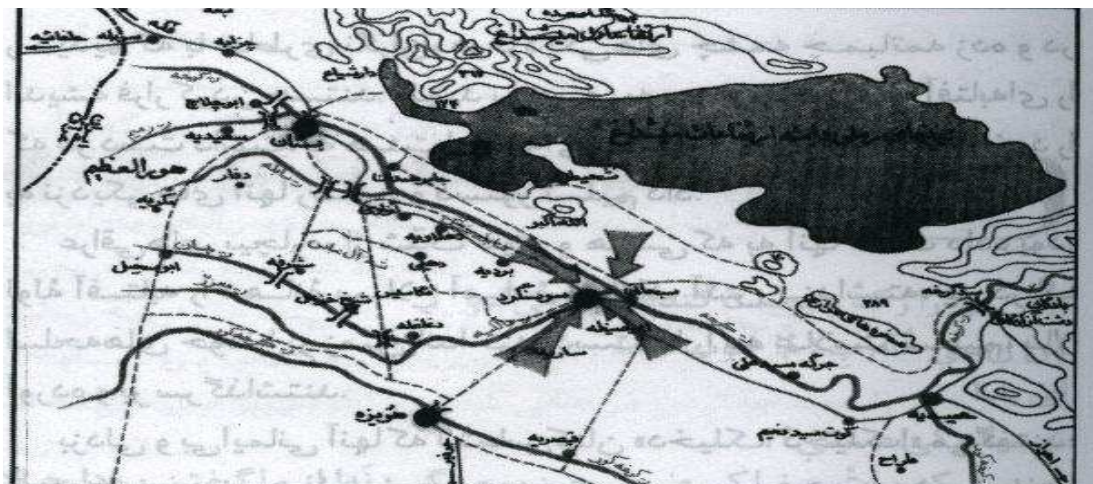
بنابراین، در هر شرایطی از کمک و یاری کردن - حتی' به دشمنی که اسیر می‌شد؛ یعنی همان که لحظاتی قبل، گلوله‌اش مغز و قلب سپاهیان محمد (ص) را نشانه گرفته بود و چنانچه دست می‌داد، باز هم از شکار این‌یاوران دین خدا و رویگردان نبود؛ مضایقه نداشتند!

آنها اگرچه هیچگاه در مصاف با دشمن، پشت نمی‌کردند و بی‌از چشم و قدرت خویش در آنجا که تن می‌خواست و نفس فرمان می‌داد؛ پیروی نمی‌نمودند!

دخیلک! دخیلک!

دشمن بعثی پس از آن که از آخرین تلاش خویش نتیجه‌ای نگرفت؛ مثل گذشته تن به تنگ شکست داد و مفتضحانه مجبور شد که عقب نشینی کرده یا به اصطلاح خودش، فرمان پیشروی صادر نماید! در این راستا با فرود صاعقه‌گون نیروهای خودی (۱)، دشمن، حتی فرصت این را نیافت که بسیاری از تسلیحاتش را از معرکه به در ببرد! پا به فرار گذاشت و غنایم جنگی فراوانی را ناخواسته در اختیار سپاه اسلام قرار داد. (۲)

با پس زدن نیروهای دشمن و برقراری آرامش نسبی، همراه شهید سحوری که آفتابه‌ای در دست داشت؛ برای فرونشاندن عطش رزمندگان، کلمی به دست گرفتم (۳) و راهی تپه‌های مجاور عملیاتی جزابه (۴) شدیم تا شاید از زلال جاری چشمه ساری، خود و همراهان را سیراب سازیم!



به راه افتادیم و با احتیاط گام بر می‌داشتیم چرا که هنوز مین‌های انفجاری کاشته شده توسط دشمن، در دل زمین له له می‌زدند و به دنبال‌شکاری تازه می‌گشتند! (۵) غافل از این که چشم‌های بیدار و مسلح به الهاکبررزمندگان، قوی‌تر از هر تلسکوپي راه را از چاه تمیز می‌دهد و می‌شناسد وانگهی هر بسیجی چون به سلاح عشق مجهز است؛ «می‌ترسد ز تیر وتانك و از توپ!» (۶) و بعثی و بیگانه نیست که:

عبور ملخ در نگاهش جت استدر اندیشه اش سنگ، چون راکت است! (۷)
از یکی دو تپه که بالا رفتیم؛ در پای یکی از ارتفاعات میشداغ، چشمه‌ای توجّه ما را به خود جلب کرد. با اشتیاقی تمام به طرف آن، رهسپار شدیم. همین که از پیچ تپه عبور کردیم؛ عده‌ای از سربازان عراقی را دیدیم که با خاطری نگران، در نزدیکی‌های چشمه چباتمه زده و در اندیشه فرار کردن هستند. (۸) شهید سحوری به محض دیدن آنها، آفتابه‌ای را که در دست داشت؛ به هیئت اسلحه‌ای به پهلو گرفت و به سرعت خود را به نزدیکی‌های آنها رسانید و دستور تسلیم داد.

عراقی‌های بیچاره نیز از شدت هول و هراسی که به آنها دست داده بود؛ لولة آفتابه را دهانه سلاح آماده شلیک آتش پنداشته، بی‌درنگ اسلحه‌های خود را بر زمین انداخته، دستها را به علامت تسلیم بالا آورده و برسر گذاشتند. بزدی و بی ایمانی آنها که التماس کنان «ذخیلك! ذخیلك!» می‌گفتند؛ خنده دار و دیدنی بود! اسلحه‌هایشان را برداشتیم و به پشت جبهه هدایتشان کردیم.

آن روز، اگر چه موفق نشدیم که با آرامش، لی تر نماییم اما دلمان از آن اتفاق جالب، حسابی و تا دلت بخواد؛ خنک شده بود!

به نقل از خاطره ایرج قنبري

پانوشته:

۱ - با گرم شدن تنور عملیات و پیروزی‌های درخشان، نیروهای داوطلب مردمی، گروه‌گروه برای شرکت در عملیات به منطقه جنگی اعزام می‌شوند. کثرت نیرو یکی از عوامل سرعت بخشیدن، به مرحله دوم عملیات فتح‌المبین می‌شود. مرحله دوم عملیات در کمتر از ۲۴ ساعت شروع می‌شود و رزمندگان بار دیگر به مواضع دشمن متجاوز و زیور می‌برند.

کارنامه توصیفی عملیات هشت سال دفاع مقدس ص ۶۴

۲ - از جمله غنائم، موارد زیر است:

۱۵۰ دستگاه تانک - ۱۷۰ دستگاه نفربر - ۵۰۰ دستگاه خودرو - ۱۶۵ قبضه توپ ۱۸۲ و ۱۳۰ و ۱۵۲ میلیمتری - مقدار زیادی سلاح سبک و نیمه سنگین. یک عدد کامل موشک سام ۶ به همراه سه فروند موشک و مقدار قابل توجهی از انواع مهمات.

همان - ص ۶۸ و ۶۷

۳ - شهید علی اکبر نژاد بالاگفشه فرزند اسماعیل در ۱۰ مهر ماه سال ۱۳۴۸ در روستای بالاگفشه از توابع بخش کوچصفهان رشت به دنیا آمد و طی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در یکی از عملیات برون مرزی به تاریخ ۱۳۶۷/۳/۲۳ به شهادت‌نایل آمد.

- ٥ - رزمندگان اسلام در حدود ٨ كيلومتر در خاك دشمن پيشروي مي‌كنند ولي از دشمن اثري نمي‌بينند. پس از مدتي اولين ميدان مين دشمن به عمق ٣٠٠ متر ديده مي‌شود. همان - ص ٦٤
- ٦ - عشق است؛ سلاح ما به پيكار هستيم رها و شاد و هوشيار در خانه جان عاشقان نيستترسي ز تفنگ و توپ و ازدار
- ٧ -
- ٨ - در اين نبرد - مرحله دوم عمليات فتح‌المبين - تعدادي از تانكهاي دشمن موردهدف قرار گرفته و در آتش مي‌سوزند و تعداد زيادي از فريب خوردگان ارتش عراق كشته مي‌شوند و تعدادي هم به اسارت رزمندگان اسلام در مي‌آيند.

عمليات مهم!

همان - ص ٦٥

پاکدلان دشت عشق، همچون یاوران صحرائی نینوا که با آغوش باز به استقبال خطرهای می‌رفتند و در این زمینه بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند؛ دیگران را بر خویشتن مقدم می‌شمردند و اندیشه:

«دیدن همه را و خود ندیدن آسایش دیگران گزیدن»
را، در سر داشتند.

آنها برای عینیت بخشیدن به این اندیشه، نه تنها رضای دوست را مقصد و مقصود کرده بودند که در این راستا نیز هر گزندی را به جان می‌خریدند و ایثار را به شایستگی هر چه تمامتر به نمایش می‌گذارند!
آری:

در خاطر تابناک آن عزیزان خشنودی خلق بود و جانان

عقرب

ببین برادر! رُك و پوست کنده دارم می‌گم!
مَن ن می‌خ'ام ب رَم! خوب شد!
ای بابا!

تو دیگه کی هستی؟
چند بار که برات صغرا کبری می‌چینم، می‌گی؛ نه! از ما گفتن بود! حالا خود، دانی!
میری؟
بسم الله!
میری؟
خدا حافظ شما!

این چهارمین بار بود که ظرف یک هفته، با همسنگرش کلنجار می‌رفت تا متقاعدش کند که از ته دل راضی است؛ نوبت مرخصی‌اش را در اختیار او قرار بدهد که بتواند به شهرستان برود. آخر، او بدش نمی‌آمد که به مرخصی برود ولی چون نوبتش نبود؛ خجالت می‌کشید که عنوان کند! مرتضی^(۱) را خوب می‌شناختم! نه تنها همکلاسی بودیم که سربازی‌ما نیز در یک پادگان بود و در کنار هم به فراگرفتن فنون نظامی مشغول شدیم. (۲) وقتی تصمیمی می‌گرفت تا به آن، جامعه عمل نمی‌پوشاند؛ از پانمی‌نشست! مصمم و با اراده و در عین حال مهربان و فداکار! (۳) آن روز نیز که توانسته بود؛ دوست همسنگرمان را راضی کند که از نوبتش برای مرخصی خود استفاده کند؛ برق شادی در چشمانش موج می‌زد! خوشحال بود! می‌گفت و می‌خندید و با شوخ طبعی‌های خود، ما را نیز می‌خنداند و روحیه می‌داد!
عبّاس جون؛ اگه گفتم؛ الان توی این سنگر چی می‌چسبه؟
با خونسردی و لبخند جواب دادم:
یه خمپاره پا یه توپ!
خندید و گفت:
چیه؟ نکنه تو هم می‌خواستی بری و ما خبر نداشتیم!
گفتم:
نه! قریبون شکل ماهت برَم!
به من زل زد و گفت:

خيلي خوب! مطمئن باش؛ اگه بدونم دوس داري بري؛ دفعه ديگه، نوبت من، مال شماس! (۴) حالا،
سگرمه هات و اکن!

در جواب گفتم:

دوست دارم؛

ولي نه بدون شما!

با هم اومديم! با هم هستيم! با هم، هم مي ريم!

بند كلاهش را جابه جا كرد و در حالي كه زير گلويش را مي خارانند؛ در جوابم، پاسخ داد:

اومدن با هم، بله! با هم بودن هم، كه بله! ولي رفتن با هم، نمي دونم!

بازويش را گرفتم و گفتم:

خواب ديدي خيرا! تازگيا هم كه ...

توي حرفم دويد و گفت:

بي تو به سر نمي شود! خوب شد؟ حالا بيا يه چشم بخوابيم!

خوابيديم ولي نيش عقرب، پيش از آن كه برو بچه ها بيدارمان كنند؛ با آخ و واخ

بيدارمان كرد و روانه درمانگاه نمود! (۵)

به نقل از خاطرة عباس وثوقزاده

پانوشته:

۱ - مرتضی علی‌پور فرزند فیض الله در تاریخ ۱۴ فروردین سال ۱۳۴۰ در شهرستان لاهیجان متولد شد و بیست و دو سال بعد در منطقه قلاویزان در حالی که به دفاع از اسلام و ایران و نظام جمهوری اسلامی مشغول بود، به تاریخ ۱۳۶۲/۵/۱۲ به شهادت رسید.

۲ - دوستی ما از کلاس درس شروع شد. سالهای ۶۰ و ۵۹ هر بار که از رادیو یا تلویزیون یا روزنامه‌ها مطلبی درباره جنگ و عملیات می‌دید؛ یا می‌شنید دگرگون می‌شد و روزشمار می‌کرد تا پا به مناطق عملیاتی بگذارد. در سال ۱۳۶۱ هر دو، به سربازی اعزام شدیم. در پادگان با هم بودیم و در کنار هم فنون نظامی را فرا گرفتیم. وقتی که بالاترین نمره را در مهارت تیراندازی کسب نموده بود؛ از خوشحالی سر از پانمی‌شناخت و می‌گفت: فرماندهی همه شما را من به عهده می‌گیرم.

پس از پایان دوره آموزش نظامی باز هم در اعزام به مناطق عملیاتی با یکدیگر بودیم و در یک لشکر و گردان و گروهان قرار داشتیم و همسنگر بودیم.

۳ - روحیه‌ای بسیار بالا داشت و شوخ طبع نیز بود. در ایامی که عملیاتی در کار نبود؛ همواره می‌گفت: تا زمان عملیات، من حوصله ندارم صبر کنم. بدین جهت، هر شب که فرمانده، چند نفر را برای گشت زنی و گرفتن اطلاعات از موضع دشمن، به صورت داوطلب فرا می‌خواند؛ او، اولین نفر بود و حتی جلوتر از آن محدوده‌ای که تعیین می‌شد می‌رفت و هر بار نیز می‌گفت که: حتماً امشب باید یه کاری بکنم و چند سنگر دشمن را با نارنجک منفجر نمایم که البته چون شرایط ایجاب نمی‌کرد و آماده نبود؛ نمی‌گذاشتند تصمیمش را به اجرا در بیاورد.

۴ - خیلی کم به مرخصی می‌رفت. بیشتر وقتها نوبت مرخصی‌اش را در اختیار دیگران قرار می‌داد و به اصرار، آنها را ترغیب می‌کرد که از نوبت او برای مرخصی خود استفاده کنند.

۵ - پس از آن که مرحله سوم عملیات محرم که در ساعت ۱۰ شب مورخه ۶۱/۸/۱۵ با پیروزی کامل محقق شد و پس از در هم شکستن آخرین مقاومت‌های دشمن، لشکر ۲۵ کربلا و دیگر یگانها با سرافرازی وارد شهر تخلیه شده زبیدات عراق شدند و کار تعقیب را تا غرب آن شهر ادامه دادند؛ بولدوزرهای جهاد، سپاه و ارتش اقدام به ایجاد خط دفاعی مناسب نموده و نیروهای اسلام در پشت آن مستقر و آماده دفاع و دفع پاتک‌های احتمالی دشمن گشتند! و این عقب‌گزیدگی مربوط به آن ایام و لیالی است و در فاصله کوتاه خواب و بیداری و استراحت‌های کوتاه مدت به اصطلاح جنگی است!

عملیات والفجر (۱) کارنامه عملیات ص ۱۱۶

: مهر آن که جانب اهل خدا نگه داردخداش در همه حالی از بلا نگه دارد

کربلایان کربلاهای ایران، چون دل‌هایی مالمال از مهر و محبت و عرفان و معرفت نسبت به حق «سبحانه و تعالی» پیدا کرده بودند، و با اخلاصی تمام‌عیار پای در راهش می‌گذاشتند؛ مشمول لطف و عنایت حضرتش قرار داشته و گاه و بیگاه همانند بهره‌مند شدن این و آن ولی و وفی و: هر که زده بر درش حلقة عشق و یقین‌هر دو جهان بر درش نهاده سر بر زمین از امدادهای غیبی الهی برخوردار شده و می‌شدند!

فداکاری سنجاب

در قمقمه را که بستم؛ گوشهٔ دستمال بسیجی دور گردنم را بالا آوردم تا اطراف لبم را خشک کنم.

اما ناگهان چشمم به يك عقب افتاد که به سرعت به سمتی که مجید خوابیده بود؛ می‌رفت. صدایش کردم:

– مجید! مجید! (۱) پاشو برادر! تو دیگه چه دیده‌بانی هستی!
مجید نیم خیز شده و در حالی که چشمهایش را نمی‌خواست باز کند؛ گفت:
– تو هم وقت گیر آوردی! حالا چی شده تو این موقعیت؟
گفتم:

– مگه نمی‌بینی يك تانک تي ۷۲ داره به سمت میاد؟
عقب را نشانه کرد و با پاشنهٔ پوتین، له و لورده نمود! بعد هم رو کرد به من و گفت:
– این منطقه حاج عمران که داروندارش زطیل و عقربه! مارو باش که کئی‌جون کنییم تا این سنگر زمینی را رو براه کردیم که با خیال راحت توش استراحت کنیم! اما نگو که دنیا جای استراحت نیس!

بلند شدم و در حالیکه گرد و خاک پشتم را می‌تکاندم؛ گفتم:
– من که دارم؛ می‌رم بیرون، شاید یه جای دیگه‌ای واسه استراحت گیربیارم! (۳)
او نیز بلند شد و هر دو از سنگر بیرون آمدیم. هوا بسیار گرم بود و آفتاب، قاف تا قاف منطقه را در بر گرفته بود. کمی دورتر از سنگر، چندین درخت، سایه، خود را همچون چتری روی زمین، پهن کرده بودند و افرادی مثل ما را که در هوایی آن‌چنان، برای دقایقی استراحت به دنبال سایبان و محیط مناسبی چشم می‌چرخانند؛ به سوی خود دعوت می‌نمودند.
دوباره به داخل سنگر برگشتم. پتویی را بغل زدم و بیرون آمدم. آن رابه خوبی تکان دادم! بعد، هر دو به سوی یکی از آن درختان به راه افتادیم. زیر سایهٔ سؤمین درخت که سطح زمینش نسبتاً صافتر بود؛ پتو را پهن نمودیم و دراز کشیدیم.

هنوز خواب به سراغ ما نیامده بود. مراقب اطراف خویش بودیم و افکار گوناگون در سرمان جولان داشت. گاهی پلکهایمان روی هم می‌افتاد و طوی نمی‌کشید که دوباره چشم باز می‌کردیم و لحظاتی بعد، بر هم می‌نهادیم.

ناگهان، صدایی بسیار خفیف کنجکاو م کرد. به آرامی، چشم باز کردم! کمی سرم را بلند نمودم! نگاهی به اطراف انداختم! چیزی ندیدم ولی صدا، کم و بیش شنیده می‌شد! مجید را صدا زد:

– ببخشید مجید! تو هم می‌شنوی؟

مجید زل زد و گوشها تیز کرد! آره! مئه این که ماره!

به سرعت، هر دو بلند شدیم! سنجابی بود که به دنبال غذا در آن نزدیکی، پرسه می‌زد. چند تکه سنگ به طرفش پرتاب کردیم. تند و تیز، فرار کرد و از نظرها پنهان شد.

قبل از این که دوباره دراز بکشیم؛ مجید، در حالی که چین و چروک‌پتو را صاف می‌کرد با لحنی آمیخته به شوخی، کنایه زد که:

– آخه همه‌ش شعبان که نمی‌شه، یه بار هم رمضان!

من که از این بد بیاری‌های ناخواسته توی آن شرایط، حالم گرفته شده بود و حواسم کاملاً سر جایش نبود، خنده کنان گفتم:

– خوبه که نداشتم عقرب نیست بزنه وگرنه می‌گفتم؛ این پرت و پلا کار نیش‌عقربه!

دستمال دور گردنش را که به عنوان بالش، مچاله کرده بود؛ گرد کرد و سرش را که روی آن می‌گذاشت؛ در جوام گفت:

– نه آقا علی‌رضا! شعبان منم و رمضان تو! همه‌ش من دیده‌بانی می‌کنم و دیده‌بانم! یک بار هم، مثلاً همین حالا، تو دیده‌بانی کن تا یه کم بخوام!

گفتم:

– ای به چشم! من که نگفتم نمی‌کنم. ولی تو سنگر، همین چند دقیقه پیش؛ تانک کدوم دیده‌بان خبر داد؟ تو یا من؟

حسابی خندیدیم! بعد هم دستمال دور گردنم را روی هر دو مان‌انداختم و به استقبال خواب رفتیم!

دقایقی بعد، ارتباط ما با محیط پیرامون خویش قطع شد چرا که خواب از راه رسیده بود. اوضاع که به حال عادی بازگشت و درباره، آرامش و امنیت لازم برای فعالیت حیوانات، بر طبیعت اطراف حاکم شد؛ سنجاب‌کذایی نیز جست و خیزش را از سر گرفت!

کم‌کم، دامنه این جستجو و جست و خیز تا زیر درختی که خوابیده بودیم رسید و کمی بعد به بالای آن نیز کشیده شد و از این شاخه به آن شاخه‌تا به شاخه‌ای که درست در زیرش خوابیده بودیم؛ انجامید! ما نیز خواب‌خواب!

سراجام، ناآرامی سنجاب، کار دستش داد و موجب شد که روی سر وسینه ما بیفتد! وحشت زده از خواب پریدیم و بی‌خبر از فداکاری سنجاب، نگاهی به هم انداخته، خندیدیم!

مجید گفت:

من که یه چرتی زدم! تو چطور؟

در پاسخش گفتم:

منم، ای! بد نبود!

از خیر خواب، گذشتیم و به سنگر بازگشتیم. مورچه‌هایی عقرب کُشته‌شده را دور کرده بودند و هر یک قسمی از لاشه متلاشی شده‌اش را با سرعت به لانه می‌بردند. هر دو به جد و جهد مورچه‌ها در انتقال غذای خویش به لانه، خیره شده بودیم و به مهربانی خداوند می‌اندیشیدیم!

ناگهان انفجاری که صدای مهیبش از نزدیک بودن محل آن با ما، حکایت می‌کرد؛ رشته افکارمان را گسیخت و از مورچه‌ها به خودمان بازآورد! لحظاتی بعد، به دنبال رد پای انفجار برآمدم. یک خمپاره ۱۲۰ میلی‌متری، درست در نزدیکی همان درختی که زیرش خوابیده بودیم، جاخوش کرده بود!

به هم خیره شدیم و یک صدا و همزمان گفتیم:

– سبحان الله!

پانوشت:

- ۱ - خلیل (مجید) مهر مژده‌ی فرزند عباس، متولد ۱۱ اردیبهشت سال ۱۳۴۶ شهرستان رشت است که به تاریخ ۱۸ دی ماه سال ۱۳۶۵ در امّ الرضا شربت‌شهادت نوشید.
- ۲ - منطقه «حاج عمران» واقع در غرب پیرانشهر است. این منطقه، سرزمین‌ضدّانقلاب و محل جولانگاه آنان نامیده می‌شد و پادگان‌ش مرکز تغذیه و تدارکات‌آنها در شمال غرب بود. این پادگان، در سایه دلاوریهای سپاه قدرتمند اسلام، طی عملیات غرور آفرین و الفجر ۱ در ساعت نه شب مورخه ۱۳۶۲/۴/۳۰ به تصرف و تسخیر کامل آنها در آمد.
- ۳ - زمان وقوع این خاطره می‌بایست در فاصله عملیات والفجر ۱ و ۲ یعنی ایام بین ۶۲/۴/۲۹ تا ۶۲/۵/۱۴ روی داده باشد!
- ۴ - علیرضا یعقوب پور فرزند یعقوب، متولد ۱۳۴۵ که به مدت ۴۶ ماه در جبهه‌های جنگ حق علیه باطل افتخار حضور داشته است؛ هم‌رزم شهید خلیل (مجید) مهرمژده‌ی بوده و خاطره فداکاری سنجاب، یکی از رویدادهای دوره هم‌رزمی با ایشان است. نامبرده، اکنون در شغل مقدّس پاسداری در تیپ یکم از لشکر ۱۶ قدس - گردان ادوات به خدمت اشتغال دارد.

عملیات والفجر (۳)

بر ایشان محترم شمردن حقّ و حقوق دیگران از ارزشی ستزگبرخوردار بود که بی‌وقفه و گسترده
برایش تلاش می‌کردند و در شعله‌ورشدن و ماندنش تلاشی همه‌جانبه را پی گرفته بودند.
بنابراین، اگر در خانه بودند؛ حق همسر و فرزندان را به نیکویی، محترم می‌شمردند و
چنانچه در جمع دوستان، مجلس آراسته بودند حق و حقوق هر یک از مجلسیان، برایشان بسیار
مغتنم و مورد توجه بود.
و در این راستاست که برای رعایت حقّ و جلوگیری از به‌بند کشیدن و سر بریدنش توسط
ایادی بیگانه در قالب جنگی ناخواسته و سهمگین، برخاستند و در راه این حق و وفاداری به
قول و قرار و عهد و پیمان با خدا که سخت پایبندش بودند؛ سر نهادند و:

با خون خویش تا که بماند به جای حق سیراب کرده این شجر جاودانه را

با وضو وارد شوید!

تازه از مرخصی برگشته بود ولی عشق به حضور در جبهه، آنچنان در جانم ریشه دوآنیده بود که انگار نه انگار همین دیروز، «شیوا» و «معصومه»^(۱) را روی زانوان خود نشانده و به شیرین‌زبانیهای آنان گوش‌می‌داد! آماده و مصمم، گویی که زن و فرزند ندارد و سالیان سال است که مقیم جبهه است و مجاور سنگر!

«بدین وسیله به اطلاع سربازان امام زمان می‌رساند که هرچه زودتر در گروه‌های ه نفره، جهت دریافت حقوق خویش به مسؤول مالی‌گردان، مستقر در سنگر استراحت رزمندگان، حضور به هم رسانند.»

صدای بلندگو که قطع شد؛ مرتضای با محل پرداخت حقوق، فاصله‌چندانی نداشت. چون برگشت؛ مرا مخاطب قرار داده، گفت:

شما^(۲) در عملیات فردا شب، شرکت نمی‌کنید!

با شوخی و در حالی که دستم را به نشانه گرفتن چیزی به سوی من دراز می‌کردم؛ گفتم:
لطفاً مجوز!

دستم را در دست خود گرفت و کمی فشار داد. سپس گفت:

مجروح هستی؛^(۳) یک! شغل دیگر داری؛^(۴) دو! باز مجوز می‌خواهی؟
در جوابش گفتم:

مرتضی جون! چرا نباید شرکت بکنم؟

مرتضی، گاهی به من انداخت. جلوتر آمد و بازوانم را در میان پنجه‌هایش گرفت. کمی تکام داد. آن‌گاه گفت:

حالا اومدیم روی اصل مسئله! ببین وثوق جان! موقعی که می‌خواستیم از خونه به سوی جبهه بیام؛ دخترانم از من تقاضای خرید یه دوچرخه کردن! منم قول بهشون دادم که...

چون متوجه موضوع شده بودم؛ نگذاشتم که صحبتش را تمام کند. خودم، ادامه دادم:

و اینجانب، به جای شما باید متعهد و ملتزم بشوم؛ به قولی که شما داده‌اید، وفا نموده و عمل کنم!

این‌طور نیست؟

مرتضی بلافاصله گفت:

قربون آدم چیزفهم! همین‌طور است!

بعد هم، سه هزار تومان، چند نامه، ساک و وسایل شخصی دیگری تحویل داد که به خانواده اش برسانم!

فردا صبح، از هم جدا شدیم. شب، با مشارکت نیروهای ارتش، سپاه و بسیج، عملیات موردنظر شروع شد.^(۵)

خیلی زود، خط اول عراقی‌ها به دست نیروهای اسلام افتاد! بچه‌ها سراز پا نمی‌شناختند و به شکرانه تصرف مواضع جدید و شکستن خطوط عراقی‌ها چشم و دست، به جانب آسمان داشتند و زمزمه شکر بر لب. دشمن‌نیز هراسان و وحشتزده، در پی تعقیب رزمندگان، متواری شده و در حال فرار بود!^(۶)

قرار شد تا بعد از ظهر، مرتضی با چند رزمنده دیگر، کنترل و نگهداری خط را به عهده بگیرد و عصر، به نیروهای تازه‌نفس، تحویل دهد.

ساعت ۱۱ صبح، رزمنده‌ای او را صدا زد:

آقا مرتضی، آقا مرتضی!

مرتضی که صاحب صدا را می‌شناخت؛^(۷) جواب داد:

بله عباس آقا! مشکلی پیش آمده؟

نه آقا مرتضی! نگران نباشید! می‌خواستم بگم؛ خسته شدم! بیا کمی استراحت کن! و با

دست به سایه دراز شده "ام ۱۳۳" زرهی مستقر در خط، اشاره کرد!

ممنونم؛ عباس آقا! به چشم! تا پات دراز بکنی؛ بت ملحق شدم؛ مؤمن!

دقایقی بعد، گلوله خمپاره ۸۱ میلی‌متری، هر دو را به آرزوی‌شان رسانید!^(۸) عصر همانروز،

پس از دفع پاتک دشمن، با ورود نیروهای تازه‌نفس به خط، من نیز برای ثبت آمار شهدا، در خط بودم.

تابلوی نصب شده در کنار در ورودی سنگری توجهم را به خود، جلب کرد:

«این منطقه با خون عزیزان، آزاد شده است! با وضو وارد شوید!»

چون پتو را کنار زدم با چهره بشاش و آرام مرتضی که بدون من، راهی ملکوت شده بود؛

روبرو شدم!

گریه امانم نداد! کنارش نشستم و با صدای بغض‌آلود، او را مخاطب قرار دادم:

کُور بشوم، چي بگنم! بي تو چي بنه مي‌کار باري حرف ديلک بگم! مي‌کس کار بيت! برار!

م نئوني هميشه جن، تي همز هيستم همه جابي‌مو، خدا ورجه، ألون، بشويي تي عزيز، چرا!^(۹)

به نقل از خاطرات عباس وثوق‌زاده

پانوشته:

- ۱ - دختران خردسال شهید مرتضی علی‌پور که همیشه در فکر تربیت درست و فاطمه‌گونه و خوشبخت کردن آنها بود.
 - ۲ - مقصود، آقای عباس وثوق‌زاده، نقل‌کننده خاطره است که هم‌کلاسی، هم‌خدمتی، هم‌رزم و هم‌سنگر شهید علی‌پور است. وی اکنون، کارمند بنیاد شهید شهرستان آستانه اشرفیه است.
 - ۳ - جلوتر از عملیات والفجر مقدماتی مجروح شده بود
 - ۴ - مسؤول ثبت آمار شهیدا و مجروحان گردان بود.
 - ۵ و ۶ - مراد عملیات والفجر (۳) می‌باشد که در ساعت ۱۱ شب مورخه ۶۲/۵/۷ وبا رمز مقدس «یا اللّٰه! یا اللّٰه! یا اللّٰه! یا اللّٰه!» در منطقه عمومی مهران، تحت فرماندهی قرارگاه نجف اشرف شروع می‌شود. در این حمله، سپاه پاسداران از سه محور، نیروهای عراقی را مورد حمله قرار می‌دهند و رزمندگان با عبور از میدانهای مین و بمب‌های آتش‌زا در محور شمالی، ارتفاعات «نمه کلان بو» را به تصرف درمی‌آورند. در محور میانی (دشت مهران) که مقابل شهر زرباطیه عراق قرار دارد؛ رزمندگان اسلام پس از پشت‌سر گذاشتن موانع ایذایی و گرفتن تعدادی اسیر، پاسگاه‌های منطقه را آزاد می‌کنند و در محور جنوبی (ارتفاعات قلاویزان) نیز درحالی که دشمن، در ارتفاعات حضور دارد، پس از نبردی جانانه موفق می‌شوند، منطقه را بازپس گیرند. رزمندگان به دنبال تصرف این ارتفاعات به پدافند از آنها می‌پردازند که بر اثر آتش سنگین و عکس‌العمل سریع دشمن، کارالحاق نیروهای ایرانی به جناح میانی با اشکال مواجه می‌شود. به لحاظ حساسیت فراوان جناح شمالی بویژه ارتفاعات کله قندی، نبرد شدیدی بین طرفین در می‌گیرد و پس از محاصره این هدف مهم، دشمن بعثی با تمام توان، تلاش می‌کند تا از سقوط آن جلوگیری کند. دشمن برای رسیدن به مقصود، پاتک‌های سنگینی را در جبهه میانی به اجرا می‌گذارد و با هجوم‌های پی‌پی خود، سعی می‌کند رزمندگان اسلام را وادار به عقب‌نشینی کند که تمامی این حملات با عکس‌العمل شایسته رزمندگان اسلام دفع می‌شود. این در حالی است که تعدادی از یگان‌های دشمن در عمق ۲۵ کیلومتری مواضع خود، هدف قوای اسلام قرار گرفته و خسارات جبران‌ناپذیری دریافت می‌کنند.
- کارنامه عملیات... صفحات ۱۴۱ - ۱۴۰
- ۷ - شهید عباس کایت خورده، از استان ایلام
 - ۸ - یک پای شهید علی‌پور قطع شده و در منطقه باقی ماند.
 - ۹ - ترجمه ابیات به فارسی چنین است:
چه کار بکنم؟ کار من بدون تو چه خواهد شد؟ حرف دلم را به چه کسی بگویم؟ کس و کارم تو بودی ای برادر!

همیشه به من نمی‌گفتی که همه‌جا همراه تو هستم! بدون من، اکنون چرا نزد خدای عزیز رفتی؟
زبان حال برادر وثوق‌زاده است که به گویش گیلکی در خطاب به شهید علی‌پور، گفته می‌شود و یادی از پیمانی است که با شهید بسته است: «اگر شهادت نصیب هرکدام ما شد؛ برای دیگری هم؛ طلب کنیم!»
و حال که او شهید شده است؛ خطابش می‌کند: «تو به من قول داده بودی و باید به قول خود عمل کنی!»

یا رب! شهیدان در شهادت‌ها چه دیدند که ما بردیده، سوي تو هجرت گزیدند؟
برایه وابستگی از تن بریدند آزاد گردیدند و سويت پر کشیدند.
اینان که سوي یارشان پرواز کردند از پای جان، بند اسارت باز کردند
در جام خون خود، جمال یار دیدند از شوق، آهنگ سفر را ساز کردند!
عملیات فیبرا

عید دیدنی

فروردین ماه به همراه بهار و نوروز آرام آرام نزدیک می‌شد و عیدهم با رنگ‌آمیزی دشت و درّه و کوه و صحرا از راه می‌رسید.

اسفند ماه نیز بسرعت خود را جمع و جور می‌کرد که خانه خالی کند و جای خود را به سال نو بدهد. در چنین نقل و انتقالی من و اسماعیل^(۱) «در منطقه شریانی» به دو گروهان همجوار از گردانهای لشکر ۸ ذوالفقار اعزام شدیم.

چون نزدیک تحویل سال بود؛ با توجه به حرکات و جابجایی نفرات دشمن در آن منطقه^(۲) و خوی و طبیعت او که اذیت و آزار را اقتضای نمود؛ احتمال حرکات ایذایی از ناحیه اش در آن شرایط، امری بدیهی و اجتناب‌ناپذیر بود^(۳). به همین جهت مسئولین یگان‌ها دستور شدید و اکید داده بودند که هوشیاری خود را حفظ کنید و مجهز به تجهیزات انفرادی از قبیل کلاه آهنی و ماسک ضد گاز باشید!^(۴) همچنین، پرسنل حاضر در منطقه کاملاً آماده باشند! و سفارش‌هایی دیگر که همه، خبر از مراقبت، حفاظت، کنترل و هوشیاری نیروها از خط، افراد، ادوات و اردوی سپاه اسلام در آن حوالی می‌داد.^(۵)

در چنین شرایطی که قرار را می‌گرفت و آرامش را می‌ربود و از طرفی به لحظات عرفانی تحویل سال نو نیز نزدیک می‌شدیم؛ حالت عجیب و شگفت‌انگیزی در اسماعیل احساس کردم! انگار که جسمش توانایی نگهداری روحش را ندارد! می‌رفت! می‌آمد! به ساعتش نگاه می‌کرد! به دوردست‌ها خیره می‌شد! گونه اش گل انداخته بود! زیر لب چیزهایی می‌گفت! آسمان را نگاه می‌کرد و...

چون او را بخوبی می‌شناختم و از اوایل جوانی با وی رفت و آمد داشتم؛ کاملاً می‌دانستم که حالتش ناشی از وضع فوق‌العاده پیش آمده، نیست! چه، او از آن مردانی است که مرگ در راه حق، نهایت آرزوهایش هست و شوقش به وصال، از اشتیاق کودک شیرخوار گرسنه به پستان مادر بیشتر است! به همین جهت خود را فراموش کردم و بیشتر، او را تحت‌نظر گرفتم.

گاهی به این فکر می‌افتادم که نکند او منتظر خبر مهمی است! نکند از پیروزی قریب‌الوقوع رزمندگان اسلام خبری دارد! یا نه؛ قرار است دقایقی بعد، آتش‌بس اعلام شود و او نیز خبر دارد! بعد هم به خود می‌گفتم:

نه پسر! اگر اخباری این چنین، منقلبش ساخته است؛ می‌بایست لا اقل مرا هم در جریان می‌گذاشت!

وانگهي، حالات او نشان مي‌دهد كه متأثر از اين گونه خبرها نيست و قضيه، خيلي بالاتر از اين حرفهاست!

دقايق آخر سال كهنه نزديك مي‌شد و شمارش معكوس براي حضور و ورود سال نو شروع شده بود. ظهر نيز داشت؛ نزديك مي‌شد. اگرچه او، هميشه سعي مي‌كرد كه با وضو باشد و ساعاتي قبل از نماز وضو مي‌گرفت؛ اما با مختصر آبي كه در قمقمه‌اش بود؛ تجديد وضو نمود. گويي؛ ندائي او رابه حضور طلبيده است! يا، در آستانه دري از درهاي بهشت فرشتگاني رامي‌بيند كه دعوتش مي‌كنند تا بدانجا در آيد!

هر چه بود؛ از سيمائش كه در حين وضو گرفتن بسيار برافروخته و درخشان شده بود؛ مي‌توانستي دريابي كه چه غوغاي بي‌پايان وصفناپذيري در جانش برپاست و... .

دل او درگذر كوي كه؟ اندرتك و پوستيا پي كيست؟ كه آشفته به هر جانب و كوست!

وضويش كه تمام شد؛ از مسؤلين يگان مربوطه تقاضاي رفتن به يكي از دیدگاههاي مشرف بر نبروهاي دشمن را نمود! مجوز، به شرطاستفاده از تمام تجهيزات لازمه صادر شد!

دقايق بعد، پس از تحويل سال در حالي كه اذان ظهر به پايان نرسيده بود؛ مورد اصابت تير مستقيم دشمن قرار گرفت و با رويي سرخ و گشاده، در آستانه سال جديد به نماز عشق قامت بست!

او، از نخستين كساني بود كه به عيد ديدني از ملكوتيان پرداخت! (۷)

پانوشته:

۱ - شهید اسماعیل پادکان فرزند منوچهر متولد سال ۱۳۴۱ در شهرستان بندرانزلی است که در اسفند ماه سال ۱۳۶۲ با این ایده که ارتش نیاز به حضور جوانان انقلابی دارد و با اصرار به حضور در مناطق عملیاتی وارد دانشکده افسری شد و در اواسط اسفند همان سال با اعزام سراسری دانشجویان دانشکده افسری به منطقه جنوب کشور پاي نهاد در آستانه سال ۱۳۶۳ به شرف شهادت نایل آمد.

۲ - منطقه مورد نظر احتمالاً باید منطقه عملیاتی خیبر باشد و ماجرا نیز بالتبع در ادامه روند پیروزیهای لشکریان اسلام در این عملیات، باید روی داده باشد! عملیاتی که بارمز مقدس «یا رسول الله (ص)» در ساعت ۲۰/۳۰ دقیقه ۶۲/۱۲/۳ در محدوده هورالعظیم - هورالهیوزه و جزایر مجنون شروع شد و با شکستهای پی در پی سپاه کفر تادهه سؤم اسفند ماه همین سال جریان داشت.

۳ - وسعت متصرفات و کثرت غنائم و تلفات دشمن از جمله (آزادی جزیره مجنون به وسعت ۱۶۰ کیلومتر مربع با ۵۰ حلقه چاه نفت، چند روستا، و ۴۲ دستگاه تانک و نفربر و ده ها خمپاره انداز و مین کاتیوشا، چندین خودرو، ۱۲۰ دستگاه کمپرسی و تعدادی لودر و بولدزر و مقدار زیادی سلاح سبک و نیمه سنگین با ۱۵۰۰۰ کشته و ۱۱۴۰ نفر اسیر و... چیز کوچکی نبود که علاوه بر خوبی درندگیش او را ساکت و آرام نگه بدارد. برای آگاهی از این عملیات غرور آفرین رجوع کنید به صفحات ۱۸۴ - ۱۶۸ کتاب کارنامه توصیفی عملیات... .

۴ - رژیم مستأصل عراق، در جنگ، بارها ماهیت ددمنشانه خود را با بهره جستن از سلاح ممنوعه شیمیایی نشان داد. اگرچه در پی این حملات، ستاد تبلیغات جنگ جمهوری اسلامی ایران از سازمان ملل و دیگر مجامع می خواهد که از مناطق بمباران شیمیایی شده، بازدید کنند ولی متأسفانه این سازمانها هیچ توجهی به خواسته ایران نمی نمایند. رژیم عراق نیز که هیچ مانع و رادعی از طرف مجامع بین المللی نمی بیند؛ برگستاخی و خبثت خود می افزاید و در پی هر عملیاتی که از سوی ایران صورت می گیرد؛ در جبهه ها به بمباران شیمیایی اقدام می کند. در عملیات خیبر نیز با گرفتن چراغ سبز از اربابان و تهیه کنندگان تسلیحات شیمیایی خود، به طور وحشتناکی از این سلاح مرگبار بهره می گیرد! کارنامه توصیفی عملیات... صفحه ۱۷۴

۵ - بی جهت نیست که در جریان نبرد، از بی سیم بعثیان به فرماندهان رده بالا گفته می شود که با آتش بی امان ایرانیان و مقاومت و مراقبت شدید آنها، امکان هیچ گونه پیشروی نیست و هر اقدامی علیه نیروهای ایرانی به معنی خودکشی است! کارنامه توصیفی عملیات... ص ۱۷۷

۶ - مؤلف

۷ - علی بلوری فرزند کاظم متولد ۱۳۴۳ که به نقل از خاطره ایشان موضوع «عید دیدنی» تنظیم و پرداخت شده است؛ همشهری، دوست، همکار و همرزم شهید اسماعیل پادکان است که ۸۰ ماه افتخار حضور در جبهه های نور علیه ظلمت داشته و اکنون در لباس مقدس نظامی مشغول خدمت در پشتیبانی لشکر ۲۸ سنندج است.

: لآچشمي بود و به جستجویت ميگشتانديشه سراسيمه به کويت ميگشت

پاي ارچه شکست در طريق طلبت سر، پاي شده جانب رویت ميگشت

ميدانهاي مين، تلههاي انفجاري، بمبهاي شيميايي، سلاحهاي مدرن، قطع دست و پا، باران تير، نقص عضو وووو هيچ يك نتوانست مانع از حرکتاين عاشقان به سوي معشوقشان بشود. براستي، آنها عاشق بودند و:

نترسد عاشق از هر بند و خنجرمهيّا، منتظر، مشتاق بر در
که تا تقديم بنمايد به معشوقتمام هستي خود، پاي تا سر

عمليات والفجر (۸)

حال و هوای خطّ مقدم!

به دنبال بستری شدن شهید زکریّا (اصغر) رحیمزاده (۱) در یکی از بیمارستانهای مشهد به خاطر اصابت گلوله در عملیات تصرف فاو (۲)، پزشک معالج ایشان به خانواده اش میگوید:
برای نجات جوان شما هیچ راهی جز قطع پای مجروحش نداریم!
چون خود شهید از این ماجرا باخبر می‌شود.
گفتم:

دکتر! از قول شما نقل می‌کنند که مجبور هستید؛ پایم را قطع کنید! همینطور است؟
گفت:

متأسفانه، بله! هیچ راه و چاره دیگری نداریم و از این بابت خیلی ناراحت و متأسفیم!
گفتم:

ولی من ناراحت نیستم! برای این که یک پای دیگر و دو دست دارم که با آنها بجنگم! شما کار خود را بکنید!

* در انتقالش به تهران، پزشکان مؤفق می‌شوند با عمل جراحی مهمی که روی پایش انجام می‌دهند؛ پایش را قطع نکنند. سه ماه بعد در حالی که استراحت پس از درمان او تمام نشده و خوبی نمی‌تواند راه برود و می‌لنگد؛ علی‌رغم سفارش دکتر، بر می‌خیزد و...
گفتم:

بسلامتی بلند شدی! خوب! خدا را شکر! ولی با این همه عجله کجا!
گفت:

جبهه آقا! من باید هرچه سریعتر برگردم آنجا! دیگه، بیش از این نمی‌تونم تحمل کنم!



تصویر فوق شهید رحیمزاده را سلاح بر دست در منطقه عملیاتی نشان می‌دهد

* در جبهه، دوستان و فرماندهانش از این که او با آن وضع و حالت آمده است؛ اظهار نگرانی می‌کنند و اجازه نمی‌دهند که به خط مقدم برود. اما، او که هر مانعی را کنار زده و تا آنجا آمده است؛ این مانع را نیز پشت سر می‌گذارد!

گفتم:

با این حال نزار و پای چلاق که یک خط در میان قدم برمی‌دارد؛ تا اینجا که آمدی؛ خلاف کردی؛ مؤمن! چه برسد به خط مقدم!

گفت:

نترس! ما سعادت شهید شدن را نداریم! نگران پایم هم نباشید! حال و هوای بسیار خوب خط مقدم که هر مریضی را شفا می‌دهد؛ مطمئن باشید که پایم را نیز هر چه زودتر خوب می‌کند!

به نقل از خاطرات مه‌لقا رحیمزاده (۳)

پانوشته:

۱ - برای آشنایی با این شهید به پی‌نوشته‌های خاطرة «مأئده» صفحه ۱۴۷ رجوع شود.
۲ - ایران اسلامی پس از عملیات بدر، منطقه فاو را به خاطر داشتن ارزشهای نظامی، سیاسی از جمله قطع ارتباط با خلیج فارس و همسایگی با کویت و تسلط بر شمال خلیج فارس، برای عملیات انتخاب می‌کند. از ابتدای جنگ در این منطقه، عملیاتی صورت نگرفته است و تنها جوش و خروش اروندرود برای دشمن حجت است که ایران هرگز نخواهد توانست از آن، عبور و به عمق خاک عراق نفوذ کند. اما این نقطه به دلایلی مانند باتلاقی بودن آن، که قدرت هرگونه مانوری را از دشمن می‌ستاند؛ ساکت بودن منطقه از ابتدای جنگ، عقبه کوتاه و کم عمق بودن هدف و تسلط آتش توپخانه و خمپاره بر آن، فرماندهان را بر آن می‌دارد که پس از طرحهای مقدماتی، عملیاتی را در منته‌ای الیه اروندرود به اجرا بگذارند.

جاده‌هایی برای نقل و انتقالات نفرات و ادوات کشیده می‌شود. نیروهای یگان مهندسی، رزمی سپاه و وزارت راه و ترابری در زیر نگاه نا محرم ماهواره‌های غرب و دیدبانی عراق، با تلاش و کوشش فراوان این مهم را بدون اینکه تحرکات آنها غیرعادی جلوه کند؛ با هوشیاری تمام به پایان می‌رسانند.

برای عبور از اروندرود از تجربه عملیات بدر و خیبر، استفاده و پلهایی برای عبور نیروها ساخته و آماده می‌شود. نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران برای حمایت از رزمندگان اسلام، اقدام به تشکیل پایگاهی به نام رعد - فرماندهی پایگاه به عهده سرلشکر شهید عباس بابایی بود - می‌کند و این پایگاه علاوه بر اجرای مأموریت‌های تهاجم به نیروهای پیاده و زرهی دشمن و اقدامات تاکتیکی هوایی و... منطقه عملیاتی والفجر ۸ را با ۲۰۰ قبضه توپ و موشک ضد هوایی مسلح می‌کند. هوانیروز هم با تشکیل پایگاه «سلیمان خاطر» در کنار نیروی هوایی برای تدارک و هلی‌برد رزمندگان و تهاجم به ادوات دشمن، آماده می‌شود.

تمهیدات امنیتی فراهم می‌آید و در دسترس رزمندگان قرار می‌گیرد. همچنین تعداد زیادی ماشینهای مخصوص پاک‌کننده منطقه آلوده به گازهای شیمیایی، در منطقه استقرار می‌یابند. با نزدیک شدن دهه مبارکه فجر و سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، نقل و انتقالات رزمندگان آغاز و آتشبارها و ادوات زرهی به محل مورد نظر اعزام می‌شوند.

سرانجام عملیات والفجر (۸) ساعت ۲۲ مورّخه ۶۴/۱۱/۲۰ با رمز مبارك «بسم الله الرحمن الرحيم . لاحول ولا قوّة الا بالله العلیّ العظیم . وقاتلوهم حتی لا تكون فتنة . یا فاطمة الزهراء (س)! یا فاطمة الزهراء (س)! یا فاطمة الزهراء (س)!» آغاز می‌شود. این عملیات با اهداف کوتاه کردن دست نیروهای عراقی از خلیج فارس، پاک‌سازی منطقه اروندرود دور کردن آتش از شهرهای آبادان و خرمشهر، آزادسازی شهر مهم و استراتژیک فاو و اخطار عملی جمهوری اسلامی ایران به رژیم متجاوز عراق انجام می‌گیرد.

غواصان جان بر کف اسلام، به مواضع دشمن نفوذ می‌کنند تا با خنثی کردن تله‌های انفجاری، معابری را برای رزمندگان باز کنند. حجم آتشباری ایران به قدری است که هرگونه عکس‌العمل را از نیروهای عراقی سلب می‌کند! رزمندگان خط‌شکن، سوار بر شناورها، خود را به اروندرود خروشان که کاملاً در حالت مد قرار دارد؛ می‌زنند تا از آن عبور کنند. با بالا آمدن آب، مین‌های خورشیدی در پایین قرار می‌گیرند و رزمندگان، بدون برخورد با آنها و به سلامت، از اروندرود می‌گذرند و درسواحل

دشمن پیاده می‌شوند. هجوم بی‌امان رزمندگان، در ابتدا هرگونه عکس‌العملی را از دشمن می‌ستاند و رزمندگان برای تصرف مواضع آنها هجوم می‌برند.

تیربارهای عراقی برای متوقف کردن و زمین‌گیر نمودن رزمندگان به کار می‌افتد که تعدادی از تیربارچی‌ها توسط غواصان که در عمق مواضع دشمن نفوذ کرده‌اند؛ از پای در می‌آیند و آتش آنها خاموش می‌شود.

قوای اسلام با خاموش کردن آتش تیربارها، به سوی اهداف از قبل تعیین شده هجوم می‌آورند و لشکرهای خط‌شکن، از سه محور برای محاصره و تصرف شهر فائو پیشروی می‌کنند.

لشکر ۵ نصر و لشکر عاشورا از سمت راست، لشکر ۲۵ کربلا از محور میانی و از محور سمت چپ تا رأس‌البیشه، لشکرهای ولی‌عصر (عج)، تیپ‌المهدی (عج) و لشکر فجر پس از عبور از موانع آبی با قدرت تمام، اقدام به انهدام نیروهای دشمن و محاصره شهر فائو می‌کنند.

لشکر ۵ نصر پس از نبردی سهمگین در نخلستانهای غرب اروندرود، خود را به جاده البهار می‌رساند و در آنجا مستقر می‌شود. لشکر عاشورا نیز با حرکتی تحسین‌برانگیز موفق می‌شود؛ کشتی دشمن را غرق و پس از آن، اسکله چهارچراغ را فتح کند. این دو لشکر با هماهنگی دقیق و به رغم مشکلات فراوانی که در انتقال نیرو به غرب رودخانه و مواجهه با عناصر دشمن دارند؛ لحظه به لحظه موانع را از سر راه برمی‌دارند و شهر فائو را در قسمت شمال به محاصره در می‌آورند!

لشکر ۲۵ کربلا با هجوم بی‌امان به دژهای دفاعی شهر فائو بر سر نیروهای بعثی فرود می‌آید و موانع مقدماتی را از میان بر می‌دارد و سربازان بعثی را وادار به فرار به داخل شهر می‌کند. لشکرهای عمل‌کننده در جنوب نیز با سرعتی تحسین‌برانگیز تمامی موانع را تا رأس‌البیشه از سر راه بر می‌دارند و موفق می‌شوند خود را به «خور عبدالله» برسانند.

با هجوم سپاه اسلام، تعداد زیادی از یگانهای بعث، در محاصره قرار می‌گیرند و برای فرار از مهلکه نومیدانه اقدام به شلیک سلاح سبک و تیربار می‌کنند. پیش از روشن شدن هوا، کلیه لشکرهای عمل‌کننده، طبق برنامه قبلی در نقطه الحاق به هم می‌رسند و خود را برای تصرف کامل شهر فائو و اقدامات لازم در مقابل پاتکهای دشمن آماده می‌کنند.

برای تصرف شهر، لشکر ۲۵ با جنگ خیابانی تعداد دیگری از یگانهای تیپ ۱۱ عراق را منهدم می‌کند و امید جلوگیری از سقوط فائو را در دل فرماندهان بعث، به یأس می‌نشانند. نیروی هوایی عراق که از شب عملیات، با ریختن منور تلاش می‌کند؛ منطقه را روشن کند و رزمندگان اسلام را در معرض تیربارهای عراقی قرار دهد؛ باروشن شدن هوا، حملات خود را گسترش می‌دهد تا به هر نحو، ضعف نیروی زمینی راجبران و با بمبارانهای وسیع، قوای اسلام را وارد به توقف کند.

لشکر ۲۵ کربلا با در هم کوبیدن مقاومت‌های دشمن و دفع حملات هوایی، با پیروزی تمام، وارد شهر فائو می‌شوند و پرچم مبارک «یا ثامن الائمه (ع)» که مدت‌ها برفراز گنبد رفیع امام رضا (ع) در مشهد مقدس در اهتزاز بود - به دست فرمانده این لشکر بر بالای مناره مسجد فائو نصب می‌شود.

در ادامه عملیات، رزمندگان اسلام شهر فائو را پشت‌سر می‌گذارند و پس از تصرف مواضع جدید در چهارراه فائو و دیگر نقاط، دومین پایگاه موشکی ساحل به دریای عراق را که از آن برای هدف قرار دادن کشتی‌های تجاری و نفتکش‌ها استفاده می‌شد؛ به تصرف در می‌آورند.

عملیات والفجر (۹)

کارنامه توصیفی عملیات... صفحات ۲۱۵ - ۲۱۳ و ۲۱۱ - ۲۱۰

۳ - مه‌لقا رحیم‌زاده که مطلب فوق و موضوع «مائده» خاطرة صفحه ۱۴۷ و دستگیری خان خاطره صفحه ۱۴۴ به نقل از خاطرات ارسالی ایشان قلمی شده است دخترعمو و خواهرزن شهید زکریا (اصغر) رحیم‌زاده است.

مگر می‌شود، دل به خدا بست و او را به دوستی برگزید و بی باز هم غمگین بود!
مگر می‌شود، به خدا تکیه کرد و متوسل به او شد و بی باز هم احساس ضعف کرد و از استیلاي خشم و قهر دشمن ترسید و لرزید!
مگر می‌شود، خدا را آری خدا را داشت و بی باز عم دست نیاز و خواهش و خواستن را در هر زمینه و هر مقدار؛ به سوي دیگران دراز کرد!
به هیچ وجه! ابدأ! هرگز!
و نمونه‌اش جوانانی گرانسنگ از همین آب و خاک که از چشمه انقلاب خمینی، به زمزم «کلمة اللّٰه هي العليا» جان را شستشو دادند و درگردباد هجوم ابابیل ابرهه زمان، آن‌چنان از قبةالاسلام ایران دفاع کردند که نمونه نمونه‌ها شدند!
غیور و راد و سرباز ای اللّٰه شجاع و شاد و جانباز ای اللّٰه
به دل اندیشه لا حَوْلَ وَ اللّٰه به لب، گویای ذکر لا اِلَّا اللّٰه
پُر از امید و مستظهر به اللّٰه فروتن، کربلایي‌گون سرا پا
چو دست دوستی دادند با حق سعادت‌مند گشتند و موفق
فراتر از ملک، از ما سوي اللّٰه دو عالم رام آنها شد من اللّٰه

خط نعل اسبی!

– جندالّاه! به فرمان روح اللّاه! به جای خود!
صف بر و بچه‌ها منظم‌تر شد و کمی بعد، صدای فرمانده باز هم توجه‌ما را جلب کرد:
– از جلو، نظام!
دست هر رزمنده‌ای روی دوش برادر جلویی خود قرار گرفت و نظم و ترتیب بچه‌های داخل صف، دقیق‌تر شد!
– جندالّاه! آماده برای نابودی عدوالّاه! خبر، دار!
و آقای صفوی^(۱) فرمانده گردان ما که اهل ماسال گیلان^(۲) بود؛ باسخنان خود، بچه‌ها را که انتظار و آماده‌باش کم‌کم حوصله‌شان را سر می‌برد و لحظه‌شماری می‌کردند تا بفهمند که برای چه برنامه‌ای فراخوانده شده‌اند؛ ازنگرانی بیرون آورد!
– برادران! توجه داشته باشید! گردان ما برای انجام يك مأموریت، مدتی به‌خط مقدم اعزام می‌شود!
طنین الله اکبر رزمندگان شور و هیجان درونی آنها را آفتابی کرد! بسیاری از بچه‌ها که برای بار اول، در چنین عرصه‌ای پای گذاشته بودند؛ چون می‌توانستند نخستین خطوط رویارویی با دشمن را از نزدیک ببینند؛ بیشتر خوشحال بودند!
صحت فرمانده که تمام شد؛ هر کسی مشغول روبراه کردن امور شخصی برای آماده شدن اعزام به خطوط مقدم شد! طوی نکشید که با تجهیزات جنگی، کنار ماشین‌هایی که با آنها می‌بایست؛ حرکت کنیم؛ صفکشیدیم و دقایقی بعد به راه افتادیم!
در طول مسیر، بسیاری از پایگاه‌های دشمن که به تصرف نیروهای اسلام درآمده بود؛ از برابر دیدگان ما می‌گذشتند. ساختمان‌هایی بسیار محکم و مجهز که در پناه استحکام و تجهیزاتشان هرگز به حیلۀ دشمن خطور نمی‌کرد که سربازان ما بتوانند؛ حتّی از کنارشان رد بشوند تا چه رسد که آنها را به تصرف خود، در بیاورند!
ساعاتی بعد به منطقه سلیمانیه عراق رسیدیم. منطقه‌ای که کوه‌های سر به فلک کشیده سرسبز ما را به یاد شمال کشور خودمان می‌انداخت. به‌دستور فرمانده چادرها را برپا کردیم و مستقر شدیم!
مناظر زیبا و سرسبز اطراف و معنویّتی که از بر و بچه‌ها در حالات و رفتارشان دیده می‌شد؛ آن‌چنان بیننده را مات و مبهوت می‌ساخت که هرصحنه و برنامه دیگری جز حالات و گفتار بچه‌ها ارزش دیدن یا شنیدن نمی‌یافت.

استغاثه‌های جانسوز، دعای توسل، کمیل، ادعیه دیگر،
 مناجات و رازو نیاز که فردی یا جمعی در زیر چادر و یا در فضای بیرون انجام می‌شد؛ یا نماز
 عشق رزمنده‌ای که در کنار درختچه‌ای، پشت تخته سنگی، میان گودالی‌ها در پای تپه‌ای وسط
 شیاری باریک و کم‌عرض، به اقامه آن قامت بسته‌بود؛ با آن ته‌ور و بی‌باکی و سر از پای
 نشناختی که برای رویارویی با دشمن‌داشتند؛ به زیبایی هرچه تمامتر مفهوم «شیران روز و
 عابدان شب» را که به‌حق، شایسته رزمندگان اسلام است؛ به نمایش می‌گذاشت!



راز و نیاز با خدا و گفتگوی با معشوق که وصالش نهایت آرزوی کربلانیان عصر ما
 بود! - شهید غلامحسین صورتی و راز و نیازش با خدا به‌روایت تصویر

بعلاوه، توقفگاه ما محلی شده بود برای توصیه و سفارش بر و بچه‌ها به یکدیگر و تقاضای
 شفاعت کردن و حلالیت طلبیدن! یکی دو روز بعد، باقری(۲) فرمانده گروهان ما، افراد را جمع
 کرد و گفت:
 می‌خواهم، دسته ویژه‌ای تشکیل دهم که افرادش آمادگی جانبازی برای هر کاری را داشته
 باشند!
 بچه‌ها از گوشه و کنار یکی‌یکی خود را جلو کشیدند! قریب ۲۰ نفر داوطلب شدند!
 فرمانده، تپه‌ای را نشان داد و گفت:
 - با شلیک اولین تیرم، افراد داوطلب باید خود را به بالای تپه برسانند و باشلیک بعدی
 همین‌جا صف بکشند! می‌خواهم ببینم؛ چه اندازه آمادگی جسمی دارید؟

داوطلبین مشخص شدند! غلامرضا (۴) به فرماندهی دسته، برگزیده شد و ضیاء (۵) نیز معاون این فرمانده گشت تا تحت هیچ شرایطی وظایف محوله نخواست!

سیاهی شب، هنوز بر دشت و صحرا کاملاً مسلط نشده بود که دستورتحویل گرفتن خط، از نیروی پدافندی قبلی صادر شد! لاشه‌های باد کرده وزخم و زیلی سربازان عراقی که در اطراف مسیر به خواب مرگ فرو رفته بودند؛ از شدت عملیات و درگیری روزهای قبل حکایت می‌کرد و وظیفه‌سنگین حفاظت از متصرفات را گوشزد می‌نمود! (۶)

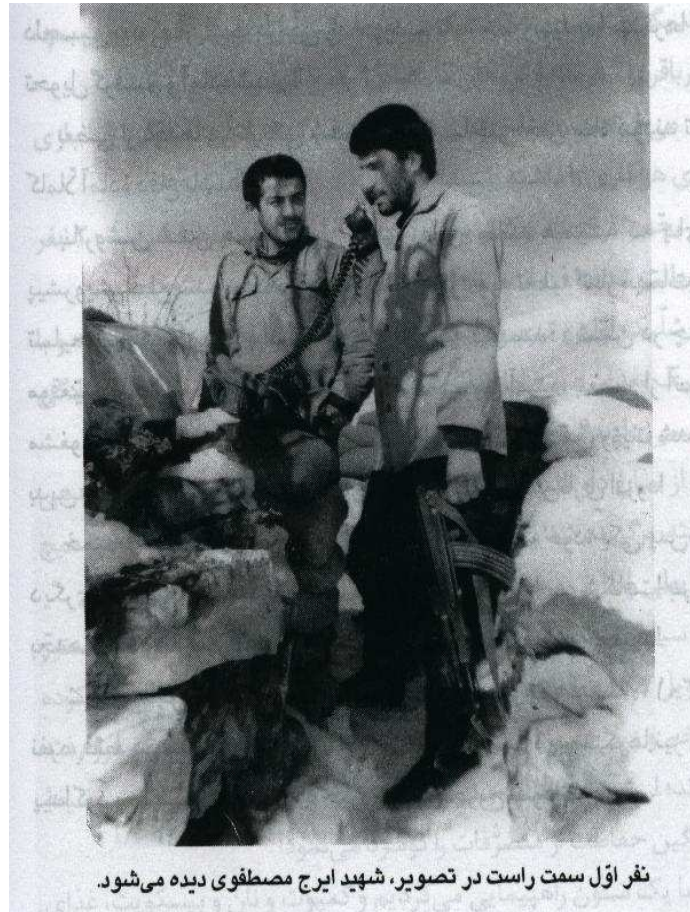
با یک ستون راهپیمایی می‌کردیم و کمپوت و نان و بیسکویت، غذای دلچسبی بود که آن شب در طی راه خوردیم تا به خط رسیدیم! سنگرها را تحویل گرفتیم و آماده شدیم!

بعضی از بچه‌ها در تاریکی شب، اقدام به ساختن جان پناه کردند تا کاملاً آماده دفاع باشند!

با روشن شدن هوا، دشمن بعثی زبون، مانند همیشه که پای پیشرویش قطع شده بود؛ آتش‌بازی را شروع کرد و به تخلیه انبار مهمات و تسلیحات مشغول شد! برادران نیز برای این که بفهمند؛ دشمن در چه موقعیت و حال هوایی است؛ از سنگرها بیرون آمده، بعضی از آنها مشغول بالا رفتن از تپه‌های مجاور شدند! این تردد و تجمع، رؤیت شد و بدین ترتیب بود که دشمن مترصد فرصت، بر شدت آتش‌بازی افزود!

خمپاره‌های ۱۲۰ میلی‌متری با صدای وحشتناک خود، یکی پس از دیگری در اطراف ما هم‌آغوش خاک می‌شد و زمین را می‌شکافت! بر بچه‌ها، خط را به صورت نعل اسب در آوردند (۷) و مقابله را پی گرفتند!

شهدا و مجروحین زیادی دادیم! به طوری که از یک دسته ۱۴، ۳ نفره، فقط دو سه نفری باقی ماندند (۸)! ترکش خمپاره به سنگرها نیز راه پیدا کرد و خیلی از بچه‌ها را در حین خواب مجروح نمود!



نفر اول سمت راست در تصویر، شهید ایرج مصطفوی دیده می‌شود.

کم کم آتش هوایی به آتش زمینی نیز افزوده شد! بالگردهای عراقی در فضای آسمان بالای سرمان به پرواز درآمدند و مواضع ما را از بالا مورد هدف قرار دادند و بی‌چهارا که انگار بادبادک هوا کرده بودند و رد آن را دنبال می‌نمایند؛ با اسلحه‌های سبک و تیربار، بی‌واهمه به طرفشان تیراندازی می‌نمودند و هدف‌گیری آنها را کور می‌کردند!

ایرج مصطفوی به دنبال یکی از آنها یک موشک آرپی‌جی روانه کرد که با فاصله بسیار کمی از کنارش عبور کرد! اگرچه به هدف نخورد ولی خلبانش را زهره ترک کرد؛ به گونه‌ای که رفت و

دیگر پیدا نشد یا همانی بود که دستپاچی ناشی از ترس، نگذاشت که بالگرد را به خوبی هدایت کند و به‌تیر غیب یکی از رزمندگان گرفتارش کرد و در آسمان منفجر شد!^(۹)

خلاصه، اگرچه مهمترین سلاحی که آن روز در اختیار داشتیم؛ دوشکاو مسلسل سنگینی بود که روی یک تانک ارتشی قرار داشت. ولی با همین ابزار و ادوات جنگی کم و محدود چنان مزاحمتی برای دشمن ایجاد کردیم و سرکارش گذاشتیم که دیوانه‌وار مهمات، هزینه کرد^(۱۰) و تلفات داد تا این‌که ناگهان در آسمان منطقه، یکی از هواپیماهای دشمن که در عرف بر وبچه‌ها به آن «قارقاری» می‌گفتند؛ مورد اصابت یک موشک سهند که از جبهه سردشت - با نه شلیک شده بود؛ قرار گرفت و به دو نیمه شد^(۱۱)! بچه‌ها تکبیرگویان به وجد در آمدند و روحیه گرفتند و مدتی حال کردند! امادشمن، به شدت حالش گرفته شد^(۱۲) و جرأت حمله مستقیمش به خط، شدیداً کاهش یافت!

به نقل از خاطرات حسین میرزایی

پانوشته:

- ۱ - یکی از معلمان آموزش و پرورش گیلان که همانند بسیاری از معلمان عاشق و فرزانه دیگر، از کلاس درس به دانشگاه جبهه روی آورده بود!
- ۲ - شهرستان تالش یا توالش که در انتهای غربی استان گیلان واقع گردیده و در مقایسه با سایر شهرستانهای این استان وسیع‌ترین آنهاست؛ غیر از بخش مرکزی دارای دو بخش دیگر به نامهای «رضوانشهر» - به شهرستان تبدیل شده و «ماسال و شاندرمن» است. ماسال و شاندرمن، دو قسمت جداگانه می‌باشند که از نظر تقسیمات اداری و جغرافیایی یک بخش محسوب می‌شوند. مرکز بخش ماسال شهر کوچک و زیبای ماسال است که در قسمت جنوب غربی شهرستان تالش قرار گرفته و جنگلهای انبوه و تپه‌های سرسبز آن را در محاصره دارند. شغل اصلی مردم ماسال و شاندرمن، دامپروری و برنجکاری می‌باشد. پشم و پنبه کوه‌نشینان ماسال معروف است.
جغرافیای استان گیلان - صفحات ۳۳ - ۳۲
- ۳ - شهید ولی‌الله باقری اعزامی از شهرستان بندرانزلی
- ۴ - غلامرضا رهنما پاسدار رسمی اعزامی از سپاه شهرستان رودسر
- ۵ - ضیاء شعبانی بسیجی اعزامی از سپاه شهرستان رودسر.
- ۶ - لشکر ویژه شهدا با ایثارگری بی‌نظیر خود، بسیاری از میدانهای مین را کشف و راه را برای رزمندگان باز می‌کند.
رزمندگان لشکر قدس گیلان در گروه‌های ۲۲ نفره به سوی «هفت‌کاناله» می‌روند و سنگرهای دشمن را منهدم می‌کنند.
با ادامه درگیری و انجام عملیات ایندایی، توان رزمی دشمن تحلیل می‌رود و نیروهای درگیر در محورهای دیگر بر شدت هجوم خود می‌افزایند. تیپ شهید بروجردی با قدرت تمام پس از شکست خطوط دفاعی دشمن، بر سنگرهای آنها تسلط می‌یابد و به تعقیب دشمن می‌پردازد. هلی‌کوپترهای بعث برای جلوگیری از شکست نیروی زمینی عراق، به پرواز در می‌آیند و قوای اسلام را مورد حملات موشکی قرار می‌دهند تا نیروهای منهدم عراقی را نجات دهند.
رزمندگان با پشت‌سر گذاشتن رودخانه‌های زاب، صغیر و کوگسر، سلسله‌جبال سورکوه به طول ۲۵ کیلومتر و سلسله جبال حلوان را (هزار قلّه) به تصرف درمی‌آورند. گروهی از سربازان بعثی مستقر در آنجا کشته و زخمی می‌شوند و بقیه هم به اسارت در می‌آیند. کارنامه توصیفی عملیاتهای هشت سال دفاع مقدس - علی سمیعی
صفحات ۶۵ و ۲۳۹
- ۷ - گروهانی از گردان حمزه جلو خط نعل اسبی بود و گروهان ما یعنی گروهان ابوالفضل العباس (ع) در قسمت دیگر خط نعل اسبی بود.
- ۸ - از جمله شهدای این واقعه می‌توان از:
شهید قاسم عسلی فرزند لطیف متولد اول فروردین ماه سال ۴۷ از روستای «شلما» شهرستان فومن نام برد که در ۱۱ اسفند سال ۱۳۶۴ در شهرستان مریوان کردستان به شهادت رسید.

همچنین: شهید ایرج مصطفوی فرزند مرتضی یاد کرد که متولد ۱۳۴۵/۶/۲۱ روستای دیودرة شهرستان رودسر بود که سرانجام به تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۸ در شانه دری عراق شربت شهادت نوشید. این شهید در آن هنگام، آرپی‌جی زن ما بود!

و نیز: به دانش هادی فرزند علی‌اصغر اشاره کرد که نامبرده در تاریخ ۱۳۴۲/۱۰/۲ در فومن به دنیا آمد و طی جانبازیهایش در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در مورخه ۱۳۶۵/۵/۳ به شرف شهادت نایل آمد.

۹ - بلافاصله دو بال‌گرد دیگر عراقی آمدند و به جستجوی خلبانی مشغول شدند که در نزدیکی خط ما با چترنجات پایین آمده و اسیر شده بود!

۱۰ - با پیشروی رزمندگان به سوی سلیمانیه، هلی‌کوپترهای عراقی با پروازهای متعده و سردرگم خود، موشکهای خود را به سوی انبارها و زاغه‌های مهمات به جا مانده و ناشناخته خود شلیک می‌کنند و تمام آنها را به آتش می‌کشند.

کارنامه توصیفی، عملیاتی هشت سال دفاع مقدس - ص ۲۴۱

۱۱ - با روشن شدن هوا، عملیات نیروی هوایی عراق آغاز می‌شود ولی به دلیل شرایط کوهستانی و پدافند رزمندگان و جنگ نزدیک پیاده‌ها، کاری از پیش نمی‌برند. دشمن برای رفع این نقیصه، از هواپیماهای ملخ‌دار P.C.۷ استفاده می‌کند که رزمندگان اسلام با پدافند قوی و دو شکا و موشک سهند یک فروند از آنها را سرنگون می‌کنند.

همان - ص ۲۳۹

۱۲ - چون علاوه بر از دست دادن چندین پاسگاه مرزی و برخی از ارتفاعات مهم، ۲۵۰۰ نفر کشته و ۲۵۰ نفر یک فروند هواپیما، یک فروند هلی‌کوپتر، ۲۰ دستگاه تانک، ۹۰ دستگاه خودرو، ۱۰ دستگاه قبضه ضد هوایی و مقدار زیادی سلاح سبک و نیمه سنگین را نیز از دست داد.

همان - ص ۲۴۲ - ۲۴۱

یاد و خاطرة همه آن دلیرمردان جاودان و گرامی و راهشان پررهرو باد!

∥ اخلاص و صفا و پايداري از " آري سبز" پاسداري

اين است مرام هر شهيد باقي است كسي كه هست جاري
پاك بودند و با زمزم توحيد سرسراي وجود خود را به عطر اخلاص معطر ساخته، با چنين
هيأتي كه مجذوب هر ديده بود و محبوب هر دل، پاي در راهي نهادند كه برخوردارشدگان از نعمت
دوست پوينده آن هستند!

عمليات كربلاي (۲)

هر که از معرکه بگریزد...

دربان بود. اما نه در اداره یا محلّ خدمت و یا جای دیگر! بلکه اولین نفری بود که روی نیمکت سه نفره کلاس، بغل ما می‌نشست و به هنگام ورود و خروج ما، این او بود که مجبور می‌شد از سر جایش بلند شود؛ به همین جهت به او دربان می‌گفتیم!

بسیار باصفا و با ایمان بود و از دوستی با او خیلی لذت می‌بردیم. از این رو، نه تنها در طول ساعات مدرسه، با او بودیم که در گشت و گذار وبازی و تفریح بیرون از مدرسه نیز و لش نمی‌کردیم و رفیق راه و نیم‌راهش بودیم.

روزی با هم به یکی از روستاهای نزدیک رفتیم. در نزدیکی روستا، نقطه‌ای را نشانم داد و در حالی که می‌خندید؛ گفت:

ابوالقاسم! (۱) آگه یه چیزی بت بگم، قول می‌دی که پیشت بمونه وبش عمل کنی؟ من که غافلگیر شده بودم با بهت و نگرانی به او گفتم:

نفهمیدم! چی شده؟ چی می‌خواهی بگی؟ نکنه اونجا که نشون می‌دی؛ چیزی قایم کردی یا گنج منج پیدا کردی؟

از خیالات و حرفهای خارج از محدوده من، زد زیر خنده و حسابی خندید. وقتی که خنده اش تمام شد؛ لبخندی تحویل داد و گفت:

نه دوست من! کجای کاری تو؟ آخه من و گنج!

حرفش را قطع کردم و گفتم:

چرا که نه! مگه تو چته؟ اتفاقاً آگه کسی شایستگی پیدا کردن و رسیده به گنجو داشته باشه؛ اون تویی و بس!

تشکری کرد و گفت:



شهید رضا ثابت‌پور در حال دفاع از حق در برابر باطل

از مرحله پرت شدیم! می‌خواستیم بت بگم که در آینده، من شهیدخواهم شد! و اون نقطه‌ای که نشونت دادم؛ از اونجا تا محلی که دفنم می‌کنن؛ می‌خوام که جنازه‌ام روی دست مردم تشیع بشه!

آن روز، حرفهایش برایم بسیار ناباورانه و دور از منطق و قبول بود. همین جهت، ابرو بالا انداخته و با چشهای گرد شده و دهان باز، نگاهش کردم و کمی بعد گفتم:

خواب دیدی؛ خیر است ان شاء الله!

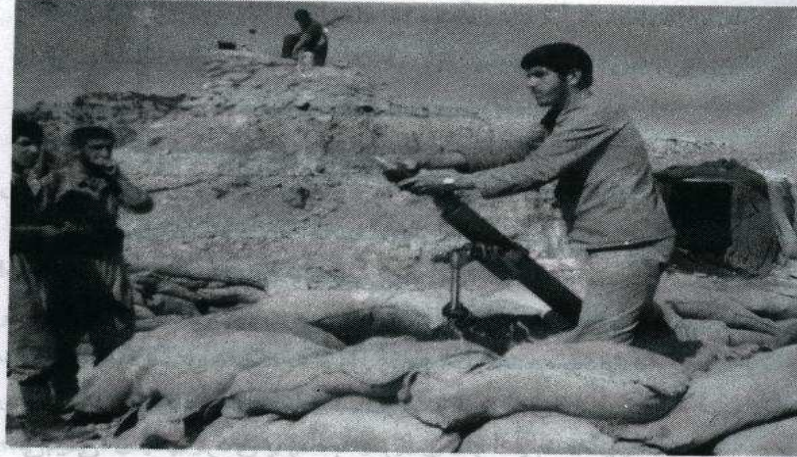
پس از چند سال دیگر به عنوان امدادگر در لشکر قدس گیلان مشغول به کار شد و از این رهگذر به جبهه رفت (۲)!

در عملیات کربلای ۲ (۳) مجروح شد و چون از او خواستند که برگردد تا خوب بشود؛ در پاسخ گفته بود:

«در روایات خوانده‌ام؛ هر که از معرکه جنگ بگریزد؛ کافر است (۴)!

من باید تا آخرین قطره خونم با دشمن بجنگم!

او با همان وضعیّت در جبهه ماند و مبارزه‌ها نمود تا سرانجام در یکی از پیشروی‌های بر و بچه‌ها به خدایش پیوست!



تصویر، ادعای شهید ثابت‌پور را که تا آخرین قطره خون یا دشمن می‌جنگم، بخوبی گواهی می‌دهد.

سالها بعد، تابوت محتوی مقداری از استخوانهایش در همان نقطه‌ای که خود خواسته بود؛ از ماشین بیرون آورده شد و روی سر و دست جمعیتانبوهی که در تشییع جنازه اش شرکت کرده بودند؛ تا گلزار ابدیش بدرقه شد!

به نقل از خاطره ابوالقاسم عباس‌پزانی
پانوش:

۱ - ابوالقاسم عباس‌پزانی فرزند رحیم، متولد ۱۳۴۵ که ماجرای خاطره «هر که از معرکه بگریزد» به نقل از روایت مکتوب ایشان تنظیم و پرداخت شده است؛ هم‌رزم شهید رضا ثابت‌پور بوده و به مدت ۲۷ ماه در جبهه‌های نور علیه ظلمت در برابر دشمنان اسلام و ایران ایستادگی نموده است. هم‌اکنون نیز از نیروهای نظامی شاغل در سقز کردستان می‌باشد.

۲ - شهید رضا ثابت‌پور فرزند حیدر از روستای گوشت‌پزان شهرستان رودسر است که به تاریخ ۵ خرداد ماه سال ۱۳۴۴ متولد شد و به تاریخ ۱۰ شهریور ماه ۱۳۶۵ در منطقه حاج‌عمران به شرف شهادت نایل آمد.

۳ - عملیات کربلای دو، در ساعت یک بامداد مورخ ۱۰/۶/۱۳۶۵ با رمز مبارک «یا ابا عبدالله الحسین (ع)» در منطقه عملیاتی حاج‌عمران و با اهداف انهدام نیروهای دشمن، تسلط بر ارتفاعات حساس منطقه و کمک به تداوم مبارزه مسلمانان شمال‌عراق، آغاز می‌شود. در اولین مرحله درگیری، خط مقدم دشمن سقوط می‌کند و تعدادی از آنها کشته، زخمی و یا اسیر می‌شوند. هواپیماهای دشمن با ریختن منور، منطقه عملیاتی و حتی دژه‌ها و شیارها را کاملاً روشن می‌کنند.

رزمندگان، برای رسیدن به اهداف خود در عمق، هجوم و فشار سختی را آغاز می‌کنند. صدای تیربارهای دشمن یک لحظه قطع نمی‌شود و در تکمیل آن، گلوله‌های توپ و خمپاره دشمن از هر سو بر سر رزمندگان باریدن می‌گیرد.

تعدادی از موانع از جمله، چند میدان مین با از جان‌گذشتگی فراوان رزمندگان از سر راه برداشته می‌شود. لشکر ویژه شهدا از محور سمت راست و لشکر سیدالشهدا از محور سمت چپ، پس از عبور از موانع متعدد، مواضع دشمن را به محاصره خود در می‌آورند. در ادامه رزم بی‌امان جان‌برکفان اسلام، قسمتی از جاده در بند - حاج‌عمران به تصرف در می‌آید و بزرگراه در بند - چومان مصطفی بار دیگر زیر دید و تیر مستقیم سپاه اسلام قرار می‌گیرد. در ادامه این عملیات، دشمن زبون دست به حمله شیمیایی می‌زند.

کارنامه عملیات... صفحه ۲۵۴

عملیات کربلای (۴)

در بازار هستي، كالاي ايمان و حقيقت را خريدار گشتند و باسربلندي، آخرت را با آسائش دنيا مبادله نمودند! دي شفافتر از شبنم سحرگاهي داشتند كه به استواري ستيج كوهستان و آكنده از عشق و مهر به «اهل اللّاه»! بود!

و بدين گونه بود كه به پيمانشان با امام وفادار بودند و در راه آن، با شجاعت و صلابت و عرفان و اخلاص از امواج سهمگين درياي مشكلات گذر كردند!

اندر خم یک کوچه هم نیستیم!

در را که باز کردم؛ دیدم آقا سلمان^(۱) است! خیلی خوشحال شدم. اشک در چشمانم حلقه بست و بغض گلویم را گرفت. راستش؛ به او غبطه می‌خوردم! مات و مبهوت، بدون این که جواب سلامش را بدهم یا تعارفش کنم که وارد منزل بشود؛ به او زُل زده و خیره شده بودم!

– چیه ماتت برده؟ چرا جواب سلام منو نمی‌دی؟ از این که منو زنده می‌بینی؛ تعجب کردی یا زده به سرت و منو نمی‌شناسی؟

آب دهانم را قورت دادم و لب از لب گشودم.

– علیکم السلام ای یار اسلام علیکم السلام ای مرد خوشنام!
تبسمی کرد و گفت:

– خیلی خوب بابا! نه به آن شوری شوری! نه به این بی‌نکی!

و در حالی که دستش را می‌کشیدم تا افتخار داده و وارد خانه بشود؛ گفتم:

– به دلت بدنیاد! هرچند که می‌دونم؛ دلت از آینه صافتره! ولی محض خاطر عزیز شما باید بگم؛ نه تنها دیدنت، ذوق زده‌ام کرد که یه دفعه منو تو خودم هم برد که:

کجایی ابوالقاسم^(۲)؟ ماشاءالله به آقا سلمان!

هیچ می‌دونی؛ این چندمین بارشه که به جبهه می‌ره؟ اما تو چی؟
غبطه خوردم و ماتم برد!

از آمدن به داخل خانه عذرخواهی کرد و در جوابم گفت:

– اگه بدونی آنجا چه خبره و چی می‌گذره و بر و بچه‌ها چی می‌کنن؛ دیدن ناقابلی مژ من، حواستو پرت نمی‌کرد؟

به هر حال ممنونم و اگه کاری صورت گرفته، خدا قبول کنه انشاءالله! از این گذشته؛ غبطه خوردن چرا؟ آخه، چیزی که عوض داره، گله بر نمی‌داره! وانگهی، نیت مهمه آقا! نیت^(۳)! شك هم ندارم که تو با این نیت پاک، ثواب شرکت در جهاد بردی! امروز یا فردا هم که اعزام سرتاسری است! دوسداری! بسم‌الله! خیلی از دوست و رفقا توی این اعزام هم شرکت دارند! توهم بار و بندیل ببند و خداحافظی کن!

چون با آقا سلمان صمیمی و نزدیک بودم، دستم را بالا آوردم و به‌عنوان بی‌پولی، چند بار انگشت سبابه‌ام را در زیر انگشت ششم کشیدم و گفتم:

– سلمان جان! مشکل اینه! اجازه بده تا بُرج بیاد و حقوق بگیرم و بدم به بچه‌ها، بعد!
گفت:

- هزار تومن مېدم به آجي! بيا!
پوزخندي زدم و گفتم:
- آخه، با هزار تومن من، مگه مېشه اينا زندگي بکنن؟
پاسخ داد:
- هر جور ميلته!
ظهر روز اعزام، به اتفاق چند تن از جمله آقا سلمان، منزل يکي از رفقای سپاهي، براي ناهار مهمان بوديم. (۴) هيچکس نمي دانست؛ ميزبان، جزء اعزاميها است يا از ساکنين و قاعدین است!
بعد از ظهر، در میان بدرقه کنندگان که سر و روي رزمندگان اعزامي رامې بوسيدند؛ ايشان نيز با رزمندگاني که داخل اتوبوس مې شدند؛ وداع مې کرد. بعد از آن که همه رزمندگان سوار اتوبوس شدند؛ چشمام از تعجب گرد شد!
ايشان هم، پايش را روي رکاب اتوبوس گذاشت و با صدای بلند، درحالي که دستش را نيز تکان مې داد؛ در خطاب به جمعيت بدرقه کننده، گفت: خدا حافظ همگي! خدا حافظ!
تازه فهميدم که بله! ما هنوز اندر خم يك كوچه هم نيستيم! (۶)
بالاخره، توفيق رفيق شد و چند وقت ديگر، من نيز راهي جبهه هاشدم! چون شنيد که به جبهه آمده ام؛ غروب يکي از روزها بديدم آمد. خوش آمدي گفت و حال و احوال پرسيد. چون از آمدنش به شهرستان، پرسيدم؛ معلوم شد که در طی عمليات کربلاي ۴ بر اثر بمباران شيميايي مجروح مې شود (۷) و در اين راستاست که به دنبال انتقالش به پشت جبهه، سر از شهرستان در مې آورد.
هنوز چند روزي از استقرارم در جبهه مې گذشت که يکروز نزد آقا سلمان رفتم! در آن وقت عهده دار معاونت فرماندهي گروهان در گردان کميل بود. پس از خوش و بش و احوالپرسی از او پرسيدم:
- ببخشيد آقا سلمان! عملياتي در پيشه؟
- چطور مگه؟
- آخه، اوضاع و احوال جبهه، خبر از خرابي مې ده؟
- خوب! گرم که همین طوره! اين که دلواپسي نداره!
چون دريافتم که آقا سلمان متوجه مقصودم نشده، با ناراحتي گفتيم:
- نه برادر! همه، از عمليات استقبال مې کنن! چون، جنگ بدون عمليات که جنگ نيست؛ احوالپرسی با داد و فرياده!
لبخندي زد و بعد هم ابرو پايين آورد و سري تکان داد.
گفتم:

- آقا سلمان! نگرانی من از اینکه که «ماچیان» روستای کوچکی است (۸)! حدود پنجاه نفر هم از بر و بچه‌های اون، توی این عملیات می‌خوان شرکت کنن! معنای این، می‌دونی چیه؟ بلافاصله گفت:

- افتخار! بله! افتخار! برای کشور و استان و شهرستان و روستامان! گفتم:

- بله! درسته! ولی اگه همه اینا یا عده زیادی شون کشته بشن؛ اونوقت، این‌همه کشته برای روستایی با اون کوچکی، یک فاجعه‌س! نگاهی به من انداخت و بعد گفت:

- نه: تو نمی‌دونی؛ وقتی بچه‌های یک محل، همه با هم باشند؛ با چه تعصب و حمیّت می‌جنگند! معرکه‌س! هیچ‌چی جلودارشون نمی‌شه! در خودم فرو رفتم و به خودم گفتم:

- خیلی، با شهادت فاصله ندارد! اصلاً برای دنیا، حسابی باز نکرده! تنها فکر و ذکرش شهادت است و شهید شدن در راه خدا!

در شب اعزام برای عملیات که قرار بود با گردان کمیل وارد خط بشود؛ آقا سلمان را به کناری کشیدم و گفتم:
- اردشیر را می‌شناسی (۹)?
گفت:

- بله! صادقی منظورته؟
گفتم:

- آره! خودش! بنده خدا شش طفل داره که پنج‌تاش دختره! یه کم مواظبش باش!
دست روی شانه‌ام گذاشت و گفت:



– زدست بنده چه خیزد؟ خدا نگهدارد(۱۰) ! با این همه، مطمئن باش تا زنده ام؛ قول می‌دم؛ نمی‌گذارم مویی از سرش کم بشود!
در طول عملیات(۱۱)، جراحتهای ناشی از دوبار اصابت تیر به کتف و بازو و یک بار نیز به سر وی، باعث شد که به پشت جبهه منتقل بشود. وی در این فاصله، بمباران شیمیایی دشمن، امانش نداد که بتواند به قوی که داده بود، تا آخر، عمل کند!
به نقل از خاطرات ابوالقاسم نجفیپورماچانی

پانوشت:

۱ - شهيد سلمان اکبري فرزند عيس'ي از شهرستان رودسر مي‌باشد که در ۲۰ شهريورماه سال ۱۳۴۲ به دنيا آمد و در جنگ حق عليه باطل به تاريخ ۲۴ دي ماه سال ۱۳۶۵ در منطقه آبادان به لقاء الل'ه پيوست.

۲ - ابوالقاسم نجفيور ماچياني که دوست شهيد بوده است و اين داستان به نقل از خاطرات اوست؛ از فرهنگيان خوشنام بخش رحيم آباد شهرستان رودسر است.

۳ - اِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ

۴ - برادر سبحان رنجکش که فرماندهي حوزه مقاومت شهري رودسر را به عهده دارند؛ ميزبان آن مهماني بودند.

۵ - با نگاهی به آیه ۹۵ از سوره نساء که مي‌فرمايد: فَضَّلَ اللَّهُ هُ الْمُحْجِ اِهْدِيَنَّ عَلَي الْق' اِهْدِيَنَّ أَجْرًا عَظِيمًا. خدا، جهادکنندگان را بر نشستگان، فضيلت بسيار داده است.

۶ - هفت شهر عشق را عطار گشتما هنوز اندر خم يك كوچه ايم

«مولوي»

۷ - عمليات كربلاي (۴) در تاريخ ۱۳۶۵/۱۰/۳ با مرز مبارك «مقدرسول الل'ه (ص) در ساعت ۲۲/۳۰ دقيقه و با هدف انهدام نيروهاي دشمن در منطقه عملياتي غرب اروندرود (جنوب خرمشهر) آغاز مي‌شود. اين عمليات در حالي است که دشمن بعثي، مناطق مسکوني و صنعتي کارگري کشور را مورد تهاجم قرار مي‌دهد. رزمندگان اسلام، متشکل از واحدهاي از لشکرهاي مختلف سپاه پاسداران تحت امر قرارگاه مرکزي خاتم الانبياء (ص) با پشتسر گذاشتن موانع مختلف ايذايي، اهداف خود، از جمله جزيره «ام الرضا» و «ام الباني» را مورد تهاجم قرار مي‌دهند.

دشمن بعثي پس از دريافت شکست تلخ در والفجر هشتم، توان پدافندي خود را با کار گذاشتن دوشکا و آتشبار ضد هوايي شيلیکا و ديگر جنگ افزارهاي سنگين تقويت مي‌کند. اما قواي اسلام، پس از نبردي بي‌امان در سواحل دشمن پياده شده و نبرد تن به تن را آغاز مي‌کنند. لشکر ۲۵ کربلا با قدرت تمام در جزيره ام الرضا فرود مي‌آيد و يگان دريائي لشکر ۴۳ با شناورهاي سنگين و نصب پل شناور، در زير باران شديدي از گلوله دشمن ارتباط و تدارکات لازم را فراهم مي‌کند.

شکارچيان تانک با حمله به ادوات زرهی سنگين و سبک دشمن، تعدادي از آنها را به آتش مي‌کشند و تيب پياده ۶۰۴ از لشکر ۱۵ عراق را هدف سنگين ترين حملات خود قرار مي‌دهند. دشمن با شليك تعداد زيادي منور، تلاش مي‌کند منطقه را روشن کرده و از سوي ديگر از آتش سنگين توپخانه و حمله هوايي بهره مي‌گيرد تا روشن شدن هوا پنج تيب و يك گروهان تانک عراق به ميزان قابل توجهي منهدم و از صحنه عمليات، خارج مي‌شوند. دشمن، چشم به آسمان مي‌دوزد تا شايد نيروي هوايي اش به کمک او بيايد. با استتار رزمندگان و شناورهاي سنگين در جزيره و نيزارهاي اطراف، خلبانان عراق، گيچ و سردر گم مي‌شوند و بمبها و راکتهاي خود را در نقاط غير مؤثر فرو مي‌ريزند. آتشبارهاي زمين به هوا، سه فروند از هواپيماهاي دشمن را هدف قرار داده، سرنگون مي‌کنند.

رزمندگان اسلام، پس از دو روز نبرد سخت و وارد کردن ضربه، به ۶ تیپ عراق، انهدام مقدار قابل توجهی ادوات زرهی و خودرو و نیز به اسارت در آوردن تعدادی از نیروهای دشمن، طی دستوری به مواضع اولیه خود، باز می‌گردند.

کارنامه توصیفی عملیات... صفحات ۲۷۱ - ۲۷۰

۸ - یکی از روستاهای شهرستان رودسر

۹ - منظور اردشیر صادقی است که هم‌رزم و هم‌شه‌ری و از دوستان آقای ابوالقاسم نجفی‌پور است.

۱۰ - مصرعی از حافظ که بیت کامل آن چنین است:

چو گفتمش که دلم را نگاهدار، بگفت ز دست بنده چه خیزد خدانگهدارد.

دیوان حافظ به تصحیح قزوینی و دکتر غنی ص ۲۷۶

۱۱ - منظور عملیات کربلای پنج است که آن روزها اطلاعیه شماره یک قرارگاه خاتم‌الانبیا درباره آن، چنین آورده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

ملت قهرمان و فداکار! امت سلحشور و رزمندگان غیور و پرتوان اسلام!

فرزندان خداجوی و دلاور شما مردم ایثارگر، بار دیگر قدرت نشأت گرفته از ایمانشان را به نمایش و عملیات کربلای ۵ را در ساعت یک بامداد روز جمعه ۱۹/۱۰/۶۵ با رمز مقدس یازدهرا (س) آغاز کردند. رزمندگان اسلام در پاسخ به شرارت‌های اخیر دشمن در استفاده از سلاح شیمیایی و نیز تبلیغات کذب رژیم بعثی عراق، در یک عملیات پیچیده آبی - خاکی و با بهره‌گیری از عنایات و امدادهای بی‌کران الهی در منطقه شلمچه - که از بهترین خطوط پدافندی دشمن در طول جبهه‌های جنگ عراق و ایران می‌باشد - با عبور از مستحکم‌ترین خطوط دفاعی و موانع ایذایی، موفق شدند ضایعات و ضربات سهمگینی به آنان وارد آورند. در اولین ساعات این عملیات غافلگیرانه تیپ‌های ۴۲۹، ۴۲۱ و ۵۰۱ و یک تیپ پیاده از لشکر ۱۱ عراق به‌طور کامل منهدم و نفرات آنان نیز کشته، زخمی و یا اسیر شدند. طی یورش موفقیت‌آمیز نیروهای اسلام با انهدام بخش وسیعی از قوای دشمن، یک گردان از تیپ ۷۰۱ پیاده، یک گردان از تیپ ۱۰۷ پیاده، یک گردان از تیپ ۶۶ نیروی مخصوص و یک گردان زرهی از تیپ ۸ مکانیزه ارتش عراق برای یاری رساندن به نیروهای شکست‌خورده خود، وارد منطقه عملیاتی شدند که با یورش برق‌آسای نیروهای اسلام همگی تار و مار و متلاشی شدند. از آغاز عملیات تاکنون بیش از ۵۰۰۰ تن از قوای دشمن کشته یا زخمی شده و شمار کثیری نیز به اسارت درآمده‌اند که تاکنون ۲۸۷ تن از آنان به پشت جبهه تخلیه شده‌اند. همچنین با آتش‌بگانه‌های ضد زره و شکار تانک سپاهیان اسلام، تاکنون دهها دستگاه تانک و نفربر دشمن منهدم و نیز ۶ فروند از هواپیماهای دشمن در منطقه عملیاتی کربلای ۵ سرنگون شده است. خلبانان تیزپرواز نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در چند نوبت مواضع و محل استقرار دشمن را در منطقه عملیاتی کربلای ۵ بمباران کردند و همگی سالم به پایگاه‌های خود بازگشتند. همچنین قهرمانان هوانیروز یک مقر تاکتیکی سپاه سوم عراق را با هلی‌کوپترهای توپدار هدف قرار داده و این مقر را منهدم کردند. هم‌اکنون رزمندگان اسلام با اجرای آتش سنگین روی مراکز تجمع و مناطق استقرار قوای دشمن، آنان را زمین‌گیر و هرگونه تحرکی را از آنان سلب کرده‌اند.

وقتی که هدف در عمل، مشخص و متعالی و پرجاذبه باشد و برای رسیدن به آن، شتاب و شوق و بی‌تابی، وجود آدمی را در خود فرو برد؛ در این صورت، مشکل‌ترین مشکلات و شکننده‌ترین ضربه‌ها و بزرگ‌ترین سنگ‌های سر راه، هیچ هم شمرده نمی‌شود و سر از پانشناس بیگانه با رنج و خستگی و نستوه و پرتوان و خروشان در راه هدف، پیش می‌تازد و موانع را با تمام شکنندگی‌هایش، از میان بر می‌دارد! و عاشقان خمینی در دفاع‌حسینی، بدین گونه بودند!

آخرین دیدار

باد سردی می‌وزید و هر چند که آفتاب ساعت ده صبح کاملاً بر محیط مسلط بود ولی در جدال با هوای اولین ماه زمستان، اگر چه در جنوب‌کشور، (۱) باز این دی ماه بود که سوز و سرمایش حکمروایی داشت و خود را نشان می‌داد!

در آماده باش به سر می‌بردیم و منتظر بودیم تا فرمان حمله صادر شود و به آرزویمان که شهادت یا پیروزی بود؛ برسیم. ناگهان صدایی مرا به سوی خود خواند:

مسیب! مسیب!

فرمانده گروهان ما برابر عباس عزتی بود که برای خوشحال نمودن من، خبر ورود برادرم حسن معین (۲) را می‌داد! از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدم. چون در فاصله این پنج ماهی که از اعزام به جبهه‌ها می‌گذشت، به جز این تصمیم که به یاری خدا تا پایان جنگ در جبهه می‌مانم؛ که مرتب‌قوی‌تر می‌شد و گوش به زنگ بودن فرمان حمله، با مطلب یا خبر دیگری که خیلی خوشحالم کند؛ مواجه نشده بودم!

او را سخت در آغوش گرفتم و بوسیدم و بوئیدم! و در تمام این مدت دو روزی که از لشکر ۴۱ ثارالله مستقر در نورد اهواز، برای دیدنم به مرخصی آمده بود؛ به تلافی زمان نسبتاً طولانی‌ای که از دیدنش محروم بودم؛ لحظه‌ای از او جدا نشدم و تنه‌ایش نگذاشتم.

گفتگوها داشتیم و نگاه از هم نمی‌گرفتیم از دانشگاه زاهدان گرفته ورشته ادبیات که اکنون سال چهارم را دنبال می‌کرد تا اعزامش به جبهه، از سوی آن دانشگاه و عملیات آینده و مراقب بودن و خیلی حرف و حدیث دیگر، سخن‌ها گفتیم!

او نگران فرزندانش علی، زینب و لیلا بود و پیوسته سفارش آن‌ها را می‌کرد که اگر ... و من چون تحمل شنیدن این بخش از حرف‌هایش را که هر از گاهی از سر می‌گرفت، نداشتم، هر چند که سعی می‌کردم با حرف در میان آوردن و از این جا و آن جا گفتن، نگذارم که صحبت‌هایش به چنین مسیری کشیده بشود اما چون، گویی به یقین رسیده بود که شهید می‌شود؛ ماجرا را بدین سمت و سو می‌کشانید و با حالات و رفتار مختص خود، غبار فضایی گفتگو را با گلاباز شهید و شهادت گفتن می‌زدود و سردی و سستی می‌گرفت و گرمی و غرور و شور و سرور می‌بخشید!

مرخصی تمام شد. او می‌بایست به لشکر برگردد! اما من طاقت دور شدن از او را نداشتم! علی! زغم حالت آماده باش، بیست و چهار ساعت مرخصی گرفتم و با او به اهواز آمدم. در اهواز به حمام رفتیم و غسل شهادت نمودیم! شب در مسجد جزایری بودیم و ناگفته‌ها را گفتیم و

گفته‌ها را تکرار کردیم! صبح، باز هم دلم نیامد که رهایش کنم! به ناچار تا نورد اهواز و خداستقرار لشکر ۴۱ ثارالله با او رفتم.

برای آخرین بار با یکدیگر خداحافظی کردیم و تا آخرین حد ممکن، با نگاه یکدیگر را بدرقه نمودیم و در حالی که هر دو تاب جدا شدن از یکدیگر را نداشتیم؛ تن به جدایی سپردیم! چند روز بعد، عملیات کربلای ه شروع شد و پس از شش ساعت نبرد سهمگین با دشمن، شهرک دوعیجی به تصرف درآمد. (۳) در گیر و دار تخلیه چند اسیر عراقی (۴) به پشت جبهه بودم که از ناحیه کتف چپ، مورد اصابت تیر مستقیم دشمن قرار گرفتم!

درگیری به شدت ادامه داشت. خودی‌ها برای تحکیم مواضع جدید و دشمن برای پس گرفتن مناطق از دست داده، تلاش می‌کردند. حجم آتش‌مبارزه، امکان کمک به زخمی‌ها را از بین برده بود و هر گونه حرکتی در این‌راستا با کندی و سختی صورت می‌گرفت. (۵)

اگرچه خونریزی من ادامه داشت و از شدت درد به خود می‌پیچیدم ولی توکل کنان مسافت زیادی را که باز بود و گسترده و بیم زخمی شدن دوباره‌ام را نیز در پی داشت؛ سینه خیز طی کرده تا آن جا پیش آمدم که به همراه تعداد دیگری از مجروحین، در میان آتش خمپاره‌هایی که برای انهدام ماشین ما بی‌وقفه ادامه داشت؛ (۶) برادر مصطفی نوری ثابت مسؤول تعاون لشکر قدس، ما را به بیمارستان منتقل نمودند.

وخامت حال من و چند نفر دیگر باعث شد که در بیمارستان‌های خرم‌شهر و اهواز بستری بشویم و همین مسئله نیز موجب شد که بالاخره سراز بیمارستان قائم مشهد در بیاورم! دو روز از بستری شدنم در این بیمارستان می‌گذشت که برادر پاسدارستار علی زاده معاون گردان امام حسین (ع) که از ناحیه شکم مجروح شده بود و در طبقه همکف، تحت مداوا قرار داشت؛ از بستری شدنم در طبقه بالا با خبر شد و تلفنی ضمن حال و احوال کردن، گفت: بیا پایین، کارت دارم!

برخاستم!

از تحت پایین آمدم! تا دم در اتاق رفتم ولی دوران زیاد سرم‌نگذاشت که پا بیشتر بگذارم!

برگشتم و روی تخت افتادم و با تلفن عذر خواستم!

در جواب گفت:

عیبی نداره! می‌خواستم خبر مهمی به تو بدهم! ولی خوب، بعداً می‌گویم!

گفتم:

برادرم شهید شده است؟

نخست انکار نمود ولی اصرارم کار خودش را کرد! در حق حق‌گریه؛ من من کنان گفتم:

همین طور است! گوی سبقت از ما ربود!

بدرقه یکدیگر با نگاه در آخرین دیدار و نگرانی و سفارش‌های او که اگر شهید شدم و
... حالات و رفتار خاصش در شوشتر و اهواز یکی پس از دیگری از مقابل ذهنم می‌گذشتند و
مفهوم حقیقی خویش را آشکار می‌نمودند!
به نقل از خاطرة مسیب معین لشکاجانی - (۷)

پانوشته:

۱ - شهرستان شوشتر، دي ماه ۱۳۶۵، لشکر ۱۶ زرهي قدس گيلان
۲ - شهيد حسن معين در سال ۱۳۳۵ در روستاي لشکاجان از توابع شهرستان رودسريه دنيا آمد. تحصیلات خود را تا آستانه اتمام کارشناسي زبان و ادبيات فارسي دانشگاه سيستان و بلوچستان - دنبال نمود ولي با تکیه بر فرمان امام (ره) مبني بر اينکه: امروز رفتن به جبهه ها از فروع دين هم بالاتر است! سنگر علم و دانش را با رفتن به جبهه تغيير داد و وارد دانشگاه دفاع مقدس گشت و همراه با ساير دانشجويان اعزامي از دانشگاه سيستان و بلوچستان در زمرة سربازان سپاه عظيم محمّد رسول الله (ص) پابه ديار عاشقان نهاد و در عمليات کربلاي ه شرکت جست و در تاريخ ۱۹/۱۰/۱۳۶۵ در کربلاي شلمچه به خيل شهيدان سرافراز انقلاب اسلامي پيوست.
۳ و ۴ - شرح نتايج درخشان اين عمليات در بخشي از اطلاعيه قرارگاه خاتم الانبياء بدین گونه آمده است:

... آزاد سازي ۱۵۰ كيلومتر مربع از خاک ميهن اسلامي و سرزمين عراق.
تصرف جزاير مهم و استراتژيك «بوارين»، «فياض»، «ام الطويل» و منطقه حساس شلمچه، شهرک هاي مهم دو عيجي، رودخانه دو عيجي، نهر جاسم و قسمتي از جاده بين المللي شلمچه - بصره!
در اين عمليات، قوي ترين خطوط پدافندي دشمن که با کمک مستشاران خارجي ايجاد شده بود؛ تا عمق ۹ كيلومتری خاک عراق در هم شکسته شد و دشمن براي مقابله با تهاجم برق آساي رزمندگان اسلام، ۱۴۰ تيب از لشکرهاي مختلف ارتش عراق را به اين منطقه اعزام کرده بود که طی بيش از يك ماه نبرد و يورش بي دربي سپاهيان اسلام، ۸۱ تيب و گردان مستقل دشمن به طور کامل متلاشي و منهدم شدند و ۳۴ تيب و گردان مستقل نيز به ميزان ۵۰ درصد آسيبديدند.
در جريان عمليات کربلاي پنج ۷۰۰ دستگاه تانک و نفربر، ۱۵۰۰ دستگاه از انواع خودرو، ۲۵۰ دستگاه قصبه انواع توپ صحرایي و ضدّ هوایي و ۴۰۰ دستگاه ساير ادوات جنگي، مهندس و رزمي دشمن منهدم و به آتش کشيده شد.
سپاهيان توحيد، در اين عمليات توحيد، در اين عمليات موفق شدند ۲۲۰ دستگاه تانک و نفربر، ۵۰۰ دستگاه انواع خودرو و ۱۵ قبضه انواع توپ صحرایي و ضدّ هوایي را به همراه هزاران قبضه سلاح سبک و مهمات آن، سالم به غنيمت خود در آورند.
پدافند هوشيار سپاه توحيد در طول عمليات کربلاي ه موفق شد ۸۰ فروند از هواپيماهاي جنگي دشمن را هدف قرار داده و سرنگون کند. همچنين در اين عمليات، بيش از ۴۰۰۰ تن از نظاميان عراق کشته و مجروح شده و ۳۰۰ فرمانده تيب عراق در طی عمليات به هلاکت رسيدند و ۲۶ فرمانده تيب نيز مجروح شده و از يگان رزمي خارج شدند.
سپاهيان اسلام در اين منطقه بيش از ۲۷۰۰ نظامي عراق را به اسارت خود در آورند که در ميان اسرا دو فرمانده عالي رتبه با درجه سرتيپي، پنج فرمانده تيب، دو معاون فرمانده تيب، ۴۰ افسر ارشد، ۱۴۰ افسر و ۶۰۰ درجه دار از هشتاد و يک يگان رزمي مختلف عراق ديده مي شوند.
کارنامه توصيفي عمليات هاي ... صفحات ۲۹۲ و ۲۷۳

۵ - در شب دومین روز عملیات، ساعت ۲۱/۱۵ دقیقه، نیروهای عراق برای باز پس‌گیری مناطق از کف داده اقدام به پانک می‌کنند که در همان ساعات اولیه، همه آن‌ها به محاصره در می‌آیند و با یورش گاز انبری تعداد زیادی از آن‌ها کشته یا زخمی می‌شوند و بقیه، راه گریز را در پیش می‌گیرند. رزمندگان، بلافاصله با تهاجم به قلب مواضع دشمن، ضمن درگیری با چهار تیپ، موفق می‌شوند؛ مواضع را از سر راه برداشته و مناطق جدیدی را تصرف کنند که در ادامه تهاجم کوبنده خود، تلفات و خسارات سنگینی را بر دشمن وارد می‌آورند.

لشکرهای سپاه با فرماندهی کم نظیر، خود را آماده می‌کنند تا به مواضع دشمن‌یورش بپردازند. سرانجام، با هجوم رزمندگان، درگیری آغاز می‌شود و از هر سو، گلوله‌های تیر بارها و موشک‌های آرپی‌جی بر سر دشمن می‌بارد. با شلیک دقیق آرپی‌ژن‌ها راه هجوم، باز و سنگرهای بسیاری از دشمن منهدم می‌شوند. پس از نبردی سهمگین، مواضع ابتدایی پشت سر گذاشته می‌شود. آتش تیربار دوشکای دشمن، پیشروی را کند می‌کند و به لحاظ استحکام مواضع این تیربار، موشک‌های آرپی‌جی در آن کارگر نمی‌افتد.

سرانجام، یکی از رزمندگان با یک حرکت متهورانه، به کانون آتش‌باری دشمن یورش می‌برد و در یک نبرد کاملاً نابرابر و در حالی که گلوله‌های دشمن از اطراف او می‌گذرند؛ به مواضع تیربار نزدیک می‌شود و با گشودن آتش به سمت آن‌ها، آتش دشمن را خاموش می‌کند. رزمندگان با دیدن این صحنه، به سمت مواضع دشمن هجوم می‌برند و با فریاد یا زهرا (س) به سمت دشمن، آتش می‌گشایند. با خاموش شدن کامل آتش دشمن، راه برای ادامه یورش باز می‌شود.

با تسخیر سنگر دوشکاء، مشخص می‌شود که خدمه آن دارای دوربین مخصوص دید در شب (مادون قرمز) بوده و سنگر آن هم بسیار مستحکم است. گردان مالک (از لشکر قدس گیلان) پس از تسخیر هدف برای دفع پاتک‌های احتمالی به سرعت، اقدام به استقرار تیربار موشک انداز و دیگر تجهیزات می‌کند. دشمن؛ اقدام به پاتک می‌کند که با مقابله رزمندگان مواجه و پس از تحمل تلفات و خسارات بسیار به عقب رانده می‌شود.

گردان سلمان، از لشکر قدس نیز در تداوم عملیات، دو گروه می‌شود و هرگروه از سمتی به سوی دشمن هجوم می‌برند. نبرد، شدت می‌گیرد و هر لحظه مواضعی جدید به تصرف رزمندگان گردان سلمان در می‌آید و تعقیب دشمن، باعث قطع ارتباط فرماندهی و نیروهای خط شکن می‌شود.

نبرد با برتری رزمندگان اسلام ادامه می‌یابد و دود حاصل از انهدام سنگرها و ادوات زرهي دشمن، بر جای می‌ماند. دشمن، آخرین رمق خود را به کار می‌گیرد تا جلو هجوم رزمندگان را بگیرد؛ اما کاری از پیش نمی‌برد. خطوط مقدم یکی پس از دیگری سقوط می‌کنند و رزمندگان اسلام با عبور از میدان‌های بسیار وسیع مین و مقابله با تیربارهای سنگین، مواضع دیگری از دشمن را به تصرف در می‌آورند. کارنامه توصیفی عملیات‌های ۸ سال دفاع مقدس، - صفحات ۲۷۶ - ۲۷۵

۶ - آرپی‌جی‌زن‌های بی‌نظیر و از جان گذشته، در زیر بارانی از گلوله به شکار ادوات زرهي و انهدام سنگرهای تیربار دوشکای دشمن می‌روند و با تحمل خسارات و تلفات بر دشمن، جای جای مواضع دشمن را به آتش می‌کشند!... پس از نبردی نابرابر و فراموش‌نشده همه تلاش‌های دشمن در زمین و هوا عقیم می‌ماند و بار دیگر طعم تلخ شکست، کام دشمن را زهرآگین می‌کند. دژ فولادین شرق بصره در برابر چشم‌های حیرت‌زده

و وحشتزده فرماندهان عراقی سقوط کرده و مواضع جدیدی از شلمچه و دریاچه ماهی آزاد می‌شود و دو پاسگاه مرزی و دو جزیره به تسلط نیروهای اسلام درمی‌آید.

دشمن وحشتزده با شلیک گلوله‌های منور، منطقه را کاملاً روشن می‌کند و در چنین اوضاعی که هیچ جنبنده‌ای قدرت حرکت و جابجایی ندارد، خط‌شکنان اسلام در یک حرکت متهورانه و با عبور از موانع ایدایی، خود را به خاکریزهای دشمن می‌رسانند. در همان مراحل مقدماتی، تعداد زیادی از افراد دشمن کشته و زخمی و با آتش بی‌امان موشک‌های آرپی‌جی، تانک و نفربرهای مستقر در مواضع دشمن به آتش‌کشیده می‌شوند.

همان، صفحات ۲۸۱ - ۲۷۹

۷ - مسیب معین لشکرجانی که این نوشته به نقل از خاطرات ایشان است برادر شهید مصطفی معین است که به مدت هیجده ماه و دو روز افتخار حضور در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل را داشته است. وی اکنون دبیر دبیرستانهای شهرستان رودسر می‌باشد.

در سر عاشق وصال است و دلش آکنده از عشق و نماز هوشیاری در کمال مستی و پاک از همه
آز و نیاز

آنها فقط به وصال «عند ربهم یرزقون» می‌اندیشیدند! بنابراین، در تدارک چنین مقصودی، در
شبستان نورانی دل خویش بر سر سجاده عشق با آهنگ تکبیرة الاحرام نماز و نیایش؛ سرمست از می
هوشیاری بخش و اخلاص‌آوری که پاک بود و غبار افکن، می‌شدند و بدین ترتیب بود که:
پایشان در راه، کامشان مهن' ا و جانهایشان همواره برای تقدیم به جانان، آماده و مهیا!

دیده بان توپخانه

در بین برو بچه‌ها به «مجید» مشهور بود. البته در میان خانواده و درو همسایه هم به همین نام، خوانده می‌شد ولی جز من و چند نفر دیگر که خیلی به او نزدیک بودیم؛ بقیه نمی‌دانستند که نامش را در شناسنامه، «خلیل» نوشته‌اند.^(۱) مرا بسیار دوست داشت و احترام می‌کرد. خیلی کم پیش می‌آمد که بدون افزون آقا به اسم، مرا صدا بزند و بگوید: «علیرضا!»^(۲) من نیز خیلی دوستش داشتم و افتخار می‌کردم که به عنوان «بی‌سیم‌چی» او را همراهی کرده و در کنارش هستم. چند بار که فرصتی دست داده بود تا در تنهایی با هم گفتگو کنیم؛ مرامورد تشویق و تجید قرار داده و گفته بود:

می‌دونی آقا علیرضا! اگر چه هر کسی تحت هر عنوان و به هر شکلی که به جنگ و جبهه کمک می‌کنه؛ کارش با ارزشه و البته که نزد خدا پاداشی بزرگ داره و این، منحصر به خط مقدم و جلو تانک و توپ ماندن نیست؛ بلکه اونایی هم که از خونه‌هاشون بیرون میان و در بدرقه رزمندگان، پای اتوبوس می‌مونن و به علامت خدا حافظی براشون دست تکلون می‌دن؛ پاداش دارن و خلاصه در این زمینه یه مثال کار هم بدون اجر و مزد نخواهد بود^(۳) ولی البته مقدار و میزان پاداش هم بستگی به نوع کار داره! چون اونجا دیگه دوغ و دوشاب یکی نیست!

با این استدلال و سخنان، نه تنها دلگرم می‌کرد و بر قوت قلبم می‌افزود که اهمیت کارم را نیز به من گوشزد می‌کرد و غیر مستقیم به من می‌فهماند که چه اندازه در میدان‌های رزم، مخابره اخبار و اطلاعات مهم هستند! چرا که برنامه‌ها و اقدامات و هر عملکردی متناسب با اخبار و اطلاعاتی است که حاصل می‌شود! و سهم و نقش بی‌سیم‌چی در این راستا هم که ناگفته پیداست.

اما همیشه در پایان چنین گفتگوهایی نمی‌گذاشتم که دیگران، از جمله خود او بی‌نصیب بمانند و تنها من و کار من مطرح بشود چرا که خوب می‌دانستم؛ در حقیقت هیچ کس بی‌دیگری تمام نیست و همه با هم هستند که کار را پیش می‌برند. به همین جهت می‌گفتم:

– اما مجید جان! اگه من گوش و زبانم؛ تو چشمی^(۴)! و اینو همه می‌دونن که زبان بی‌چشم یا چیزی نداره که بگه و یا اگه به گفتن بیاد؛ هونو می‌گه که تو گوش صاحبش گفتن!

بدین ترتیب، در مقابل تواضع و صمیمیتش که خود را به حساب نمی‌آورد و نقش و کار دیگران را می‌ستود و ارج می‌نهاد، اهمیت کارش را که دیده بانی توپخانه بود؛ مورد توجه قرار می‌دادم و به آن می‌پرداختم.

بعد هم لبخند می‌زد و دو سه بار سر را به علامت تصدیق پایین می‌آورد و می‌گفت:
- حق با شماست! بله! دست به دست هم دادن همه ما و کارای همه ماست که به یاری خدا باعث می‌شود ما پا پیش بذاریم و در جا نزنیم و گرنه، یک دست که صدا ندارد!
و آن روز اضافه کرده بود:

- به خاطر همینم هست که به ما مأموریت دادن تا کم کم مستقیم آتش‌نروهای خط مقدم باشیم! خوب به خاطر دارم؛ آخرین باری که چنین گفتگویی بین ما صورت گرفته بود؛ در شوشتر بودیم و چهار روزی می‌شد که از انجام عملیات کربلای پنجم می‌گذشت.

به دنبال مأموریتی که به توپخانه لشکر ۱۶ قدس در جهت پشتیبانی آتش رزمندگان داده بودند، شوشتر را به مقصد خط مقدم ترک کردیم و درموقعیتی که توسط فرمانده گردان، از قبل شناسایی شده بود و قرار بود که در آنجا استقرار پیدا کنیم؛ مستقر شدیم. (۵)

ساعت، یک بعد از ظهر بود. نیروها از وسایط نقلیه پیاده شدند. هرکس پی کار خود رفت. عده‌ای بلافاصله، دعوت شکم را اجابت کرده، به سراغ غذا رفتند. ناهار، برنج بود ماهی که در یک ظرف بسته بندی شده قرار داشت و سهم هر رزمنده‌ای یکی از آن بسته‌ها بود. هر چند، بعضی‌ها یک بسته دیگر نیز گرفتند تا پذیرایی کامل بشود.

کمی آن طرف تر یک سکوی بتونی به مساحت تقریبی چهار مترمربع که در حدود نیم متر از سطح زمین بالاتر بود؛ خودنمایی می‌کرد. مجید، پتو به دست به طرف سکو، راه افتاد. سه رزمنده دیگر که وضو می‌ساختند؛ لحظاتی بعد، مسیر مجید را دنبال نمودند. مجید، آستین‌هایش را که برای وضو گرفتن بالا زده بود؛ پایین آورد و قبل از قامت بستن برای نماز، سر به سجده گذاشت. اظهار بندگی و سپاس، سپس؛ الله اکبر! الله اکبر!

رکعت دوم نماز آغاز شده بود. پایم را روی لبه سکو گذاشتم تا بندپوتینم را باز کنم! کیلومترها آن طرفتر؛ دیده بان دشمن که روی ساختمان پتروشیمی مستقر بود؛ (۶)؛ متوجه ما شد! لحظاتی بعد، خمپاره ۱۲۰ میلی‌متری دشمن، در فاصله پنج یا هفت متری ما به زمین افتاد! ترکشی از آن به وسط پیشانی دیده بان ما که لب‌هایش مترم به آیه «صراط‌الذین انعمت علیهم... بود؛» اصابت کرد! (۷)

دعای دیده بان، مستجاب شد و به آرزویش که شهادت در راه خدا بود؛ نایل آمد!

به نقل از خاطرات: علیرضا یعقوب‌پور

پانوشته:

- ۱ - به پی نوشت شماره ۱ خاطره «فداکاری سنجاب» صفحه رجوع کنید!
 - ۲ - رجوع کنید به پی نوشت شماره ۶۹ خاطرة «فداکاری سحاب»!
 - ۳ - ناظر است به آیه ششم و هفتم از سوره مبارکه زلزال: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ أُذْيُنٍ حَسَنَةً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ أُذْيُنٍ شَرًّا يَرَهُ. پس هر کس به اندازه ذرة المثقالي نیکی کند پاداش آن را می بیند و هر کس به اندازه بسیار ناچیزی (ذرة المثقالي) بدی کند؛ پاداش آن را می بیند.
 - ۴ - زبان گوید؛ هر آنچه دیده، دیده است همیشه دیده، بهتر از شنیده است!
 - ۵ - ماجرا مربوط می شود به مرحله دوم عملیات کربلاي (۵) که در شب ۲۱/۱۰/۱۳۶۵ با یورش از چهار محور شمال غرب شلمچه، آغاز می شود. در ادامه مرحله دوم، هر روزی که می گذرد؛ نیروهای اسلام به موفقیتی چشمگیر نایل می آیند تا آنجا که جزیره بوارین به محاصره در می آید. پس از استقرار رزمندگان در مواضع جدید نوبت به آتشبارهای توپخانه و خمپاره اندازه می رسد که با گلوله باران بی وقفه و تداوم آن، دشمن را به شدت دچار سردرگمی و هراس می کند. نیروهای پشتیبانی و لجستیک، چند ساعت پس از استقرار رزمندگان در مواضع جدید، هدایای مردم را به آنها می رسانند و با این هدایا، شور و روحیه ای وصف ناپذیر در رزمندگان فداکار ایجاد می نمایند. کارنامه توصیفی عملیات ... صفحات ۲۷۷ و ۲۸۲
 - ۶ - مقصود پتروشیمی شهر بصره است که در زمان وقوع این رویداد، رزمندگان اسلامی با هجوم جانانه خود و پشت سرگذاشتن موانع ایندایی، بویژه رودخانه های دوعیجی و هسبان، با آن فاصله ای در حدود ۱۲ کیلومتر دارند که رفته رفته باپیشروی های جدید این فاصله خیلی کم و کمتر می شود. تا آنجا که با عبور از رودخانه های خین و اروند رود صغیر، ۱۳ کیلومتر دیگر از مناطق و جزایر منطقه به تسلط رزمندگان در می آید و آنها در ۴۰۰ متری بندرگاه بزرگ شهر ابوالخصیب و مجتمع پتروشیمی بصره قرار می گیرند.
- همان - صفحه های ۲۸۶ - ۲۸۵
- ۷ - از آن بسیجیانی که همراه شهید مهر مژدهی نماز می خواندند یکی پای راستش و دیگری سینه اش مورد اصابت ترکش های دیگری از این خمپاره قرار گرفت که به شدت مجروح شدند. پس از مدتی که آتش سنگین دشمن ادامه داشت ما، توانستیم، مواضع خود را تغییر و از تیر رس دشمن دور نگه داریم.

درس بزرگ شهیدان عزیز، که لحظه‌ای نباید از آن غفلت شود؛ آن است که جان را و همه آنچه را که برای ما عزیز است؛ باید هر گاه لازم شود؛ سپر بلاي ارزشهاي اسلامي كنيم!

مقام معظم رهبري
حضرت آيت الله خامنه اي

عمليات نصر ۱

باهم بر می گردیم!

درختان زیاد و انبوه منطقه تبوك شهر بانه، باعث شده بود که آن نواحی از صفا و سرسبزی دلپذیری برخوردار باشد و عقبه گردان ما، در آنجا خوش کرده و برو بچه‌ها از موقعیتش استفاده نموده و خودشان را برای عملیات آماده نمایند.

حضور برو بچه‌های بسیار خوبی نظیر برادران صورتی (۲) و (۱) در آن منطقه، به مصداق: «گل بود و به سبزه نیز آراسته شد» زیبایی و صفای آنجا را فراموش ناشدنی ساخته بود! مردان بزرگی که خدمت به رزمندگان بسیجی را برای خویش افتخاری بس بزرگ می‌دانستند و از شستشوی و پخت و پز گرفته تا جارو کردن و برق انداختن چکمه‌های رزمندگان، از هیچ کوشش و تلاشی برای آنها روی گردان نبودند و می‌گفتند:

«ارزش خدمت کردن به رزمندگان اسلام کمتر از جنگیدن در خط مقدم نیست!»

در این راستا گردان ما یعنی گردان حمزه، ابوعلی جلالیان (۳) را کم‌داشت که او نیز چون شنیده بود که عملیاتی در پیش داریم؛ در یکی از روزها به صورت مأموریت، از گردان میثم به گردان ما آمد و در خطاب به برو بچه‌ها که دورش کرده بودند؛ به شوخی گفت:

– اگر چه خون و گوشت و استخوانم با گردان میثم جوش خورده است ولی آمده‌ام تا گردان حمزه را از بلاتکلیفی در بیارم و کارش را به اتمام برسانم!

چند روز دیگر، این شوخی با به اجرا در آمدن عملیات نصر ۸ (۴) در منطقه عمومی ماوت عراق و ارتفاعات گرده رش به حقیقت پیوست. عملیاتی که محمد صورتی در آن، به فیض شهادت نایل آمد. غلامحسین که برادر بزرگتر بود؛ چون خبر شهادت برادر را دریافت کرد؛ پس از زمزمه‌ها و درد دل‌های فراوانی که با حالات خاص خویش با برادر داشت؛ طی نامه‌ای به پدر و مادر نوشت:

«به علت مشکلات کاری، نمی‌توانم به مرخصی بیایم و در مراسم کفن و دفن برادر حاضر باشم!»

و مقصودش از این کار، آن بود که: «ما با هم آمده‌ایم و با هم نیز برمی‌گردیم!» چون، ده ساعت بعد از به شهادت رسیدن محمد، در همان ارتفاعات صعب‌العبور گرده رش، پس از انجام دلاوری‌های فراوانی که قابل‌توصیف نیست؛ غلامحسین نیز به خدا پیوست!



از راست به چپ، شهید محمّد صورتی، شهید غلامحسین صورتی

چند روز بعد، شهر رودبار(ه) در یکروز، شاهد تشییع جنازه با شکوه برادران صورتی بود! برادرانی که درست نمی‌دانستند؛ بدون هم از جبهه برگردند! به نقل از خاطره سید تقی راز دار(۲)

پانوشت:

- ۱ - شهید محمد صورتی فرزند سمیع متولد ۲۱ آذرماه سال ۱۳۴۶ است که به تاریخ ۶ آذرماه ۱۳۶۶ یعنی در حالی که ۲۰ بهار را پشت سر گذاشته بود در ماوت عراق شربت شهادت نوشید.
- ۲ - شهید غلامحسین صورتی فرزند سمیع متولد اول خرداد ماه سال ۱۳۴۱ در شهرستان رودبار زیتون است که دو روز پس از شهادت برادر، یعنی ۸ آذرماه سال ۱۳۶۶ در ماوت به لقاء اللّٰه پیوست.
- ۳ - شهید ابوعلی سینا جلالیان فرزند کریم اللّٰه است که به تاریخ هفتم اردیبهشت سال ۱۳۴۷ در شهرستان ماسال به دنیا آمد و در مورخه ۱۳۶۶/۹/۸ همراه برادران صورتی در ماوت به شهادت نایل آمد.
- ۴ - عملیات نصر ۸ ساعت ۱/۲۵ دقیقه بامداد روز جمعه ۲۹/۸/۶۶، با رمز مبارک «با محمد بن عبداللّٰه (ص) در منطقه ماوت از استان سلیمانیه و با هدف تصرف و تأمین ارتفاعات «گرده رش» آغاز می‌شود. رزمندگان نیروی زمینی سپاه پاسداران با بهره‌گیری از تاکتیک‌های پیشرفته رزم کوهستانی، با عبور از صخره‌ها، کوهستان‌های بلند، میادین مین، تله‌های انفجاری و سنگ‌های کمین، خود را به رودخانه‌های «گلاس» و «ذاب‌الصغیر» می‌رسانند و با پشت سر گذاشتن موانع طبیعی بر خصم‌یورش می‌برند و طی نبردی جانانه موفق می‌شوند نیروهای بعثی را در منطقه و ارتفاعات گرده رش منهدم سازند و بر این ارتفاعات استقرار یابند.

قوای اسلام با در هم کوبیدن تانکهای دشمن، چند پاسگاه مرزی را در ارتفاعات و روستاهای «گمالان زور»، «گمالان خوارد»، «برگر بالا»، «برگر پایین» آزاد می‌کنند. در این تهاجم پیروزمندان به بیش از دو هزار نفر از نیروهای دشمن، از جمله سرتیپ‌جاسم احمد و چند فرمانده رده بالا کشته و زخمی می‌شوند و بیش از دویست نفر از آنها به اسارت در می‌آیند. همچنین چندین دستگاه تانک، نفربر و خودرو نظامی، انواع وسایل مهندسی و راهسازی و چند قبضه توپ دشمن، منهدم می‌شوند و تعدادی از جنگ افزارهای آنها به علاوه یک دستگاه رادار پیشرفته رازیت، سالم به دست رزمندگان می‌افتد.

برای سهولت در کار عملیات، گردانهای تخریب با تلاش خستگی ناپذیر، میادین مین را پاکسازی و به سرعت همه راههای نفوذ احتمالی دشمن را شناسایی و مین گذاری می‌کنند. یگانهای از جهاد و سپاه، همراه و همگام با نیروهای عمل کننده در عملیات، جاده‌هایی را به منظور تدارک و حمل و نقل رزمندگان احداث می‌کنند.

چرا که کار نقل و انتقال و تدارک نیروها به خاطر کوهستانی بودن منطقه با، بال گرد انجام می‌شد.

رژیم بعث در طول عملیات، با جمع آوری نیروهای شکست خورده، اقدام به چند پاتک می‌کند که با عکس‌العمل و اجرای آتش گسترده آتشباری رزمندگان اسلام، همه پاتکها سرکوب می‌شود و دشمن با برجا گذاشتن تعدادی کشته و زخمی و اسیر، از مهلکه می‌گریزد.

زمانی که گردان حمزه از لشکر قدس وارد منطقه می‌شود؛ منطقه مملو از اجساد دشمن است. دشمن همزمان با ورود این گردان حماسه آفرین، اقدام به پاتک دیگر می‌کند که بلافاصله با عکس‌العمل ضد پاتک مواجه می‌شود و خسارات و تلفات دیگری به دشمن وارد می‌آید. دشمن با روحیه شکست خورده و با آخرین رمق، چند پاتک دیگر به اجرا می‌گذارد که حاصلی جز شکست مضاعف و تحمل تلفات و خسارات بیشتر نمی‌برد.

از این پس، یأس و نومیدی بار دیگر بر فضای جبهه دشمن سایه گستر می‌شود و این در حالی است که در جای جای منطقه، ادوات زرهی دشمن در آتش خشم رزمندگان می‌سوزد و بدن ترتیب، طی عملیات نصره، بیش از ۳۰ کیلومتر مربع از استان سلیمانیه عراق، آزاد می‌شود.

کارنامه توصیفی عملیاتهای ۸ سال دفاع مقدس - صفحات ۳۶۳ - ۳۶۱

۵ - مرتفع ترین شهرستان استان گیلان و دومین شهرستان این استان از نظر وسعت پس از شهرستان تالش - که دروازه ورودی گیلان از طریق مرکز کشور نیز هست. این شهر در دو سوی رودخانه زیبا و متلاطم سفیدرود واقع گردیده و به صورت طولی در دامنه بخشی از سلسله جبال البرز از جنوب به شمال ادامه دارد. اغلب مردم این شهر به شکل سنتی با احترام به آداب و رسوم محلی و اعتقادات قومی و مذهبی زندگی نموده و شغل اکثر آنها کشاورزی و دامداری است. این شهر از نظر تاریخی قدمتی بیش از ۶ هزار سال داشته و به خاطر نقش زیتون در ساختار چرخه تولید و اقتصاد آن، به شهر شاخه‌های زیتون معروف است. ص ۳۰۷ - راهنمای سیاحت و زیارت در گیلان - علی طاهری

۶ - سید تقی‌راز دار فرزند میرابوالفضل متولد ۱۳۴۸ که تنظیم و پرداخت این خاطره مرهون نوشته ارسالی ایشان است از دوستان شهید غلامحسین صورتی بوده که ۶۰ ماه افتخار حضور در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل دارد. نامبرده اکنون در سقز کردستان در لباس مقدس پاسداری به خدمت مشغول است.

خطر را عاقل پی می‌کند و از قبل و بعدش واهمه دارد ولی عاشق که فقط به معشوق
می‌اندیشد و «نباشد در سرش جز شوق دیدار» نه تنها از آن نمی‌ترسد و خوف ندارد که به
استقبالش نیز می‌رود و باکش نیست؛ اگر گشته‌گردد و جانش در آید! چرا که گشته شدن در
راه معشوق، نهایت آرمان و آرزوی عاشق است!
پس؛ دم فرو بستن و ماتم گرفتن و خرسند نبودن از عاشق به دور است:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم. که در طریقت ما کافری است رنجیدن!
دفاع در کردستان!

دکل

چند ماشین تویوتای حامل اسلحه دوشکا و کالیبر ۵۰ برای حفاظت ما و تأمین امنیت جاده، در میان سکوتی سنگین ما را همراهی می‌کردند. به جز چند نفری که با منطقه آشنا بودند و پیشتر نیز تجربه‌ای از حال و هوای محیط داشتند و به همین جهت بی‌اعتنا به اطراف، مزاح می‌کردند و خوش بودند؛ بقیه، چشم از شیشه ماشین بر نمی‌گرفتند و کنجکاوانه، اطراف جاده را که به‌کوه و کمر و دره و دار و درخت منتهی می‌شد؛ نگاه می‌کردند! (۱)

من نیز قیل از اعزام، از جوّ ملتهب و ناآرام کردستان، صحبت‌های زیادی شنیده بودم و می‌دانستم، ضد انقلاب و دشمن داخلی که جایی در دلو دامان مردم ندارد؛ همراه با اراذل و اوباش محلی و فریب خوردگان عوامل اجنبی و پادوهای خانها و فئودال‌های فراری منطقه و دیگر عناصری که پشت‌پا دیده‌اند و از آب و خاک پدری، تنها نان و آبش را می‌خواهند؛ ارتفاعات آنجا را سنگر تلاش مذبحانه خویش قرار داده‌اند و در پناه آتشی که دشمن خارجی شعله ور کرده، خود را گرم نموده (۲) و هر از گاهی «عرض‌خود برده و زحمت ما می‌دارند!»

بدین جهت، چشم اطراف را می‌پایید و ذهنم، مطالب مربوط به فجایع کردستان و اهمیت خدمت در آنجا را (۳) مرور می‌نمود!

در پادگان توحید، ما را به چند گروه تقسیم کردند. منطقه دزلی، محورشهدا، پایگاه‌های تته، عمار و دکل، نصیب گروه پانزده نفره ما شد. دکل از صعب‌العبورترین مناطق عملیاتی منطقه دزلی به شمار می‌رود! بسیار مرتفع است و راه موصلاتی و تدارکاتی‌اش پناه بر خدا می‌خواهد! هشت صد متر فاصله خط هوایی‌اش با دشمن بود و از همه بدتر، در تیررس توپ‌های بسیار خطرناکش قرار داشت! آن چنان که مجز لحظاتی معین، خروج از پایگاه، باران آتش دشمن را در پی داشت که خود، مایه دست انداختن و تفریح و تفرج گاه و بیگاه بعضی از برو و بچه‌های شوخ طبع بود چرا که با این ترفند، یعنی نشان دادن عمدي خود، باعث می‌شدند؛ مهمات يك هفته‌اش را دیوانه‌وار بر روی پایگاه و اطراف آن، خالی کنید و در این فاصله، شلیک خنده و گفتگوی هم‌زمان سنگر گرفته در ساختمان بسیار مستحکم ضد خمپاره کنار دکل‌خابراتی، بلند بود و به گوش می‌رسید که:

«بی‌انصاف، نه بازی بلده و نه حرف حالیش میشه! آخه، دیدن جنرال‌ه‌توی میدون که این همه سنگ پرتاب کردن توی زمین حریف نداره! معلوم نیست؛ اگه دس به توپ بزنه، اون وقت چی می‌خواد بکنه؟»

آن روز، هوا بسیار روشن و آفتابی بود. به قصد رفتن به حمام محورپایین پایگاه بیرون آمدم. پانزده متری از پایگاه فاصله گرفته بودم و تصمیم داشتم که وارد جاده خاکی بشوم! صدایی مرا متوقف کرد:

برادر! بمان با هم برویم!

یک دقیقه ایستادم! برادر هم‌رزم آمد(۴) و دو تایی به راه افتادیم. بیست متری از آن نقطه که در انتظار هم‌سنگرم توقف کرده بودم؛ دورتر شده بودیم که همان جا مورد اصابت خمپاره ۱۲۰ میلی متری قرار گرفت! دوستم گفت:

می‌دونی چرا به اخطار راضی شد و مهلتمون داد؟

گفتم: خوب، واسه این که من یکی لیاقتشو ندارم ولی تو را ...

حرفم را قطع نموده با تبسم و در حالی که بغلم می‌کرد؛ گفت:

اون که بله! ولی از قدیم گفته‌اند:

«شستشویی کن و آن که به خرابات خرام! (۵)» و ما، غسل شهادت‌نکرده بودیم!

کم‌کم سوز سرما رسیدن زمستان را خبر می‌داد! با ورودش، بارش‌برف‌های سنگین، جز سفیدی هیچ چیز و جایی را برای چشم انداختن باقی‌نگذاشته بود. گاهی وقتها شدت برف نشسته در جاده‌ها را بولدوزر نیز چاره‌نمی‌کرد و در این مواقع بود که نیروها از نظر سوخت و غذا دچار مشکل می‌شدند و...

بهمین ماه همان سال، پانزده روزی می‌شد که برایمان آب نیاورده بودند! به اجبار، برف اطراف پایگاه را در دیگ‌های مخصوص آب‌می‌ریختیم! می‌جوشانیم و به عنوان آب آشامیدنی استفاده می‌کردیم. همین‌برف آب کردن، ذخیره سوخت ما را بسیار تقلیل داده بود. به طوری که برای گرم کردن سنگر و تهیه غذا با دشواری روبرو شده بودیم چرا که در ارتفاعات دزلی با برف و سرمای تابستان و نفس‌گیر و راه بندانی طولانی و آن‌چنانی، با دشمنی نابکار و در کمین و فقط یکی دو باک بیست لیتری نفت داشت، در آن شرایط الأمان، تنها معجزه می‌توانست؛ گره از کار فروبسته ما بگشاید!

چند روزی بود که برای صبحانه ده نفر، فقط خورده نان‌های بسیار ریز باقی مانده در ته سفره که با قاشق، آنها را جمع می‌کردیم؛ لقمه‌هایی بود که به دنبال تعارف‌های پی در پی یا گوشه‌ای از دهان یکی دو رزمنده به‌تنگنا افتاده از گرسنگی را پُر می‌کرد و یا به عنوان برکت سفره، به جای اولش‌بر می‌گشت! از تماس‌های پی در پی بی‌سیم با مرکز پشتیبانی و اعلام وضعیت موجود و درخواست کمک نیز، کاری ساخته نبود!

برف می‌بارید و سرما جولان داشت و در فاصله بسیار کوتاهی از ما، دشمن گرم شده توسط بیگانگان، سلاح در کف و دوربین بر چشم که ببیند و از پا بیندازد!

«یک گروه از رزمندگان اسلام به سوی قلعه شما در حرکتانند!»

این، اطلاع مرکز پشتیبانی ما توسط بی‌سیم بود که خبر از ارسال نیازهای تدارکاتی ما می‌داد!

برو بچه‌ها آماده شدند که قبل از دشمن، آنها را دریابند و به سرعت به پایگاه هدایتشان کنند.

اما، همه از این پرده سفید سرتاسری که برف، پهن کرده بود؛ نگران بودند! در فضای بیرون، هر جنبنده‌ای با رنگی مخالف رنگ برف به خوبی دیده می‌شد! عده‌ای از رزمندگان که به سمت ما می‌آمدند؛ لباسشان تیره بود و همین، مایه نگرانی شده بود!

در انتظاری کلافه کننده، دم در سنگر، چشم به راه داشتیم! لحظات گذشته‌ای را پشت سر می‌گذاشتیم! دقایق به گندی جا به جا می‌شدند و نفس‌هایمان به سختی بالا و پایین می‌رفت!

ناگهان، صدای مهیب انفجار خمپاره‌ای، سکوت سنگین را شکست. در میان انتظاری که حال، نگرانی نیز به آن اضافه شده بود؛ چشم‌ها محل انفجار را می‌جست و گوش‌ها بی‌صبرانه منتظر شنیدن پاسخ زبانه‌ای بود که از کشته‌ها یا زخمی‌های حادثه می‌پرسید!

چند لحظه بعد، فردی را دیدیم که با سرعت به سمت ما می‌آمد! از نگاه‌های جستجوگرانه و ترس و هراسش، احتیاط نموده و حالت تدافعی گرفتیم! نزدیکتر شد! باز هم نزدیکتر! از نیروهای کمک‌رسانی بود که منتظرشان بودیم. نفس نفس زنان گفت:

یکی از برادران همراه در این انفجار کشته شد و دیگری به سختی مجروح!

بی‌درنگ خود را به محل حادثه رساندم و با تأسف دیدم؛ خون پاک‌همانه‌ای که برای تأمین سوخت ما، هر کدام باکی از نفت را به دوش داشته و در آن سوز و سرما و خطر دشمن، به سمت ما می‌آمده‌اند؛ برف سفید را رنگین نموده است!

گوش به قلبشان نهادم! صدایی بر نمی‌آمد ولی بدنشان به شدت گرم بود. خون زیادی از آنها رفته بود؛ به طوری که تا شعاع یک متری آنها برف سفید، قرمز رنگ شده بود!

امداد گران پایگاه را صدا زدیم (7). به پایگاه منتقل شدند. جابه‌جایی ما، آتش آتشبارهای دشمن را به کار انداخت. آتش‌بازی ادامه داشت و گلوله‌ها یکی پس از دیگری، در اطراف پایگاه، دل سپید برف‌ها را می‌شکافتند؛ توده‌ای از آنها را به هوا می‌فرستادند و سرنگون می‌شدند.



بچه‌ها در کنار اجساد شهدا به تلاوت قرآن مشغول بودند و من برای اولین بار بود که پیکر شهیدی (۷) را بغل می‌کردم و در چهره آسمانیش که دقایقی قبل با دیدن جمال معشوق به وصال رسیده بود؛ خیره می‌نگریستم! (۸) حافظه‌ام نیز این جملات را بایگانی می‌کرد: دزلی و ارتفاعات مهم دیگر را آنها حفظ کردند و در اختیار ما گذاشتند (۹)!

پانوش:

۱ - از میان آن برو بچه‌ها که تعدادی از آنان در عداد رزمندگان منطقه دکل بودند؛ می‌توان به: برادر محمد حسن (بهزاد) شکرگزار که پاسدار رسمی و اعزامی از رودسر بودند و اکنون نیز در واحد مهندسی سپاه رشت خدمت می‌کنند و نیز برادر محسن توتچی اعزامی از شهرستان کلاچای که معاون گردان بودند و در اعزامهای بعدی به فیض‌شهادت نایل آمدند و همچنین برادر عباس اصغری اعزامی از شهرستان رودسر که بعدها در نزدیکی شهر خرمال عراق به شهادت رسید؛ اشاره نمود.

۲ - انقلاب اسلامی ایران، از همان لحظه‌های پیروزی در نبرد علیه استبداد و رژیم وابسته شاه، خود را درگير در آشوبهایی دید که به طرق گوناگون و توجیهات مختلف در نقاط مرزی برپا می‌شد.

مناطق مرزی در کشوری مانند ایران، همچون دیگر کشورهای مشابه در جهان سوم، غالباً از دو مسئله در رنج و تعب به سر می‌برند. یکی فقر مادی و دیگری در اختیار نداشتن امکانات کافی برای رشد فرهنگی. در پیدایش این دو مسئله عوامل چندی دست اندرکارند.

مرزهای مصنوعی میان ملت‌ها که ساخته دست استعمار است، باعث جدایی سرزمین‌های به هم پیوسته و طوایفی می‌شود که دارای علقه‌های مشترک با یکدیگر هستند. لذا اقوام مرز نشین به دو و یا چند پاره تقسیم شده و هر کدام در کشوری سکنی می‌یابند. این تقسیم بندی مطلوب طبع استکبار است. چرا که در هر فرصت ضروری و مناسب، می‌تواند با تحریکاتی تحت عنوان «خود مختاری»، «سرزمین واحد» و نظایر آنها آشوب و ناامنی براه اندازد.

رژیم‌های وابسته نیز به دلیل فساد و گرایششان به نمایش تجدد در مراکز کشور و فقدان اعتقاد و همت لازم برای آباد کردن همه جانبه کشور، توجه کمتری به این محث‌ها دارند. در این نواحی، بیشترین مشخصه حکومت، زور و سرکوبگری است. این مناطق، دارای اقتصاد کم و پیش مجزا از سایر مناطق کشور و رسم و رسومات و قدرتهای محلی خاصی هستند. فقر مادی برای آنها رنج عظیم به بار می‌آورد و زمینه را برای تباهی استعدادهای الهی در انسان و کشاندن آنها به مجاری انحرافی فراهم می‌سازد.

به هنگام زوال و سستی حکومت در مرکز، اولین جاهایی که مورد آزار و طمع قرار می‌گیرند؛ همین نواحی هستند. قدرتهای سرکوب شده محلی به همراه ایادی بیگانه، در کنار کسانی که با گیل آلود شدن آب به دنبال منافع برای خود می‌باشند، به انضمام ماجراجویانی که فرصت مناسبی برای ارضای روحی و روانی خود می‌یابند؛ کار اغتشاش را در این مناطق عهده‌دار می‌گردند و توجیهات عموماً پیرامون اختلاف‌زبانی، قومی، مذهبی و... در جریان است.

در کشور پهنای مثل ایران که مامن اقوام گوناگون است؛ به هنگامی که حکومتی مستبد و آزمند و وابسته بر آن غلبه داشت؛ زمینه‌های نابسامانی در نواحی مرزی هم چون آتش زیر خاکستر باقی مانده با سقوط رژیم شاه، این آتش مشتعل شد. مناطق کردنشین در کردستان و آذربایجان غربی جزء سرزمین‌هایی بودند که مورد هجوم و تاخت و تاز اغتشاش با ترکیبی از عوامل یاد شده، شدند. در این مناطق به دلیل وجود حکومت بعثی عراق و تحریکاتی که از جانب این رژیم علیه جمهوری اسلامی ایران، سر می‌زد؛ آشوبها دامنه و گسترش خاصی داشت.

تحلیلی از انقلاب اسلامی ایران - حاتم قادری - صفحات ۱۷۵ - ۱۷۴

* * *

۳ - ظاهراً این سخن از شهید محراب آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب شیرازی (ره) است که در آن شرایط حساس و نابسامان اوضاع داخلی کردستان که اسلام و انقلاب اسلامی را شدیداً تهدید می‌کرد؛ فرمود: امروز در زیر آسمان نبود، هیچ خدمتی بالاتر از خدمت در کردستان نیست!

* * *

۴ - مرتضی (ایرج) پورتراب زاده که اکنون در یکی از مناطق رودسر به شغل شریف معلمی مشغول است.

۵ - شستشویی کن و آن گه به خرابات خرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

دیوان حافظ - به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی ص ۲۹۳

۷ - مقصود، شهید عزیز کامور فرزند محمدرضا از شهرستان لنگرود - روستای دریاکنار علیاست که در ۱۳۴۴/۷/۱ متولد و در ۱۳۶۳/۹/۲ در مریوان به شهادت رسید! شهید دیگر از شهرستان آمل بود.

۶ - نام ارشد امدادگران، برادر، سلمان عبدالحسینی اعزامی از رودسر بود.

۸ - آن روز بود که فهمیدم به چه علت می‌گویند: جای جای کردستان، معطر به خون شهیدان است! آری، آن گونه که زاهدی جنوب کشور تبلیغ شده و یاد می‌شود؛ از شهدای مظلوم کردستان کمتر گفتگو می‌شود. شهدایی که در بدترین شرایط، قله‌ها را در مقابل هجوم ضد انقلاب و دشمن بعثی حفظ کردند و با نثار خون پاک خویش از اسلام و ایران و مردم و انقلاب سرسختانه دفاع نمودند. نامشان جاودان و راهشان پر رهرو باد!

۹ - حسن میرزایی فرزند محمدعلی متولد ۱۳۴۷ که این خاطره به نقل از ایشان تنظیم و پرداخت شده است از همشهریان و همزمان شهید عزیز کامور هست که سیزده ماه و یازده روز افتخار حضور در جبهه‌های حق علیه باطل را داشته است. نامبرده، اکنون در اداره چای شهرستان شفت به خدمت مشغول است.

: // کربلایان ایران؛ امدادگران وقت و بی‌وقت نیازمندان بودند و پریشان حالان و البتّه
 انتقام‌گیرنده از ستمکاران و متجاوزان!
 آنها چون:
 سوادگر عشق و شور بودند و صفا
 دلوایس افتاده و یار ضعفا
 و:
 خار دل و چشم زورگویان زمینی
 سدره دشمنان آزادی و دین
 در همه حال بودند؛ همواره:
 آویزه گوششان تعالیم بنی (ص)
 آمیخته با وجودشان عشق علی (ع)
 بود و بنابراین پیداست که می‌دانستند:
 «هر کس که صبح کند و توجه او به غیر خدا باشد با خدا کاری ندارد
 و هر کس صبح کند و به کار مسلمانان توجهی نداشته باشد؛ مسلمان نیست!
 و صد البتّه، می‌کوشیدند که در شمار گروندگان به «اهل اللّٰه» باشند!

دستگیری خان

با تني چند از دوستان براي كسب اطلاعات يك عملیات (۱) به روستايي دور دست و مرزي از
 روستاهاي كردستان رفته بوديم! پشت ديوارنيمه فروريخته يكي از خانه‌هاي متروكه‌اي مخفي شده
 بوديم. اين ديوار چون‌بر روي يك بلندي قرار داشت، ما را بر اوضاع و احوال آن روستا و
 هر گونه‌ترددي كه در كوچه‌هايش مي‌شد، كاملاً مسلط مي‌کرد.
 دزدكي روستا را زير نظر داشتيم!

نگاهمان اطراف را در می‌نوردید و هر گونه موردی را که در جهت‌هدف مأموریت‌مان مناسب می‌دید؛ می‌گرفت تا به هنگام لزوم برای دستیابی به هدف و رسیدن به نتیجه از آن کمک بگیرد!

طولی نکشید که جمعیتی در یکی از کوچه‌های روستا دیده شد! دوربین نگاهمان را روی این صحنه میزان کردیم و لاله گوش بدان جانب‌گرفتیم؛ تا ببینیم چه خبر شده است؟ در کنار در خانه‌ای که تنها یک لنگه‌اش باز بود؛ مرد تنومند بلند قدی با سبیل‌های انبوه آویخته و آبروانی پهن و به هم پیوسته و چشمانی گرد و درشت، سراپا ایستاده و در انتظار به سر می‌برد! از خان‌خان گفتن دیگرانی که در کنارش بودند؛ برایمان آشکار شد که خان این آبادی است و دستگیرمان شد که در گوشه و کنار این مملکت از بند شاه و شاهک و شاهی رسته، هنوز هم، چنین رسم و رسوم‌ننگینی وجود دارد و ارباب و رعیتی کاملاً بر نیفتاده است! ناگهان شنیدم که خان مذکور با توپ و تشر گفت:

– پس چرا معطلید! مگه نمی‌بینید کار دارم؟ خوبه که هنوز سالم و سرپام‌وگرنه چي می‌شد؛ نمی‌دونم؟

در این اثنا دیدیم؛ زنی در مقابل خان پشت خم کرد و خان روی کول او سوار شد و زن، خان چاق و چله را به زحمت، چند قدمی سواری داد و به جلو برد! بعد زمین گذاشت و دیگری آمد تا خان را بدین ترتیب، جلوتر برد! از تعجب شاخ در آورده بودیم! چون به روشنی می‌دیدیم که خان، از زن و مرد آن آبادی به عنوان وسیله نقلیه استفاده نموده و با سواری گرفتن از آنها مسافتهای مورد نظر خود را طی می‌کند!

یکی دو روز بعد که با یکی از اهالی آنجا گفتگو می‌نمودیم؛ در پاسخ به این سؤال که: «مگر انقلاب، به اینجا نیامده که مردم، هنوز از زیر بار ظلم ارباب و رعیتی و خان‌گزی‌گی قد راست نکرده‌اند؟» روستایی بیچاره می‌گفت:

«نه به آن صورت! از این‌ها گذشته، هیچ کس جرأت حرف زدن و مخالفت با خان را ندارد! اینجا، دستور فقط دستور خان است! چون آدم کشی برای خان، از آب خوردن راحت‌تر است!»
وقتی ماجرا را نقل کردیم (۲)؛ معلوم شد که ضرب‌الأجل‌تر از عملیات‌مورد نظر، ترتیب دادن کار خان این آبادی است و رهانیدن مردم از ظلم و ستم او!

عملیات، به یکی دو روز بعد موكول شد! جمعی از رزمندگان برای نجات مردم آن آبادی اعزام شدند و طی فاصله کوتاهی، خان و افرادش دستگیر گشته و به مراجع قانونی تحویل داده شدند!

روستائیان نیز به شکرانه این آزادی و تشکر از رزمندگان، چندین گوسفند سر بریدند و از ناجیان خویش پذیرایی مفصّلی به عمل آوردند!

به نقل از خاطرات مه لقا رحیم زاده (۳)

پانوش:

۱ - متأسفانه تلاش راقم این سطور برای دستیابی به نام آن عملیات، روستای موردنظر و خان ظالم به جایی نرسید!

۲ - برای آگاهی بیشتر از شهیدی که محور اصلی این خاطره است و تلاش او در راستای انعکاس مظالم آن خان ستمکار که منجر به رهایی مردم مستضعف آن آبادی شده است؛ به پی نوشت شماره ۲ خاطره «مائده» صفحه ۱۵۴ مراجعه کنید.

قرآن و عترت ۳ - مه لقا رحیم زاده فرزند رحیم که این خاطره به نقل از ایشان تنظیم و پرداخت شده است از آموزشیاران نهضت سوادآموزی شهرستان رشت می باشد.

«عليكم بالقرآن» را با گوش هوش شنیده بودند و آیات بنیات الهی را در گذرگاههای زندگی نصبالعین خویش قرار داده و به:
«آنچه آن خسرو به لب آورده بود از کوی دوست»
از ژرفای جان باور داشتند! چرا که میدانستند:
«در پی آن است عاشق، هست جانداروی دوست»
و ایمان راسخ داشتند که:
«بنده را تدبیر می‌باید، هوالشافی خود اوست»
پس، نه تنها خود که به دیگران نیز توصیه می‌کردند:
«جانب او شو روان، دلبستگی بر او نکوست!»

«مأئده»

سفره را که جمع کردند؛ زمزمه نامگذاری بلند شد! هر کسی با بغل‌دستی خود درباره اسم مورد نظرش بحث و گفتگو می‌کرد و سعی بر آن داشت تا اسمی که مطرح نموده و دلایل گوناگونی در اثبات زیبایی و مناسب‌بودنش ارائه کرده است؛ برای دختر سه چهار روزه‌ای که در اتاق مجاور به خواب ناز فرو رفته است؛ انتخاب شود!

یکی نظرش این بود که این اسمی یاجوج و ماجوجی^(۱) که امروزه از این پدران و مادران غرب زده و نا آشنا به فرهنگ خودی، روی بچه‌هایشان می‌گذارند که نشد اسم! اسم باید با مسم'ا باشد! معنی خوبی هم داشته باشد تا صاحب اسم به هنگامی که صدایش می‌زنند از شنیدنش ناراحت نشود و به شکلی در پیشرفت و کمال او مؤثر باشد! آخر؛ این همه اسمی پیامبران و امامان و شخصیت‌های بزرگ و نام‌آورا سلامی و ایرانی یا اسمهای خداوند؛ مگر چه عیبی دارد که برویم دنبال اسمی خارجی؟ یا اسم افراد معلوم الحال بدکار و خائنی را که مایه ننگ‌کشور خود و دنیا بوده‌اند؛ روی بچه‌های معصوم و پاکمان بگذاریم!

دیگری، از آن طرف اتاق در حالی که استکان چای خود را برمی‌داشت؛ با قیافه‌ای حق به جانب گرفته، می‌گفت:

خود دانید! ولی بچه‌های ما، بچه‌های عصر جدید هستند! زمانه عوض شده آقا! دیگره دوران اسب و الاغ سپری شده! از توی خونهت می‌تونیم هم داخل کوره ماه را ببینی و هم سینه دریا را بشکافی و هر چه که ته دریا هست را تماشا کنی! کلثوم و جعفر و رقیه یا حسینعلی و رمضان و یدالله نمی‌گم بدن‌وی مال پنجاه شصت سال پیشن! بچه‌ها را با این اسمها بین دوستانشون کنفو جمل نکنیم!

آخه؛ حیف نیست؛ این همه اسمهای لوکس و تر و تمیز اروپایی و دنیاپسند ول کنیم و بچسیم به چند تا اسم قدیمی عربی یا ایرانی که هر کسی رومی‌ببینی رو بچه‌ش گذاشته! نه آقا! اسم باید هم خیلی کم باشد و تک و هم امروزی و جدید!

بقیه فامیل هم دو دسته شده بودند:

یک دسته، از نظریه اول دفاع می‌کردند و به دنبال اسمی ایرانی و اسلامی بودند؛

دسته دیگر نیز، می‌گفتند:

بچه امروز متولد شده را که نباید با اسمی کهنه و از مُد افتاده‌دیروزی نامید!

شهید زکریا رحیمزاده که اصغر صدایش میزدند (۲) و در حال پذیرایی از مهمانان دعوت شده در جشن نامگذاری دختر تازه به دنیا آمده اش بود؛ وقتی دید که این بگو مگو و جار و جنجال مثل دو خط موازی که به هم نمی‌رسند؛ بی وقفه ادامه دارد و بی نتیجه است؛ جعبه شیرینی را زمین گذاشت و گفت:
بر محمد و آل محمد صلوات!
بعد هم ادامه داد:

ما، قرآن را باز می‌کنیم و هر اسمی که آمد؛ همان اسم را برای دختر انتخاب می‌کنیم!
بدین ترتیب، حاضران در جشن نامگذاری، همه ساکت شدند! دو سه نفر با صدایی که هر چند آرام بود ولی شنیده می‌شد؛ گفتند:
بله! چه چیز بهتر از قرآن!

اصغر آقا - شهید رحیمزاده - وضو گرفت! رو به قبله نشست! یک‌حمد و سوره خواند و قرآن را باز کرد. همین که قرآن، باز شد؛ سوره مبارکه مائده نمایان گشت و شهید زکریا (اصغر) رحیمزاده در حالی که تبسمی بر لب داشتند؛ در خطاب به مهمانان گفتند:
با اجازه همه حضار، اسم دخترم «مائده» خانم است!

به نقل از خاطرات مه‌لقا رحیمزاده

پانوشته:

۱ - نام دو قوم که در تورات و قرآن کریم ذکر شده است. در قرآن کریم به نام مردمی مفسد خوانده شده اند که ذوالقرنین برای ممانعت از هجوم آنان به اقوام مجاور ایشان، سدّی بست.

فرهنگ معین - جلد ۶ صفحه ۲۳۲۷

و در اینجا مقصود اسامی زشت و ناهنجاری است که بعضی از روی بی ذوقی یا بیگانگی پرستی و فرنگی مآبی و تجدد خواهی روی فرزندان خود می‌گذارند!

۲ - شهید زکریا (اصغر) رحیم‌زاده فرزند نصرت‌الله به سال ۱۳۳۸ در روستای قاسم‌آباد سفلی از توابع شهرستان رودسر به دنیا آمد. پس از گذراندن دوران کودکی در خانواده‌ای مذهبی که به کشاورزی اشتغال داشتند به تحصیل روی آورد و تا اخذ دوره کاردانی در رشته کشاورزی پیش رفت. پس از پیروزی انقلاب وارد بسیج مقاومت، تشکیلات طرح جنگل شد و سپس به عضویت سپاه پاسداران رودسر درآمد و بارها به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل روی نهاد تا سرانجام در ماوت عراق به تاریخ ۱۳۶۶/۴/۴ به فیض شهادت نایل آمد.

و چرا که از هجران حضرت مهدی (عج) خون نگریند و زاری نمایند و از منتظران واقعی
نباشند؟

مگر نه این است که او، وارث دین محمد (ص) و خطّ سرخ شهادت است!
مگر نه این است که او، قائم است و استوار تا جهانی را به قیام حق طلبانه وا دارد!
مگر نه این است که او، بقیّة اللّٰه است و ذخیره‌ای از سوی خدا!
مگر نه این است که او، منصور است و بر جبّاران پیروز خواهد شد!
مگر نه این است که او، منتقم است و انتقام خون شهیدان و خون سیدالشهدا را می‌گیرد!
و مگر نه این است که او، صاحب‌الزمان و حجت اللّٰه و مهدی و هادی است!
مگر نه این است که مطلوب آنها نیز به دست همین صاحب الامر و منجی عالم بشریت محقق خواهد
شد و بس!

پس، «اگر منتظران را به لب آید نفس»! جا دارد!

نیمه شعبان

... من هیچ علاقه‌ای به ازدواج ندارم! امّا خانواده‌ام به خصوص مادرم، مرا بسیار تحت فشار قرار داده‌اند!
تصمیم دارم؛ دل مادرم را نشکنم. به جناب عالی اطمینان کامل دارم و با توجّه به این که خانم شما مربّی تربیتی است؛ خواهش من این است که یک‌دختر صالحه و مؤمنه را به من معرفی کند تا مقدمات وصلت فراهم شود...



سخنان کریم (۱) بود که آن روز قبل از اعزام مجددش به جبهه با من در میان گذاشت و من، با زهم فرصت آن را نیافتم که در خلوتی مناسب و مساعد از او بپرسم:

«چرا در مراسم مختلف از دعای کمیل و توسل گرفته تا تشییع جنازه شهدا و مجالس تعزیه و سوگواری آقا امام حسین (ع) (۲) و راز و نیاز و مناجات با خدا و اوقات و لحظات ویژه دیگر؛ آنچه که بیشتر، از شما شنیده می‌شود و با خواندنش، انقلاب و طوفانی را در وجودت به پا می‌کند؛ بیت:

از جوانی به پیری رسیدم عاقبت، روی مهدی ندیدم! « هست؟

راستی، این چه حکمتی بود و او به چه مقام و معنایی رسیده بود که در عین جوانی، در غربت معشوق این گونه اظهار پیری می‌کرد و به شدت منقلب می‌شد؟

نمی‌دانستم و سخت دوست داشتم؛ خودش که با من زیاد درد دلمی‌کرد و از اینجا و آنجا و مشکلات و مسایل سیاسی و اجتماعی و... سخن می‌گفت: برایم تعریف کند و بی‌هربار که به هم می‌رسیدیم؛ آن لحظه‌ای که به دنبالش بودم تا از او بخواهم که «شما ای گوید؛ از آنچه دیده است» دست‌می‌داد. آن روز نیز مثل دفعات دیگر، او رفت و من ماندم و پرسش‌م که بی‌جواب مانده بود!

با کمک هم‌سرم، در مدتی کوتاه، دختر مورد نظرش را به او معرفی‌کردیم! با یک ملاقات کوتاه، آمادگی خود را اعلام کرد و یکی دو روز بعد به جبهه اعزام شد! به بنده نیز اختیار تام داد تا مراحل و مقدمات عقد و عروسی‌را با مشورت و همراهی اولیایش فراهم نمایم.

در اولین مراحل، جهت مراسم «بله برون» با اطلاع قبلی و همراهی‌تني چند از معتمدین محل، در منزل آن دختر حاضر شدیم و درباره چگونگی عروسی، از شیربها گرفته تا مهریه و مسایل دیگر، گفتیم و شنیدیم و به توافق رسیدیم. از جمله؛ مقرر شد که مراسم عقد در نیمه شعبان، سالروز تولد آقا امام زمان (عج) برگزار گردد. ما نیز موظف شدیم که جریان را به اطلاع کریم برسانیم.

پیام را فرستادیم و منتظر شدیم تا بیاید و در پانزدهم شعبان، مراسم عقد و عروسی انجام گیرد. اما در عین حال، شنیده بودیم که ایشان در عملیات هستند و به محض فراغت خواهند آمد.

چهار پنج روز مانده به نیمه شعبان چند بار تلگراف زدیم و پیام دادیم. اما به دلیل اشتغال به عملیات از پاسخ، خودداری کرد. نیمه شعبان هم آمد و گذشت و خبری از او نشد! ما نیز متخیر و منتظر بودیم و لحظه شماری می‌کردیم تا کریم بیاید و عروسی صورت پذیرد.

چندی بعد، پس از برگشتنم از تهران، مثل همیشه که به محض بازگشت به خانه، درباره اخبار و احوال خود و خانواده در ایام غیبتم، جویا می‌شدم؛ پرسیدم: چه خبر؟

«پاسخ، آن چنان دردناک بود که دنیا دور سرم چرخید و بی اختیار بر زمین افتادم!»
کریم، به دنبال آن همه سوز و گداز برای دیدن مهدی (عج) در نیمه شعبان که روز قرار
عقد ازدواجش بود؛ به شهادت رسیده بود (۳) !
به نقل از خاطرة وجه الله سيف الله 'ي (۴)

بخش دوم:

دفاع مقدّس

و

شهیدان

خرمشهر، از گلوله باران قا سقوط

پایداری ملت بپاخاسته ایران اسلامی در برابر توطئه‌های گوناگون استکبار و ایادی خودفروخته‌اش و کینه دیرینه‌ای که آنها از اسلام به خاطر «سیلی خوردن از آن» دارند، دشمنان قسم خورده نظام اسلامی را بر آن می‌دارد که به ترفند نظامی دست بزنند و در این راستا عراق، به خاطر داشتن مرز مشترک طولانی با ایران و اختلافات دیرینه و ریشه‌دار در سر مرزها و رئیس رژیمش - صدام - که هوای ژاندارمی خلیج فارس و رهبری جهان عرب را در سر می‌پروراند بهترین عنصر برای اجرای این مقصود شوم تشخیص داده می‌شود.

وی ابتدا ستون پنجم خود را برای اقدامات تخریبی به شهرهای مختلف ایران مانند خرمشهر، آبادان و اهواز اعزام می‌دارد. از اوایل سال ۱۳۵۸ هزاران ایرانی تبعه عراق را از جوار اماکن متبرکه نجف، کربلا، کاظمین و سامرا به طرز رقت‌انگیزی اخراج و اموالشان را مصادره می‌کند. در اوایل سال ۱۳۵۹ ده هزار قبضه سلاح کلاشینکف از طریق «العمار» به شیوخ منطقه دشت آزادگان اهدا می‌کند و روزی نمی‌گذارد که پنهان و آشکار در صدد تعرض به انقلاب اسلامی بر نیاید.

در این راستا به نقل از روزنامه اطلاعات شماره ۲۰۰۱۳ اول مهر ماه ۱۳۷۲ می‌خوانیم:

رژیم عراق از اوایل پیروزی انقلاب اسلامی ایران تا

شروع جنگ تحمیلی ۵۶۳ مورد تجاوز زمینی، ۲۲۱ مورد تجاوز هوایی و ۲۴ مورد تجاوز دریایی نسبت به سرزمین اسلامی ایران صورت می‌دهد و تنها از ابتدای سال ۱۳۵۹ تا پایان شهریور همان سال، جنگ اقروزان عراق، حداقل روزی سه بار به حریم کشورمان تجاوز می‌کنند.

بنی‌صدر، رئیس‌جمهور وقت ایران به رغم هشدارهای مکرر فرماندهان نظامی و دیگر دلسوزان انقلاب و کشور، تحریکات و تجاوزات آشکار نظامی عراق را مانور مرزی می‌نامد. در حالی که در نوار مرزی، لحظه به لحظه بر تعداد شهدا افزوده می‌شود. سران حزب بعث، اختلافات مرزی در زمان شاه را مطرح کرده و با لحن تهدیدآمیز اعلام می‌کنند که ایران باید به حقوق عراق احترام بگذارد و بر مالکیت عراق بر جزایر تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی، همچنین اروندرود، اذعان کند!

گزارش ستون پنجم از شرایط پس از پیروزی انقلاب به سران بعثی که ارتش ایران، با خروج ۳۰ هزار مستشار خارجی و اعدام و فرار ژنرالهای شاه، توان مقابله و دفاع ندارد و نیز اوضاع نابسامان و اقدامات تجزیه‌طلبانه در کردستان، خوزستان، آذربایجان و بلوهای دیگر داخلی و پشتگرمی و حمایت ابرقدرتها و شیوخ منطقه، همه و همه صدام را به براندازی انقلاب اسلامی و تجزیه خوزستان بر می‌انگیزد و...

ارتش عراق برای اشتغال خرمشهر دو لشکر زرهی را با تمام امکانات به کار می‌گیرد. شهر به شدت زیر توپ و خمپاره قرار می‌گیرد. مردم مظلوم با کمترین امکانات در مقابل دشمن می‌ایستند.

در چندکیلومتری شهر، دشمن شدیداً با نیروهای مردمی درگیر می‌شود و کار به جنگ تن به تن می‌کشد و پس از جنگی سخت، نیروهای

عراق به اطراف نخلستان‌های شهر عقب می‌نشینند. دشمن سرانجام با تحمّل تلفات سنگین از نیروهای اندک رزمنده، خود را به داخل خیابانهای خرمشهر می‌رساند و با حجم سنگین آتش تانک و توپ، قسمتی از شهر را اشغال می‌کند. نیروهای مردمی در خیابان‌های شهر با ارتش دشمن درگیر می‌شوند و با دفاع و مقاومت جانانه خود، بار دیگر نیروهای دشمن را وادار به عقب‌نشینی می‌کنند.

نیروی صدام با برخورداری از اطلاعات ستون پنجم، اقدام به گلوله باران شهر و قلعه و قمع مردم کرده و علاوه بر آتش سنگین توپخانه، با استفاده از ۹۰ قبضه خمپاره انداز، خرمشهر را زیر آتش شدید می‌گیرند و در زیر آتش پر حجم، تانکها را برای تسخیر کامل شهر آرایش می‌دهند. نیروهای مردمی نیز با در دست گرفتن کوکتل مولوتف و سلاح سبک، به مقابله تانکها و نیروهای زرهی دشمن می‌پردازند و با مقاومت و پایداری جانانه، راه نفوذ دشمن را مسدود می‌کنند. در این نبرد نابرابر، تعدادی تانک و نفربر منهدم می‌شود و عده‌ای هم از نیروهای دشمن کشته و مجروح می‌شوند. دشمن زخم خورده به تلافی این شکست تحقیق‌آمیز، خرمشهر را به شدت گلوله باران می‌کند. در این میان تعدادی از مردم بی‌پناه شهر در خون خود می‌غلتنند و شهر چندشبهانه روز در میان آتش و خون به انتظار رسیدن رزمندگان و مدافعان، پایدار و استوار می‌ایستد؛ اما از نیروهای کمکی خبری نمی‌شود.

آن روزها «بهنام محمدی» قهرمان سیزده ساله، به شکار تانک می‌رفت. دستمال را دورگردن‌گره می‌زد. موهای بلند ژولیده‌اش پُر از خاک بود. کنار دیوار نشسته بود با چند نفر از بچه‌ها. خنده‌های همیشگی بر لبانش بود و حسرت و امید در

چشمانش، که خمپاره آمد. خنده‌اش بر خاک حک شد و
فریادش بر آسمان ستاره شد و قلبش بذر امید شد و در
قلب خاک جای گرفت...

«سالم» هجده ساله بود. کار و گرما طاقت فرسا بود.
برهنه به شکار تانک می‌رفت. سالم بهمنی از بچه‌های
سیاه پوست خرمشهر بود. قبلاً در بازار «سیف» خرما
می‌فروخت.

بعداً در کنار خیابان‌ها ماشین‌شویی می‌کرد و بالأخره
بلم‌چی کارون بود. سالم می‌گفت:

به مادرم گفتم اگر شهید شوم بر لبهایت خنده باشد!
دفاع غریبانه، آن چنان قلبها را در هم گره زده بود که
بچه‌ها حتی از هم جان‌سواپی هم نداشتند، فقط خدا
می‌داند وقتی بهنام پریز شده بود، بچه‌ها چه می‌کشیدند!
وقتی سالم برنگشت، قلبها ایستاده بود. بخوانید «اقرأ باسم
ربك الذی خلق» بچه‌ها می‌خواندند. بچه‌ها همه زخمی
بودند. هر کس گلوله‌ای و یا ترکشی و خمپاره‌ای برگی از گل
وجودش را نبرده بود و پیکرش به خون آغشته نشده بود،
شرمگین بود. خیابان کشتارگاه، کشتارگاه تانکهای عراقی
بود. بچه‌ها می‌خواندند و تانک می‌سوخت و پیشانیها بر
خاک گرم بوسه می‌زد و لبها به خنده می‌شکفت...

اما بالأخره تاکی؟ تاکی باید در متن غربت بود؟ تاکی
باید شاهد بود که جاتها پریز شوند و در کنار هر دیواری در
آیینة خون عزیزان، تصویر حسرت را ببینی؟ تاکی؟ ده

روز، بیست روز، چهل روز، پنجاه روز...؟ آن هم روزهایی
که قرنی بود. انگار در هر لحظه خورشید طلوع می‌کرد و
غروب می‌کرد.

«جهان‌آرا» فرمانده سپاه خرمشهر بود. از بچه‌های سپاه
تعداد کمی مانده بود. خواهران که جسدها را از کوچه‌ها
جمع می‌کردند، هر روز می‌دیدند که لباس زیتونی پاسداری
غرقة خون است و شهید شعله می‌کشد و نوژ علی نورا!
محمّد! پس کی نیرو می‌رسه؟ پس کو نیرو؟*

در این راستا مسجد جامع خرمشهر به مرکز فرماندهی تبدیل می‌شود.
مردم از هر سو برای تجهیز شدن به آنجا هجوم می‌آورند. اما بجز سلاح
سبک، چیزی نیست؛ که آن هم در مقابل تانک و ادوات زرهی کارایی
ندارد! ** رفته رفته قوای دفاعی اندک شهر، در مقابل حملات سنگین
دشمن تحلیل می‌رود. دشمن با اطلاع از اوضاع شهر هجوم را بیشتر
می‌کند ولی هر بار پس از پیشروی، شب هنگام با عملیات شهادت طلبانه و
جسورانه رزمندگان اسلام عقب نشینی می‌کند.

رزمندگان و مردم شهر با جهادی عظیم در مقابل دشمن می‌ایستند و
در اطراف پل بزرگ خرمشهر حماسه می‌آفرینند. صدای تانکهای دشمن
برگوش و جان رزمندگان جنگ می‌کشد. مقاومت شهر، در میان هجوم

* ادبیات انقلاب اسلامی، صفحه ۱۳۰.

** در حالی که مردم بی‌دفاع و با ایمان خرمشهر، مشغول دفاع از شهر در مقابل دو
لشکر زبده عراق هستند، بنی‌صدر فقط به دادن وعده اکتفا می‌کند و از مردم
می‌خواهد که تا رسیدن ارتش و سلاح سنگین مقاومت کنند. وقتی نیروهای سپاه از
بنی‌صدر می‌خواهند که برای پشتیبانی آنها فانتوم بفرستد؛ وی در جواب آنها
می‌گوید: «مگر فانتوم نقل و نبات است که برایتان بفرستم؟»

گسترده دشمن تضعیف می‌شود. خیابانها یکی پس از دیگری در سیاهی شوم فرو می‌روند! مجروحانی که در کف خیابان افتاده‌اند؛ در میان زنجیر تانکهای دشمن لهیده می‌شوند و به شهادت می‌رسند.

جهان‌آرا گفت:

بچه‌ها امشب همان شبی است که بر حسین گذشت!
و سکوت بود! همه شب‌های خرمشهر، شب عاشورا بود و
هر روز، حسین در خون می‌غلتید و هر روز، زینب در
قتلگاه، شاهد شهیدی بود.

امروز خونین شهر، مثل نگینی از خون، صدای پای
آشنایان را می‌شنود. دشمن ممکن است همه خانه‌ها را
خراب کند؛ ممکن است کاری کند که سنگر آخرِ کوچه
پشت کتابخانه را اگر ببینیم، نشناسیم. اما خاطره‌ها را چه
می‌کند؟ از دشمن خاطراتی مانده که نقش تاریخ است و از
ما، خاطراتی که نقش عشق است! نقش «فهمیده» در لابلای
زنجیر تانک، لبخند پرپر «بهنام» در آواز خمپاره! چشمان
منتظر بچه‌ها بر مسیر «سالم» و...*

بدین ترتیب، دشمن که در سوم آبان ماه ۱۳۵۹ با سازماندهی و تجهیز
لشکرهای مستقر در جبهه خرمشهر و همچنین فراخوانی نیروهای تازه
نفس به این جبهه، هجومی بس وسیع و گسترده را به شهر آغاز کرده
است، گلوگاه شهر را در چنگال ستم و تجاوز خود بیشتر و بیشتر می‌فشارد
تا بدانجا که وارد خیابانهای شهر می‌شود و نبرد شهری کوچک به کوچه و

* ادبیات انقلاب اسلامی، صفحه ۱۳۱.

خانه به خانه، دامن گسترده و شهر در آتش و دود، شعله‌ور می‌گردد و می‌سوزد! مدافعانش نیز امداد می‌طلبند ولی تنها وعده رسیدن نیرو و تجهیزات را می‌شنوند!

بدین ترتیب، در غروب غم گرفته چهارم آبان، غرب خرمشهر به دست دشمن می‌افتد و تراژدی تلخ خونین شهر، اوج می‌گیرد. باقیمانده نیروهای مدافع به سمت شرق شهر، عقب می‌نشینند و سرانجام با تمام پایداری‌ها و جانفشانیها خرمشهر، خونین شهر می‌شود.

دشمن در اوج غرور و نخوت، به غارت خانه‌ها و بندر و گمرک شهر می‌پردازد! تنها حدود ۱۵۰۰۰ یخچال از خانه‌های مردم به عراق، منتقل می‌شود. تعداد زیادی از مردم غیرنظامی شهر هم به اسارت برده می‌شوند. فرماندهان ارشد عراق، پس از اشغال خرمشهر، کمیته‌ای موسوم به کمیته اموال تشکیل می‌دهند. اموال و اثاثیه ۲۵ هزار واحد مسکونی شهر، به بندر بصره منتقل و پس از فروش در آن جا، مبلغ آن به حساب ارتش عراق واریز می‌شود. حدود هفتصد ۷۰۰ هزار تن کالا به همراه ۵ هزار اتومبیل خارجی که در بندر عظیم خرمشهر تخلیه شده بودند؛ توسط اشغالگران به غارت برده می‌شوند دشمن، علاوه بر غارت کامل شهر، اقدام به تخریب کامل آن می‌کند. سرتیپ احمدزیدان، فرمانده نیروهای عراقی مستقر در خرمشهر، دستور تخریب کامل شهر را صادر می‌کند و بدین ترتیب منازل شهر با ۳۰۰ تن «تی. ان. تی» تخریب می‌شود.*

* کارنامه توصیفی عملیات ۹۹۹۹۹۹۹۹، صفحه ۲۵.

عملیات ثامن الائمه

عملیات ثامن الائمه (ع) در ساعت یک بامداد و در تاریخ ۱۳۶۰/۷/۵ با رمز مقدّس "نصر من الله وفتح قريب" با اهدافی تصرف پل‌های دشمن بر روی رود کارون، تصرف و تأمین جاده آبادان - ماهشهر و آبادان - اهواز و در نهایت به منظور شکست محاصره آبادان و انهدام نیروهای دشمن آغاز می‌شود.

نیروهای سپاه و ارتش و بسیج با عبور از میدانهای مین و تله‌های انفجاری و موانع ایدایی در حالی که به شدت با آتشبارهای خطوط، پشتیبانی می‌شوند، به مواضع دشمن یورش می‌برند. دشمن، سخت غافلگیر می‌شود و رزمندگان به سرعت خاکریزهای مقدماتی آنها را تسخیر کرده و به تعقیب آنان می‌پردازند. دشمن وحشت زده و بی هدف، منطقه را زیر گلوله می‌گیرد.

منطقه به شدت با آتشبارهای طرفین، در هم کوبیده می‌شود و صدای انفجار، لحظه‌ای قطع نمی‌گردد. حمله رزمندگان اسلام از دو محور اساسی انجام گرفته و تلاش می‌شود؛ در منطقه مورد نظر، الحاق صورت بگیرد. نزدیک طلوع آفتاب خبر می‌رسد که در یک محور، انهدام نیروهای دشمن با موفقیت صورت گرفته و یکی از پل‌های تدارکاتی آنها منهدم شده است! اما در محور دوم، دشمن نسبتاً هوشیار است و مقاومت می‌کند. مقاومت نیروهای عراقی در این محور، فرماندهان عملیات را نگران

می‌کند و این در حالی است که حمله و نبرد در محور اوّل با موفقیت ادامه می‌یابد و هر لحظه بر تلفات و خسارات دشمن افزوده می‌شود. برای محاصره کامل، هجومهای گسترده به سمت پل‌های تدارکاتی ادامه می‌یابد. لشکر زرهی عراق شامل دو تیپ، با تمام قدرت در هم کوبیده می‌شود و نیروهای منهزم آن، تحت تعقیب قرار می‌گیرند. در بحبوحه نبرد، خبر می‌رسد که در محور دوم موفقیت حاصل نشده است و هر لحظه خطر محاصره شدن، نیروهای پیشتاز محور اوّل را تهدید می‌کند.

ناگهان، حرکتی تحسین برانگیز و حماسی صورت می‌گیرد و رزمندگان محور اوّل پس از رسیدن به اهداف مورد نظر، می‌روند؛ کار نیمه تمام قوای دیگر محورها را به پایان برسانند.



حجت الله اسماعیلی نفر اول سمت راست در هجوم بی‌امان به دشمن

در این هجوم، مقداز دیگری از جنگ افزارهای دشمن، منهدم شده و یا به غنیمت در می آید و لحظه به لحظه نقطه الحاق، تکمیل و محاصره دشمن کاملتر می شود. با این حرکت موفق و مبتکرانه، راههای پیروزی هموار می شود.

نیروهای عراقی مستقر در خطوط اول که کار حریف را تمام شده می پنداشتند؛ ناگهان پشت سر، آماج گلوله نیروهای خود، قرار می گیرند. بدین ترتیب؛ نیرهای دشمن ناخواسته از روی وحشت و سردرگمی همدیگر را هدف قرار داده و تعدادی نیز کشته می شوند.

رزمندگان عمل کننده در محور اول عملیات ثامن الائمه، همه اهداف از پیش تعیین شده را به تصرف در می آورند و خسارات و تلفات سنگینی را بر ارتش عراق تحمیل می کنند. در این میان، غنایم فراوانی نیز از دشمن به جای می ماند و عده ای - ۱۸۰۰ نفر - از آنها به اسارت در می آیند.

دیده بانهای عراقی مستقر در غرب کارون، با روشن شدن هوا وقتی تانکهای سوخته، سنگرهای منهدم شده و کشته های فراوان را می بینند؛ به شدت وحشت می کنند. دشمن، آخرین تلاشهای خود را در شرق کارون برای نجات خود، انجام می دهد ولی دیگر کاری از دست آنها ساخته نیست و اقدامات تاکتیکی نیروی هوایی ارتش و آتش ضد هوایی و شلیک بی امان توپخانه، جایی برای عرض اندام دشمن نمی گذارد!*

* همان، صفحات ۴۶ - ۴۴.

عملیات مطلع الفجر!

رمز: «یا مهدی (عج) ادرکنی»

تاریخ: ۱۳۶۰/۹/۲۰.

هدف: آزادسازی بخشی از ارتفاعات منطقه عملیاتی گیلانغرب و سر پل ذهاب و انهدام دشمن!*

چگونگی عملیات: رزمندگان اسلام بدون توجه به سرمای شدید و شرایط سخت، با عبور از سیم‌های خاردار و میادین مین به جبهه دشمن نفوذ کرده با آنها درگیر می‌شوند. در آغاز چند ارتفاع آزاد و پیشروی برای تسخیر دیگر مناطق ادامه می‌یابد. نیروهای اسلام، دشمن را غافلگیر کرده و تلفات سنگینی به آنان وارد می‌آوردند. تا بدانجا که فشار گاز انبری آنها، دشمن را تا نزدیک مرز بین‌المللی عقب می‌راند. عقب‌نشینی از بعضی محورها برای هماهنگی و تشکیل خط دفاعی مناسب، دشمن را به انجام پاتکهایی وادار می‌سازد که نتیجه‌ای نگرفته و دوباره به عقب رانده می‌شود.

مناطق آزاد شده: شیاکوه** ارتفاعات چرمیان، سرتنان، دیزه کش،

* خاطره مطرح شده در صفحه ۲۱ - بمباران چادرها - مربوط به این عملیات است.

** حساسترین ارتفاع منطقه که دشمن برای بازپس‌گیری آن متحمل تلفات سنگین و تعدادی اسیر می‌شود.

برآفتاب، تنگ کورک، تنگ قاسم‌آباد، تنگ حاجیان، دشت شکمیان،
اناره، فریدون هوشیار، دشت گیلان، روستاهای کمار، گورسفید، گورسوار
در دشت گیلان غرب و چندین آبادی دیگر!
در این راستا دو فروند هواپیما، یک هلی‌کوپتر، ۱۴ گردان نیروی
مخصوص دشمن، منهدم شده، ۲۰۰۰ نفر کشته و زخمی گشته و ۲۰۰ نفر
اسیر می‌شوند.*

* همان با تلخیص صص ۵۴ - ۵۲.

عملیات فتح المبین!

مرحله اول عملیات فتح المبین در ساعت ۳۰ دقیقه بامداد ۶۱/۱/۲ در غرب دزفول و شوش با هدف انهدام دشمن، آزادسازی ا، تفاعات و مناطق جنوب کشور صورت گرفت. پس از پیروزی خیره کننده مرحله اول در تاریخ ۶۱/۱/۴ با رمز مبارک یا زهرا (س) نیروهای اسلام هجومهای ویرانگر خود را دوباره آغاز می کنند. دشمن توان مقابله در خود نمی بیند؛ ضربات سختی را متحمل می شود و دشت عباس و رقابیه از چنگش خارج می شود. در این راستا آرایش دشمن بعضی، در مرحله دوم عملیات فتح المبین علی رغم آتش تیربار و دوشکا و تلاش با تمام قوا، به هم می خورد و نیروهای عراقی به صورت سرگردان در منطقه، پراکنده می شوند. توان رزمی آنان نیز لحظه به لحظه تحلیل رفته و گروه گروه خود را تسلیم می کنند.

تلاش کفر ستیزان جبهه اسلام در این عملیات، این چنین مورد تقدیر و سپاس امام خمینی (ره) قرار می گیرد:

بسمه تعالی

قلم قاصر است که احساسات خویش را ابراز کنم ...
رحمت واسعة خداوند بر آن مادران و پدران که شما
شجاعان نبرد در میدان کارزار و مجاهدان با نفس در
شبهای نورانی را در دامن پاکشان تربیت نمودند! مژده باد

بر شما جوانان برومندا! در تحصیل رضای پروردگار که از
بالاترین سنگرهای روحانی و معنوی است؛ شما در دو
سنگر روحانی و جسمانی، ظاهری و باطنی پیروزید!
مبارک باد بر بقیةالله (ارواحنااله‌الفداء) وجود چنین
رزمندگانی ارزشمند و مجاهدان فی سبیل‌الله که آبروی اسلام
را حفظ و ملت ایران را روسفید و مجاهدان راه خدا را
سرافراز نمودید! ملت بزرگ ایران و فرزندان اسلام، به شما
سلحشوران افتخار می‌کنند!

آفرین بر شما که میهن خود را بر بال ملائکه‌الله نشاندید
و در میان ملل جهان سرافراز نمودید! مبارک باد بر ملت،
چنین جوانان رزمنده و بر شما چنین ملت قدردانی که به
مجرد فتح و پیروزی توسط رزمندگان به دعا و شادی
برخاستید!

اینجانب، از دور، دست و بازوی قدرتمند شما را که
دست خداوند بالای آن است؛ می‌بوسم و به این بوسه
افتخار می‌کنم...

یالیتنی کنت معکم فأفوز فوزاً عظیماً!*

* استاد امیری فیروزکوهی شاعر معاصر نیز پس از ذکر این نکته: «چنین
دلاور مردانی که با اتکا به خداوند و اطاعت از رهبری خدایی می‌جنگند و
شهادت را به راحتی بوییدن یک گل سرخ می‌پسندند و می‌پذیرند و پوزة
آن مستکبران را به خاک می‌مالند، برآستی که فتحشان، فتحنامه

* همان، صفحه ۶۸.

می‌خواهد" در این راستا می‌سراید:
... ای جوان غسیور! ای پاسداران وطن
مژده فتح شما با مزدگانی یار باد
مژدگانی چیست این فتح الفتوح قرن را؟
آن که فتح قدستان پایان این مضمار باد
این چنین فتح نمایان لشکر اسلام را
فخر تاریخ است و این تاریخ را تکرار باد
کز و فری این چنین از حیدر کزار بود
هم شما را کز و فر از حیدر کزار باد
آنچه آمد از شما از دین و آیین در وجود
عسرت تاریخ را آیینۀ اعصار باد
و آنچه دنیا از شما آموخت در بذل نفوس
اهل بذل و مکرمت را درس از ایثار باد
دشمن غداژ را آن گونه آتش در زدید
کان چنان آتش به جان دشمن غداژ باد
قدرت بازویتان را قوت ایمانتان
داد نیرویی که فوق نیروی اشرار باد
شد جوان از خون گلرنگ شما، اسلام پیر
پیر اسلام کهن را فخر از این گلزار باد
سوی دشمن رفت مرگ، از بیم تسلیم شما
هول مرگ از نوجوانان مفخر ادوار باد
هیچ تاریخی ندارد این جلادت را به یاد
این جلادت، تا ابد سرلوحه اخبار باد

مرگ را بر ما هم آسان کرد ایمان شما
همچو ایمانی، جهان را شهرة اقطار باد
آن کرامتها که در حق اسیران کرده‌اید
درسی از دین خدا در خاطر کفقار باد
بالله این رفتارتان در یاد عالم نیز نیست
عالمی را این کرامت، شیوة رفتار باد
پیر هم در وجد جانبازی است از ذوق شما
یارب از وجد شما هر طبع برخوردار باد
گر نشد آغشته با خون عزیزان، خون ما
خجالت ما زین تغابن ذکر استغفار باد
عالمی در حیرت از ایمان و ایثار شماست
اسوة ایمان و ایثار، این چنین کردار باد
نصرت «کم من فئه»* گر لشکر اسلام را
پیش از اینها بود، اکنون از شما آثار باد
مرگتان را تسلیت با تهنیت آمیخته است
زندگی را خجالت از مرگی چنین هموار باد
هر بهاران کز نسیم گل برآید بویتان
رنگ هر گل، یادگار از هر گل رخسار باد
گل نشان بویتان، سنبل نشان موتیان
نقش روی و خوتیان، همواره در انظار باد

* قسمتی از آیه ۲۵۰ سوره بقره که می‌فرماید: چه بسا گروهی اندک به اذن پروردگار بر گروهی بسیار چیرگی یافته است!

وز قبول هَذَيْتَانِ در پیشگاه قرب حق

اجرتان «جَنَاتٌ تَجْرِي تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ» * باد**

پس از پیروزی خیره کننده مرحله اول عملیات و قرار گرفتن نیروهای اسلام در حالت تهاجمی مرحله دَوَم عملیات فتح المبین آغاز می شود که رزمندگان اسلام از سه محور - تنگ رقابیه، ارتفاعات میشداغ و تنگه دلیجان - بر دشمن هجوم برده و امانش را می برند و او نیز که توان مقابله را در خود نمی بیند، به ناچار تیپ های جدیدی را از دیگر مناطق به محل، اعزام نموده و موفق می شود امام زاده عباس و دشت عباس را تصرف کند. ادامه نبرد سخت و بی امان نیروهای اسلام بار دیگر دشمن را به تحمل شکست سخت و عقب نشینی وا می دارد.

این عملیات که با رمز مبارک (یا زهرا «س») در تاریخ ۶۱/۱/۴ ساعت یک بامداد آغاز می شود طی پیشروی در خاک دشمن و به اسارت در آوردن گروهی از نیروهایش و البته کشته و زخمی شدن بسیاری از افراد او و انهدام ابزار و ادوات فراوانی از وی ۶۵ درصد از اهداف از پیش تعیین شده حاصل می شود.

در مرحله سَوَم حمله فتح المبین دشمن، در محور عملیاتی شوش به دلیل تک گسترده اش، بهتر از دیگر محورها عمل می کند. زیرا در مقابل شوش، رادار و سایت ۴ و ۵ که نقش مهمی در رهگیری و کنترل منطقه ایفا می کند؛ وجود دارد و ارتش عراق با تمام توان، سعی می کند آن را نگه دارد. صدام حسین ادعا می کند که اگر ایرانیها بتوانند سایت ۴ و ۵ را

* قسمتی از آیه ۷۳ سوره توبه که می فرماید: خدا به مردان و زنان با ایمان بهشتهایی که از زیر درختانش نهرها جاری است و... و عده داد و تیز آیه ۱۳۱ از سوره آل عمران!

** دیوان ج ۲ صفحه ۹۱۲.

بگیرند؛ کلید بصره را به آنها خواهد داد.

برای آزاد سازی این اهداف استراتژیک، محور نصر که در شمال شرق منطقه عملیاتی عمل می‌کند؛ مأموریت می‌یابد؛ دشمن را دور زده و پشت سر آنها اقدام به عملیات کند و محور مقابل دشمن (جبهه فجر) نیز مأمور می‌شود که با تمام قوا، دشمن را از سمت مقابل مشغول کند.

اولین درگیری بین رزمندگان اسلام و محافظین سایت ۵، ساعت ۳/۲۰ دقیقه بامداد ۶۱/۱/۷ آغاز می‌شود. رزمندگان دیگر محورها که از تأخیر بسیار زیاد و درگیری نگران شده بودند؛ با رمز مبارک یا زهرا (س) حمله سهمگین خود را شروع می‌کنند.

نیروهای اسلام با استفاده از توپخانه دشمن که تصرف کرده بودند و سایر آتشبارها، جهنمی از آتش برای دشمن، فراهم می‌کنند! ... با انهدام گسترده نیروهای زرهی دشمن، دود سیاه رنگ حاصل از سوختن ادوات زرهی و مهمات دشمن، منطقه فتح‌المبین را فرا می‌گیرد؛ به طوری که دیده بانی مشکل می‌شود ... تنگه رقابیه و عین خوش، مملو از اجساد دشمن می‌شود. در آخرین مرحله، پس از رسیدن به این دو تنگه، اهداف عملیات به طور صد درصد حاصل و فتح می‌شود و مهمترین مواضع پدافندی در اختیار ایران قرار می‌گیرد.*

* همان، با تلخیص صص ۶۶ - ۶۵.

عملیات محرّم:

تاریخ شروع: ۶۱/۸/۱۰ - ساعت ۱۰/۸ دقیقه

رمز: یا زینب (س)

منطقه عملیاتی: موسیان

اهداف: آزادسازی ارتفاعات حمیرین در جنوب دهلران - خارج کردن شهرهای موسیان و دهلران از زیر آتش توپخانه - تهدید و دسترسی به امکانات داخل خاک عراق

تا نزدیک صبح، بیشتر اهداف عملیات تأمین می‌شود و الحاق نیروها با موفقیت صورت می‌پذیرد ولی در منطقه چپ درگیری، بر اثر بارندگی و طغیان آب، شکاف ایجاد می‌شود و تلاش می‌گردد تا دشمن نتواند از آن نقطه استفاده کند. با روشن شدن هوا، هواپیماهای عراق با تمام امکانات اقدام به حمله کرده و با ریختن بمب و راکت تلاش می‌کنند تا مانع ادامه عملیات شوند.

هجوم دلاورانه نیروی هوایی ایران پاسخ مناسبی به نیروی هوایی عراق است چرا که با سقوط ۷ فروند از هواپیماهای دشمن او را از معرکه خارج می‌کنند.

مرحله دوم عملیات محرّم:

ساعت ۲/۵ بعد از نیمه شب در تاریخ ۶۱/۸/۱۱ با رمز یا زینب (س) به

دلیل موفق نشدن نیروها در سمت چپ محور درگیری و امکان عملیات از طرف دشمن، یگانهای رزمی ایران به سرعت آماده می‌شوند تا نقطه ضعف را پر نمایند.

نیروهای اسلام پس از عبور از موانع متعدد و مین‌های منور و بشکه‌های آتش‌زا، به مواضع ارتش عراق یورش می‌برند. درگیری در مواضع دشمن به نبرد تن به تن می‌رسد و تعداد دیگری از عراقی‌ها کشته و زخمی و تسلیم می‌شوند و بقیه راه فرار را در پیش می‌گیرند.

مواضع مستحکم نیروهای بعثی با هجوم بی‌امان رزمندگان در هم کوبیده می‌شود و بلافاصله به تصرف در می‌آید و به دنبال آن بسیاری از اهداف تأمین شده در مرحله اول، تثبیت می‌شوند. در ساعت ۵ صبح، رزمندگان خود را به جاده شرفانی رسانده و تهاجم تانک‌های عراق را در هم می‌کوبند. تعدادی از تانک‌ها به آتش کشیده می‌شوند و در ساعت ۷ صبح الحاق نیروهای ایرانی کامل می‌شود.

مرحله سوم عملیات محرّم:

در حالی که رادیو بخش فارسی بغداد به شدت تلاش می‌کند تا با پخش اکاذیب، رزمندگان اسلام را از حمله باز دارد و مانند همیشه، ایران را به استفاده از جنگ‌افزارهای ناشناخته و جدید تهدید می‌کند، مرحله سوم عملیات محرّم در ساعت ده شب تاریخ ۶/۸/۱۵ با هدف تسخیر ارتفاعات غربی، دامنه‌های غربی جبال حمزین، جاده‌های تدارکاتی دشمن و تأمین اهداف فتح شده در مراحل نخستین آغاز می‌شود.

لشکرهای آزادی‌بخش اسلام، برای سومین بار پس از عبور از بلندبیهای حمزین به سوی چاههای نفت منطقه یورش می‌برند و تمامی

موانع را پشت سر می گذارند.

تلاش فرماندهان بعضی برای جمع آوری نیروهای تار و مار شده با عکس العمل بجا و هوشیارانه رزمندگان اسلام به جایی نمی رسد و علاوه بر تصرف ۵۰ حلقه چاه از چاههای نفتی منطقه، دژهای دفاعی شهرک زبیدات عراق نیز مورد یورش قرار می گیرد.

زبیدات در حلقه محاصره واقع می شود. کامیون مهمات دشمن، طعمه آتش می گردد. دشمن، سردرگم و مستأصل می شود و به استفاده از سلاح شیمیایی روی می آورد. ناگهان تعدادی از بالگردهای مسلح به راکت شیمیایی وارد منطقه می شوند که با لطف خداگر دباد شدیدی در می گیرد و آنها به ناچار عقب می نشینند.

همزمان با ورود رزمندگان به شهر زبیدات، پاسگاههای شرفانی و ابوغریب نیز به تصرف قوای اسلام در می آید و بدین ترتیب، تمامی اهداف تأمین می شوند.

امام خمینی (ره) ضمن اشاره به پیروزی های بزرگ سلحشوران اسلام در منطقه عملیاتی محترم به روش صدام اشاره کرده و عکس العمل وی را پس از هر شکست، چنین تفسیر می فرماید:

شما ببینید که صدام چه کار کرده که امروز در دام افتاده است و نمی داند چه کار کند. مثل آن کسی هست که ادعای پهلوانی می کرد و هر وقت که می رفت بیرون، یک کسی پیدا می شد، او را کتک می زد و یا زمین می زد. برمی گشت خانه، مادرش را کتک می زد.

صدام در هر جبهه ای که سیلی خورده است و در هر جبهه ای که شکست خورده است، دنبال او یک دسته از

این عراقی‌های بیچاره را که تحت ظلم او هستند و دست و پا می‌زنند از آنجا بیرون کرده است و یا به حبس برده و یا با سلاحهای دورزن خودش همه آن اقصاد شهرهای عربی‌نشین را که محترم هستند، اینها را هدف قرار می‌دهد و یا شهرهای ایران را.

این همان مسئله است. هر وقت شکست می‌خورد، یک همچنین قضیه‌ای است.

الآن شکست فاحشی خورده است! منتظر باشید که اگر خدای نخواستہ بتواند او در شهرهای مرزی یک جنایتی بکند و دوستان منافقش هم در داخل و این برای این است که اذهان را از این شکست، بلکه بتواند منصرف کند!*

* کارنامه عملیات ۹۹۹۹، صفحه ۱۲۲.

عملیات والفجر (۳) و (۲) و (۱)

زمان آغاز: ۶۲/۱/۲۰ - ساعت ۲۳/۱۰ دقیقه

منطقه عملیاتی: شمال غرب فکّه

رمز: بسم الله الرحمن الرحيم! یا الله یا الله یا الله! انصرنا علی القوم الکافرین!
یا محمّد (صلی)! یا امیر المؤمنین (ع)! یا فاطمة الزهرا (س)

اهداف: انهدام نیروهای دشمن، آزادسازی ۱۵۰ کیلومتر از نوار مرزی این عملیات، یک هفته به طول می انجامید. دو سه روزی صرف تلاش برای دست یافتن به اهداف مورد نظر می شود و روزهای دیگر نیز مقاومت در برابر حملات سنگین دشمن برای بازپس گیری مناطق از دست داده، صورت می گیرد. در نهایت، هوشیاری طرفین در شناخت اهداف یکدیگر، عملیات را پایان داده و رزمندگان اسلام پس از پیشروی نسبی، در خطوط مناسب اقدام به تثبیت مواضع می کنند.

عملیات والفجر (۲):

این عملیات در دو مرحله انجام می شود:

مرحله اول: ساعت ۲۴ مورّخه ۶۲/۴/۲۹ با رمز یا الله یا الله یا الله! در منطقه عملیاتی حاج عمران برای دست یافتن به اهداف زیر آغاز می شود: خارج کردن شهرهای کردنشین ایران از زیر آتش دشمن، آزادسازی ارتفاعات مهمّه منطقه، مسدود کردن راه ضدانقلاب و تصرف پادگان مهمّه

حاج‌عمران که مرکز تغذیه و تدارکات ضدانقلاب در شمال غرب می‌باشد.
مرحله دوم: در نخستین ساعات بامداد ۶۲/۵/۱۴ با همان رمز مقدس
قبلی آغاز می‌گردد.

دستاورد موفق و بارز این عملیات، خواب راحت را از دشمن باز گرفته،
قدرت و توان ایران را در جنگ کوهستانی و ضعف ارتش عراق را در این
گونه عملیات‌ها آشکارا نشان می‌دهد. ایران با این حملات، علاوه بر
پاکسازی عناصر ضدانقلاب داخلی در آنجا، امنیت خطوط انتقال نفت
عراق به ترکیه را تهدید می‌کند و ثابت می‌نماید که در مقابل تاکتیک‌های
جدید به کار گرفته شده توسط دشمن، می‌تواند دست به ابتکار متقابل
بزند و با حرکتی غیرقابل پیش‌بینی، همواره دشمن را در ترس و وحشت
نگه دارد.

عملیات والفجر (۳) :

عملیات والفجر (۳) در ساعت ۱۱ شب مورخه ۶۲/۵/۷ و با رمز مقدس
«یا الله! یا الله! یا الله!» در منطقه عمومی مهران، تحت فرماندهی قرارگاه
نجف اشرف برای تصرف و تأمین ارتفاعات زالوآب، ۳۴۳ نمه کلان‌بو،
شکستن محاصره مهران، انهدام نیروهای دشمن، ایجاد سهولت در
برقراری ارتباط بین مهران و شهرهای همجوار، ایجاد خط پدافندی
جدید و راندن دشمن به پشت مهران، شروع می‌شود.

در این حمله، سپاه پاسداران از سه محور، نیروهای عراقی را مورد
حمله قرار می‌دهند و رزمندگان با عبور از میدانهای مین و بمب‌های
آتش‌زا در محور شمالی، ارتفاعات «نمه کلان بو» را به تصرف در می‌آورند.
در محور میانی (دشت مهران) که مقابل شهر زرباطیه عراق قرار دارد؛

رزمندگان اسلام پس از پشت‌سر گذاشتن موانع ایذایی و گرفتن تعدادی اسیر، پاسگاه‌های منطقه را آزاد می‌کنند و در محور جنوبی (ارتفاعات قلاویزان) نیز در حالی که دشمن، در ارتفاعات حضور دارد، پس از نبردی جانانه موفق می‌شوند، منطقه را بازپس گیرند.

رزمندگان به دنبال تصرف این ارتفاعات به پدافند از آنها می‌پردازند که بر اثر آتش سنگین و عکس‌العمل سریع دشمن، کارالحاق نیروهای ایرانی به جناح میانی با اشکال مواجه می‌شود. به لحاظ حساسیت فراوان جناح شمالی بویژه ارتفاعات کله قندی، نبرد شدیدی بین طرفین در می‌گیرد و پس از محاصره این هدف مهم، دشمن بعضی با تمام توان، تلاش می‌کند تا از سقوط آن جلوگیری کند. دشمن برای رسیدن به مقصود، پاتک‌های سنگینی را در جبهه میانی به اجرا می‌گذارد و با هجوم‌های پیاپی خود، سعی می‌کند رزمندگان اسلام را وادار به عقب‌نشینی کند که تمامی این حملات با عکس‌العمل شایسته رزمندگان اسلام دفع می‌شود. این در حالی است که تعدادی از یگانهای دشمن در عمق ۲۵ کیلومتری مواضع خود، هدف قوای اسلام قرار گرفته و خسارات جبران‌ناپذیری دریافت می‌کنند.*

* همان با تلخیص صص ۱۴۱ - ۱۲۷.

عملیات خیبر:

زمان شروع: ساعت ۸/۳۰ دقیقه مورخه ۱۳۶۲/۱۲/۳

رمز: یا رسول الله (ص)

منطقه عملیاتی: هورالهویزه و جزایر مجنون

اهداف: تصرف و تأمین جزایر مجنون و بخشی از هورالهویزه

موقعیت منطقه: جزایر مجنون از دو قسمت شمالی و جنوبی تشکیل شده و ۲۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد. فاصله آن از شهرک‌القرنه عراق، ۱۵ کیلومتر است و بزرگراه بصره - العماره، یکی از گلوگاه‌های عراق، از غرب آن می‌گذرد. شهر هویزه در شمال شرقی آن واقع است و مرز ایران از آبهای هور می‌گذرد. در غرب منطقه، رودخانه دجله در جریان است و در جنوب آن، شهرک‌القرنه و در شمال آن، شهرک‌العزیز واقع است.

حدود ۵۰ روستا در حوالی آن وجود دارد که همه آنها دارای ساکنین بومی و غیرنظامی هستند. قسمت اعظم سطح هور پوشیده از گیاهان مردابی، بویژه نیزار است که عبور از آن، جز از مسیرهای محدود و باریک، مشکل است. عمق هور به نیم تا سه متر می‌رسد. پنج سال قبل از جنگ، عراق به خاطر وجود ذخایر فراوان نفت، اقدام به خشک کردن این منطقه و ایجاد تأسیسات نفتی می‌کند که با شروع جنگ، این پروژه‌ها متوقف می‌شود.

شناسایی منطقه: نیروهای شناسایی ایران، بارها به مناطق عمقی هور نفوذ

کرده، بدون برخورد با گشتی‌های دشمن و حساس کردن منطقه از نحوه آرایش دشمن و سنگرهای کمین او باخبر شده و دامنه شناسایی را به جزایر مجنون می‌کشانند.

دشواری وجود سگهای ولگرد جزیره که کار شناسایی را مشکل کرده با خواندن آیه:

«و تَحْسَبُهُمْ آيِقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنَقَلِيَّهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ
وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ
لَوَلَّيْتَهُمْ فِرَارًا وَوَلَّيْتَهُمْ رُغْبًا»*

به طور معجزه‌آسایی رفع می‌شود چرا که حرکتی نکرده و پارس نمی‌نمایند.

نظیر چنین عنایتی از طرف خدا که در طول دفاع مقدس، به کرات دستگیر رزمندگان بوده است، در ابتدای نزدیک شدن رزمندگان اسلام به خطوط مقدم دشمن نیز شامل حال آنان می‌شود:

ناگهان بادی موافق حرکت رزمندگان وزیدن می‌گیرد و حرکت قایق‌ها و بلم‌ها را آسان می‌سازد. با وزش باد، نی‌ها به جنبش در می‌آیند و دید دشمن را کور می‌کنند. صدای حرکت رزمندگان نیز در میان صدای برخورد نی‌ها گم

* آیه ۱۷، سوره کهف: گمان می‌کنی ایشان بیدارند در حالی که خفتگانند و آنان را به سوی راست و چپ می‌گردانیم و سگ اینان دو آرنج خود را در آستانه غار بر زمین نهاده اگر از آنها آگاه بشوی رو بگردانی و بگریزی و از آنان به شدت و سختی خواهی ترسیدی!
تعلیمی در تفسیر خود آورده است: هر که کلمات «وکلبهم... الوصید» را نوشته با خود دارد از سگ متضرر نشود!
حواشی قرآن با ترجمه فارسی و کشف‌الآیات از انتشارات جاویدان صفحه ۲۱۴.

می‌شود و کمترین شک را در دشمن بر نمی‌انگیزد. در پی
وزش باد، غبار متراکمی منطقه عملیاتی را فرا می‌گیرد و
هرگونه تحرّکی از دیدبانان بعثی و دستگاههای ردیابی آنها
پنهان می‌ماند.*

پیشروی و دست‌یابی به اهداف: با شنیدن نام رمز عملیات، یورش و عبور
از میان تله‌های انفجاری، بشکه‌های آتش‌زا، سنگرهای کمین و دیگر
مواضع ایدایی شروع شده و پس از در هم شکستن توان یگانهای مقدماتی
دشمن، به عمق مواضع آنها نفوذ می‌کنند. آنها از اصل غافلگیری و سرعت
عمل بهره‌گرفته با رشادت بی‌نظیر خویش، دشمن را کیلومترها به عقب
می‌رانند و پس از وضو ساختن از آب رودخانه دجله و فرات و قطع بزرگراه
بصره - بغداد در چند نقطه، ارتباط سپاه سوم و چهارم عراق را قطع
می‌نمایند.

همزمان، یگانهای مهندسی - رزمی اقدام به نصب پل فلزی شناور به
طول ۱۲ کیلومتر و در زیر بمباران شدید، روی هور می‌کنند و بدین ترتیب
عقبه رزمندگان تامین می‌شود. همچنین با هجومی تحسین‌برانگیز پل

* آری:

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند
نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند
عتاب یار پریچهره عاشقانه بکش
که یک کر شمه تلافی صد جفا بکند
ز مُلک تا ملکوتش حجاب بر دارند
هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند
تو با خدای خود انداز کار و دل خوش‌دار
که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند
«حسافظ»

شهرک القرنه را که جاده بصره - بغداد از روی آن می‌گذرد و چند روستای دیگر را آزاد می‌کنند و در محلّ تلاقی رودخانه دجله و فرات استقرار می‌یابند.



نفر دو جایستاده به سمت راست، شهید کریم رضازاده روی پل فلزی شناور موسوم به خیبر

تلاش مذبوحانه دشمن: دشمن شکست خورده که در طول این پیشروی‌ها با استفاده از عِدّه و عِدّه فراوان و مدرنی که قدرتهای استکباری در اختیارش قرار داده‌اند چون با زدن پاتک‌های مختلف و متعدّد موفقیتی به دست نمی‌آورد، بیش از این، خفّت شکست‌های پیاپی را بر نمی‌تابد و دستور حمله شیمیایی را به طور گسترده صادر می‌کند.
ناگهان چند هواپیما در آسمان منطقه ظاهر و اقدام به

پرتاب راکتهایی می‌کنند که پس از برخورد با زمین با صدای ضعیف و خفه‌ای منفجر و دود زردرنگی از آنها متصاعد می‌شود و بوی میوه و سیر را در فضا منتشر می‌کند. تعدادی از رزمندگان دچار سوختگی و خفگی می‌شوند و متوجه می‌گردند که مورد حمله شیمیایی قرار گرفته‌اند. عده‌ای با همان وسایل ابتدایی اقدام به مقابله با حمله شیمیایی دشمن می‌کنند. تعدادی به عقب جبهه انتقال یافته و پس از معالجه سریایی دوباره به خطوط عملیاتی بر می‌گردند ولی تعدادی دیگر بر اثر جراحی شدید چشمی و تنفسی و... به بیمارستان منتقل می‌شوند. تعدادی نیز بر اثر جراحات شدید ناشی از گازهای شیمیایی به شهادت می‌رسند. همگان این جنایات عراق را می‌بینند و چشم بر حقایق تلخ آن فرو می‌بندند.*

عملیات خیبر با دستاوردهای ارزشمندش به حامیان صدام می‌فهماند که آرامش خیال را باید به فراموشی بسپارند و از این پس، روی تاکتیک‌های جدید ایران حساب ویژه‌ای باز کنند. بنابراین به چاره‌جویی می‌افتند و به ناچار باز هم سیل تسلیحات گوناگون را به سوی عراق سرازیر می‌کنند. با اهدای هواپیماهای پیشرفته و موشک‌های لیزری این امکان برای عراق فراهم می‌آید که جنگ را به خلیج فارس بکشاند و دامنه عملیات را در خارک و حمله به کشتی‌های نفتکش و بازرگانی توسعه دهد و این در حالی است که رزمندگان اسلام با مظلومیت به رزم بی‌امان خود

* کارنامه عملیات... صفحه ۱۷۴.

ادامه می‌دهند.

از منطقه‌العزیزه فشار سنگینی متوجه رزمندگان اسلام
می‌شود. برای حفظ جزایر به نیروهای عمل‌کننده
منطقه‌العزیزه دستور بازگشت به جزیره و تحکیم مواضع
داده می‌شود. رزمندگان، در حال بازگشت بیش از ۱۰۰ نفر
عراقی را که در اسارت دارند، به دلیل کمبود امکانات پس
از صحبتی کوتاه آزاد کرده و سفارش می‌کنند که مظلومیت
نیروهای ایرانی را به دیگران برسانند.*

رسانه‌های گروهی غربی نیز ناگزیر می‌شوند به توان رزمی قوای ایرانی
اعتراف نمایند. برخی از آنها هم اعلام می‌دارند که جمهوری اسلامی ایران
با تصرف جزایر مجنون که میلیاردها بشکه نفت را در اختیار دارد، به
خودی خود به غرامت جنگی دسترسی پیدا کرده است.

* همان، صفحه ۱۷۶.

عملیات والفجر (۸):

ایران اسلامی پس از عملیات بدر*، منطقه فاو را به خاطر داشتن ارزشهای نظامی، سیاسی از جمله قطع ارتباط با خلیج فارس و همسایگی با کویت و تسلط بر شمال خلیج فارس، برای عملیات انتخاب می‌کند. از ابتدای جنگ در این منطقه، عملیاتی صورت نگرفته است و تنها جوش و خروش ارون درود برای دشمن حجت است که ایران هرگز نخواهد توانست از آن، عبور و به عمق خاک عراق نفوذ کند. اما این نقطه به دلایلی مانند باتلاقی بودن آن، که قدرت هرگونه مانوری را از دشمن می‌ستاند؛ ساکت بودن منطقه از ابتدای جنگ، عقبه کوتاه و کم عمق بودن هدف و تسلط آتش توپخانه و خمپاره بر آن، فرماندهان را بر آن می‌دارد که پس از طرحهای مقدماتی، عملیاتی را در منتهی الیه ارون درود به اجرا بگذارند.

جاده‌هایی برای نقل و انتقالات نفرات و ادوات کشیده می‌شود. نیروهای یگان مهندسی، رزمی سپاه و وزارت راه و ترابری در زیر نگاه نامحرم ماهواره‌های غرب و دیدبانی عراق، با تلاش و کوشش فراوان این مهم را بدون اینکه تحرکات آنها غیرعادی جلوه کند؛ با هوشیاری تمام به پایان می‌رسانند.

* در منطقه شرق دجله برای تصرف کامل هور و کنترل جاده بصره - العماره با رمز یا فاطمة الزهراء(س) به تاریخ ۶۳/۱۲/۱۹ روی داد.

برای عبور از اروندرود از تجربه عملیات بدر و خیبر، استفاده و پلهایی برای عبور نیروها ساخته و آماده می‌شود. نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران برای حمایت از رزمندگان اسلام، اقدام به تشکیل پایگاهی به نام رعد می‌کند* و این پایگاه علاوه بر اجرای مأموریت‌های تهاجم به نیروهای پیاده و زرهی دشمن و اقدامات تاکتیکی هوایی و... منطقه عملیاتی والفجر ۸ را با ۲۰۰ قبضه توپ و موشک ضد‌هوايي مسلح می‌کند. هوانیروز هم با تشکیل پایگاه «سلیمان خاطر»** در کنار نیروی هوایی برای تدارک و هلی‌برد رزمندگان و تهاجم به ادوات دشمن، آماده می‌شود. تمهیدات امنیتی فراهم می‌آید و در دسترس رزمندگان قرار می‌گیرد. همچنین تعداد زیادی ماشینهای مخصوص پاک‌کننده منطقه آلوده به گازهای شیمیایی، در منطقه استقرار می‌یابند. با نزدیک شدن دهه مبارکه فجر و سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، نقل و انتقالات رزمندگان آغاز و آتشبارها و ادوات زرهی به محل مورد نظر اعزام می‌شوند.

سرانجام عملیات والفجر (۸) ساعت ۲۲ مورخه ۶۴/۱۱/۲۰ با رمز مبارک «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. لاحول ولا قوه انا بالله العلی‌العظیم. وقاتلوه‌م حتی لا تكون فتنه. با فاطمة‌الزهرا(س)! یا فاطمة‌الزهرا (س)! یا فاطمة‌الزهرا(س)!» آغاز می‌شود. این عملیات با اهداف کوتاه کردن دست نیروهای عراقی از خلیج فارس، پاکسازی منطقه اروندرود، دور کردن آتش از شهرهای آبادان و خرمشهر، آزادسازی شهر مهمه و استراتژیک فاو و

* فرماندهی این پایگاه به عهده سرلشکر شهید عباس بابایی بود.
** سلیمان خاطر، رزمنده مسلمان مصری است که انور سادات، رئیس جمهور وقت مصر را که به آرمان مقدس مردم فلسطین خیانت نمود، با گلوله‌ای از پای درآورد.

اخطار عملی جمهوری اسلامی ایران به رژیم متجاوز عراق انجام می‌گیرد. غواصان جان بر کفِ اسلام، به مواضع دشمن نفوذ می‌کنند تا با خنثی کردن تله‌های انفجاری، معابری را برای رزمندگان باز کنند. حجم آتشباری ایران به قدری است که هرگونه عکس‌العمل را از نیروهای عراقی سلب می‌کند! رزمندگان خط‌شکن، سوار بر شناورها، خود را به ارون‌درود خروشان که کاملاً در حالت مد قرار دارد؛ می‌زنند تا از آن عبور کنند. با نالا آمدن آب، مین‌های خورشیدی در پایین قرار می‌گیرند و رزمندگان، بدون برخورد با آنها و به سلامت، از ارون‌درود می‌گذرند و در سواحل دشمن پیاده می‌شوند.



غواصان جان بر کفِ اسلام و در میان آنها شهید رحیم‌زاده نفر دوم از سمت راست

هجوم بی‌امان رزمندگان، در ابتدا هرگونه عکس‌العملی را از دشمن می‌ستاند و رزمندگان برای تصرف مواضع آنها هجوم می‌برند.

تیربارهای عراقی برای متوقف کردن و زمین‌گیر نمودن رزمندگان به کار می‌افتد که تعدادی از تیربارچی‌ها توسط غواصان که در عمق مواضع دشمن نفوذ کرده‌اند؛ از پای در می‌آیند و آتش آنها خاموش می‌شود. قوای اسلام با خاموش کردن آتش تیربارها، به سوی اهداف از قبل تعیین شده هجوم می‌آورند و لشکرهای خط‌شکن، از سه محور برای محاصره و تصرف شهر فاو پیشروی می‌کنند.

لشکر ۵ نصر و لشکر عاشورا از سمت راست، لشکر ۲۵ کربلا از محور میانی و از محور سمت چپ تا رأس البیشه، لشکرهای وتی‌عصر (عج)، تیپ‌المهدی (عج) و لشکر فجر پس از عبور از موانع آبی با قدرت تمام، اقدام به انهدام نیروهای دشمن و محاصره شهر فاو می‌کنند.

لشکر ۵ نصر پس از نبردی سهمگین در نخلستانهای غرب اروندرود، خود را به جاده البهار می‌رساند و در آنجا مستقر می‌شود. لشکر عاشورا نیز با حرکتی تحسین‌برانگیز موفق می‌شود؛ کشتی دشمن را غرق و پس از آن، اسکله چهارچراغ را فتح کند. این دو لشکر با هماهنگی دقیق و به رغم مشکلات فراوانی که در انتقال نیرو به غرب رودخانه و مواجهه با عناصر دشمن دارند؛ لحظه به لحظه موانع را از سر راه بر می‌دارند و شهر فاو را در قسمت شمال به محاصره در می‌آورند!

لشکر ۲۵ کربلا با هجوم بی‌امان به دژهای دفاعی شهر فاو بر سر نیروهای بعثی فرود می‌آید و موانع مقدماتی را از میان بر می‌دارد و سربازان بعثی را وادار به فرار به داخل شهر می‌کند. لشکرهای عمل‌کننده در جنوب نیز با سرعتی تحسین‌برانگیز تمامی موانع را تا رأس البیشه از سر راه بر می‌دارند و موفق می‌شوند خود را به «خور عبدالله» برسانند. با هجوم سپاه اسلام، تعداد زیادی از یگانهای بعث، در محاصره قرار

می‌گیرند و برای فرار از مهلکه، نومیدانه اقدام به شلیک سلاح سبک و تیربار می‌کنند. پیش از روشن شدن هوا، کلیه لشکرهای عمل‌کننده، طبق برنامه قبلی در نقطه الحاق به هم می‌رسند و خود را برای تصرف کامل شهر فاو و اقدامات لازم در مقابل پاتکهای دشمن آماده می‌کنند.

برای تصرف شهر، لشکر ۲۵ با جنگ خیابانی تعداد دیگری از یگانهای تیپ ۱۱ عراق را منهدم می‌کند و امید جلوگیری از سقوط فاو را در دل فرماندهان بعث، به یأس می‌نشانند. نیروی هوایی عراق که از شب عملیات، با ریختن منور تلاش می‌کند؛ منطقه را روشن کند و رزمندگان اسلام را در معرض تیربارهای عراقی قرار دهد؛ با روشن شدن هوا، حملات خود را گسترش می‌دهد تا به هر نحو، ضعف نیروی زمینی را جبران و با بمبارانهای وسیع، قوای اسلام را وادار به توقف کند.

لشکر ۲۵ کربلا با در هم کوبیدن مقاومت‌های دشمن و دفع حملات هوایی، با پیروزی تمام، وارد شهر فاو می‌شود و پرچم مبارک «یا ثامن الائمه(ع)» که مدت‌ها بر فراز گنبد رفیع امام رضا (ع) در مشهد مقدس در اهتزاز بود، به دست فرمانده این لشکر بر بالای مناره مسجد فاو نصب می‌شود.

در ادامه عملیات، رزمندگان اسلام شهر فاو را پشت‌سر می‌گذارند و پس از تصرف مواضعی جدید در چهارراه فاو و دیگر نقاط، دومین پایگاه موشکی ساحل به دریای عراق را که از آن برای هدف قرار دادن کشتی‌های تجاری و نفتکش‌ها استفاده می‌شد؛ به تصرف در می‌آورند.

بدین ترتیب، نبرد فاو پس از ۷۸ روز جنگ بی‌امان و فراموش نشدنی پایان می‌پذیرد. دشمن در طول این مدت از سلاح شیمیایی علیه رزمندگان اسلام استفاده می‌کند اما رزمندگان مظلوم و در عین حال

حماسه آفرین و شهادت طلب، صبور و استوار بر آرمان و اعتقاد خود پای
می افشارند و حیرت دوست و دشمن را بر می انگیزند.*

* کارنامه عملیات با تلخیص صص ۲۲۷ - ۲۱۰.

عملیات والفجر ۹

زمان حمله: ساعت ۱۱/۴۵ دقیقه مورخه ۶۴/۱۲/۵

منطقه عملیاتی: استان سلیمانیه عراق

اهداف: آزادسازی ارتفاعات برفگیر و صعب‌العبور منطقه عملیاتی، کم کردن فشار دشمن در فاو، پراکنده کردن نیروهای عراقی.

رمز: یا الله، یا الله، یا الله!

این عملیات که ۱۶ روز پس از شروع عملیات والفجر ۸ و حمله به فاو، در سه مرحله و در میان سرمای سخت و یخبندان منطقه صورت می‌گیرد؛ رزمندگان از چهار محور بر نیروهای عراقی یورش می‌برند.

با آتش سنگین رزمندگان، نیروهای بعثی مستقر در ارتفاعات حلوان (هزارقله) و سورکوه قلع و قمع می‌شوند و باقی‌مانده نیز به سمت شهر چوارته عقب می‌نشینند. وجود میدان‌های مین نامنظم و متعدد باعث به شهادت رسیدن تعدادی از رزمندگان اسلام می‌شود. در این راستا لشکر ویژه شهدا با ایثارگری بی‌نظیر خود، بسیاری از میدان‌های مین را کشف و راه را برای رزمندگان باز می‌کند.

رزمندگان لشکر قدس گیلان در گروه‌های ۲۲ نفره به سوی «هفت‌کاناله» می‌روند و سنگرهای دشمن را منهدم می‌کنند.

با ادامه درگیری و انجام عملیات ایذایی، توان رزمی دشمن تحلیل می‌رود و نیروهای درگیر در محورهای دیگر بر شدت هجوم خود

می‌افزایند. تیپ شهید بروجردی با قدرت تمام پس از شکست خطوط دفاعی دشمن، بر سنگرهای آنها تسلط می‌یابد و به تعقیب دشمن می‌پردازد. هلی‌کوپترهای بعث برای جلوگیری از شکست نیروی زمینی عراق، به پرواز در می‌آیند و قوای اسلام را مورد حملات موشکی قرار می‌دهند تا نیروهای منهزم عراقی را نجات دهند.

رزمندگان با پشت‌سر گذاشتن رودخانه‌های زاب، صغیر و کوگسر، سلسله جبال سورکوه به طول ۲۵ کیلومتر و سلسله جبال حلوان را به تصرف در می‌آورند. گروهی از سربازان بعثی مستقر در آنجا کشته و زخمی می‌شوند و بقیه هم به اسارت در می‌آیند.

با روشن شدن هوا، عملیات نیروی هوایی عراق آغاز می‌شود ولی به دلیل شرایط کوهستانی و پدافند رزمندگان و جنگ نزدیک پیاده‌ها، کاری از پیش نمی‌برند. دشمن برای رفع این نقیصه، از هواپیماهای ملخ‌دار P.C.7 استفاده می‌کند که رزمندگان اسلام با پدافند قوی و دو شکاو موشک سهند یک فروند از آنها را سرنگون می‌کنند.

تا پایان اولین روز نبرد، منطقه چومان که از جمله مناطق تحت اشغال ضدانقلاب داخلی بود، پاسگاه سوردین، ۳۷ روستا و مقر تیپ ۵۰۴ عراق به دست رزمندگان اسلام فتح می‌شود. آنها ضمن آزادسازی مناطق یاد شده و وارد آوردن خسارات و تلفات زیاد به دشمن در ۲۵ کیلومتری شهر سلیمانیه عراق استقرار می‌یابند و به تحکیم مواضع خود می‌پردازند.

در مرحله دوم، ۱۶ روستای دیگر آزاد شده و پرچ پرافتخار «محمد رسول‌الله» بر ارتفاعات برفگیر دیگری به اهتزاز در می‌آید.

با مرحله سوم، تعداد دیگری از ارتفاعات متصرف می‌شود و سه پل مهم شهر چواریه و نیز سلیمانیه عراق در تیررس و دید مستقیم رزمندگان

قرار می‌گیرند و ۵۰ کیلومتر مربع از اراضی عراق آزاد می‌شود. با پنجمین روز عملیات، ارتفاعات شروزه و ۲۰ روستای دیگر از دست عراق گرفته می‌شود و سپاه اسلام در ۲۰ کیلومتری شهر سلیمانیه مستقر شده و به تثبیت مواضع می‌پردازند.

با پیشروی رزمندگان به سوی سلیمانیه، هلی‌کوپترهای عراقی با پروازهای متعدّد و سردرگم خود، موشک‌های خود را به سوی انبارها و زاغه‌های مهمّات به جا مانده و ناشناخته خود شلیک می‌کنند و تمام آنها را به آتش می‌کشند.

بدین ترتیب با اجرای عملیات والفجر (۹) علاوه بر آزادسازی ارتفاعات مهم در شرق و تجزیه و پراکنده کردن نیروهای عراقی، چون دفعات قبل، رزمندگان اسلام، ضمن دستیابی به اهداف خویش، در انهدام بخش دیگری از ماشین جنگی عراق به موفقیت‌های جانب توجهی دست می‌یابند.*

* همان‌جا تلخیص صص ۲۴۱ - ۲۳۸.

عملیات کربلای (۲)

عملیات کربلای دو، در ساعت یک بامداد مورخ ۱۳۶۵/۶/۱۰ با رمز مبارک «یا ابا عبدالله الحسین (ع)» در منطقه عملیاتی حاج عمران و با اهداف انهدام نیروهای دشمن، تسلط بر ارتفاعات حساس منطقه و کمک به تداوم مبارزه مسلمانان شمال عراق، آغاز می‌شود. در اولین مرحله درگیری، خط مقدم دشمن سقوط می‌کند و تعدادی از آنها کشته، زخمی و یا اسیر می‌شوند. هواپیماهای دشمن با ریختن منور، منطقه عملیاتی و حتی دژه‌ها و شیارها را کاملاً روشن می‌کنند.

رزمندگان، برای رسیدن به اهداف خود در عمق، هجوم و فشار سختی را آغاز می‌کنند. صدای تیربارهای دشمن یک لحظه قطع نمی‌شود و در تکمیل آن، گلوله‌های توپ و خمپاره دشمن از هر سو بر سر رزمندگان باریدن می‌گیرد.

تعدادی از موانع از جمله، چند میدان مین با از جان‌گذشتگی فراوان رزمندگان از سر راه برداشته می‌شود. لشکر ویژه شهدا از محور سمت راست و لشکر سیدالشهدا از محور سمت چپ، پس از عبور از موانع متعدد، مواضع دشمن را به محاصره خود در می‌آورند. در ادامه رزم بی‌امان جان‌برکفان اسلام، قسمتی از جاده دربند - حاج عمران به تصرف

در می‌آید و بزرگراه دربند - چومان مصطفی بار دیگر زیر دید و تیر مستقیم سپاه اسلام قرار می‌گیرد. در ادامه این عملیات، دشمن زبون دست به حمله شیمیایی می‌زند.*

* همان، صفحه ۲۵۴.

عملیات کربلای (۴)

عملیات کربلای (۴) در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۳ با مرز مبارک «محَمَّد رسول الله (ص)» در ساعت ۲۲/۳۰ دقیقه و با هدف انهدام نیروهای دشمن در منطقه عملیاتی غرب اروندرود (جنوب خرمشهر) آغاز می‌شود. این عملیات در حالی است که دشمن بعثی، مناطق مسکونی و صنعتی کارگری کشور را مورد تهاجم قرار می‌دهد. رزمندگان اسلام، متشکل از واحدهایی از لشکرهای مختلف سپاه پاسداران تحت امر قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء (ص) با پشت‌سر گذاشتن موانع مختلف ایذایی، اهداف خود، از حمله جزیره «ام‌الرضاص» و «ام‌البانی» را مورد تهاجم قرار می‌دهند.

دشمن بعثی پس از دریافت شکست تلخ در والفجر هشت، توان پدافندی خود را با کار گذاشتن دوشکا و آتشبار ضد‌هوایی شیلیکا و دیگر جنگ‌افزارهای سنگین تقویت می‌کند. اما قوای اسلام، پس از نبردی بی‌امان در سواحل دشمن پیاده شده و نبرد تن به تن را آغاز می‌کنند. لشکر ۲۵ کربلا با قدرت تمام در جزیره ام‌الرضاص فرود می‌آید و یگان دریایی لشکر ۴۳ با شناورهای سنگین و نصب پل شناور، در زیر باران شدیدی از گلوله دشمن، ارتباط و تدارکات لازم را فراهم می‌کند.

شکارچیان تانک با حمله به ادوات زرهی سنگین و سبک دشمن، تعدادی از آنها را به آتش می‌کشند و تیپ پیاده ۶۰۴ از لشکر ۱۵ عراق را هدف سنگین‌ترین حملات خود قرار می‌دهند. دشمن با شلیک تعداد

زیادی منور، تلاش می‌کند منطقه را روشن کرده و از سوی دیگر از آتش سنگین توپخانه و حمله هوایی بهره می‌گیرد. تا روشن شدن هوا، پنج تیپ و یک گروهان تانک عراق به میزان قابل توجهی منهدم و از صحنه عملیات، خارج می‌شوند. دشمن، چشم به آسمان می‌دوزد تا شاید نیروی هوایی اش به کمک او بیاید. با استتار رزمندگان و شناورهای سنگین در جزیره و نیزارهای اطراف، خلبانان عراق، گیج و سردرگم می‌شوند و بمبها و راکتهای خود را در نقاط غیرمؤثر فرو می‌ریزند. آتشبارهای زمین به هوا، سه فروند از هواپیماهای دشمن را هدف قرار داده، سرنگون می‌کنند. رزمندگان اسلام، پس از دو روز نبرد سخت و وارد کردن ضربه، به ۶ تیپ عراق، انهدام مقدار قابل توجهی ادوات زرهی و خودرو و نیز به اسارت در آوردن تعدادی از نیروهای دشمن، طی دستوری به مواضع اولیه خود، باز می‌گردند.*

* همان یا تلخیص صص ۲۷۱ - ۲۷۰.

عملیات کربلای (۵)

آغاز مرحله اول: ساعت یک بامداد مورخه ۱۳۶۵/۱۰/۱۹

نام رمز: یا زهرا (س)

منطقه عملیاتی: شلمچه و شرق بصره

اهداف: آزادسازی شلمچه، جزایر و مناطق شرق بصره، انهدام ماشین جنگی عراق، پاسخ به شرارت‌های دشمن در بمباران مناطق مسکونی و استفاده از سلاح شیمیایی.

سیر حوادث مرحله اول:

- خروج از مواضع و فرود صاعقه‌گون بر سر دشمن
- عبور از میدان‌های بسیار وسیع مین، سیم‌های خاردار، تله‌های انفجاری و خاکریزهای مثلثی و هلالی دشمن
- رسیدن به خاکریزهای اول دشمن و هجوم مرگبار و غافلگیرانه به تیپ‌های مأمور دفاع از دژ فولادین شرق بصره
- مقاومت دلیرانه مردان جبهه توحید و به عقب راندن پیوسته دشمن
- کنترل مواضع جدید دشمن در اطراف دریاچه ماهی تا غرب اروندرود به عمق سه تا ۴ کیلومتر
- تسخیر سنگر دوشکای دشمن که خدمه آن دارای دوربین مخصوص دید در شب (مادون قرمز) بوده و سنگر آن هم بسیار مستحکم است.

- آزاد شدن شلمچه در ۶۵/۱۰/۲۰ و نزدیک شدن رزمندگان به بصره
- سقوط پی در پی خطوط مقدم دشمن
- برتری رزمندگان اسلام و آماده شدن برای مرحله دوم عملیات کربلای ۵

آغاز مرحله دوم عملیات کربلای ۵:

زمان: شب ۱۳۶۵/۱۰/۲۱

این مرحله با یورش از چهار محور در شمال غرب شلمچه آغاز می‌گردد.

سیر حوادث مرحله دوم:

- عبور از موانع ایذایی
- هجوم سنگین علیه مواضع دشمن
- نبرد جانانه و وارد آوردن ضربات جبران‌ناپذیر
- دستیابی به قسمتی از مواضع
- در هم شکستن پاتک‌های دشمن به فرماندهی صدام
- نفوذ در عمق مواضع دشمن، در پای دیوار مستحکم بصره و تثبیت مواضع
- بمباران شیمیایی توسط دشمن در پی استیصال در عرصه نبرد
- آزاد شدن دژ فولادین شرق بصره و مواضع جدیدی از شلمچه و دریاچه ماهی و دو جزیره و ۲ پاسگاه مرزی
- بمباران شهر مذهبی قم توسط دشمن در سالروز شهادت حضرت زهرا (س) در پی دریافت ضربات سنگین در جبهه‌ها
- سرکوب مقاومت‌های مختلف و ورود به جزیره بوارین

- رسیدن تعداد تلفات دشمن به ۲۷۰۰۰ تن و بالغ بر ۱۷۵۰ تن اسیر
- تخلیه شهر بصره و تلاش صدام و مسئولان سیاسی و نظامی عراق برای از
میان برداشتن عوامل شکست
- تصرف جزایر ام‌الطویل و فیاض با محوری به طول ۱۱ کیلومتر
- عبور از رودخانه خین و اروندرود صغیر و تصرف ۱۳ کیلومتر دیگر از
مناطق و جزایر منطقه
- رسیدن و قرار گرفتن رزمندگان در ۴۰۰ متری بندرگاه بزرگ شهر
ابوالخصیب و مجتمع پتروشیمی بصره
- انهدامی تمامی امکانات و استعدادهای دشمن در این راستا

مرحله سوّم عملیات کربلای (۵):

زمان شروع عملیات: ۱۳۶۵/۱۰/۲۸

سیر حوادث این مرحله:

- هجوم به مواضع دشمن در محور نهر جاسم
- شکستن مقاومتهای اولیه دشمن در نهر جاسم و تسلط بر پلهای
ارتباطی این محور
- رسیدن تعداد تلفات عراق به ۲۹۰۰۰ کشته و زخمی و بالغ بر ۲۰۱۰ نفر
اسیر
- توشل دشمن مستأصل، به سلاح ممنوعه شیمیایی برای دفع حمله
برق‌آسای رزمندگان
- بمباران ۶ شهر ایران توسط دشمن
- تقاضای پذیرش صلح و عقب‌نشینی به مرزهای بین‌المللی توسط صدام
- تجدید جنگ شهرها و در اوج شقاوت به مدرسه دخترانه «میانه» حمله

کردن و به خاک و خون کشیدن دانش‌آموزان آن
- فرار سربازان عراقی در برابر تاکتیک انهدام دشمن و به هلاکت رسیدن
آنها توسط جوخه‌های اعدامی که در پشت سر آنهاست.
- دفع پاتک‌های پیاپی دشمن و آسیب دیدن و منهدم شدن ادوات و
نفرات او
- تحقق تمام اهداف از پیش تعیین شده و به پایان رسیدن این عملیات با
نتایج بسیار درخشان.
سرانجام، عملیات کربلای ۵ پس از نزدیک به ۵۰ روز نبرد فراموش
نشدنی با نتایج خیره‌کننده پایان می‌یابد و ماشین جنگی عراق ضربات
جبران‌ناپذیری متحمل می‌شود.
در این تهاجم بیش از ده درصد از نیروهای هوایی عراق، منهدم و نیز
سنگین‌ترین تلفات انسانی به ارتش عراق وارد می‌شود و بیش از ۱۰ هزار
نفر از سربازان عراقی از جبهه‌های جنگ فرار می‌کنند.
حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی در روز جمعه
۶۵/۱۰/۲۶ در نماز جمعه تهران در مورد استحکامات شرق بصره و اهمیت
شکست آنها و نیز توانایی رزمندگان اسلام در عبور از آن سد مستحکم
می‌گوید:

*پس از فتح خرمشهر که ما به طرف بصره رفتیم و بعضی
از نیروهای ما از همین کانال ماهی هم عبور کردند، دشمن
فهمید که یکی از اهداف عملیات ما کجاست و آنچه‌آن
وضعی در شرق بصره به وجود آورد که در دنیا بی‌سابقه
است. محکمترین خط دفاعی دنیا را ایجاد کرد. این نوع
خط دفاعی در شوروی، ویتنام، اطراف اسرائیل و در دیگر*

کشورها هم به وجود نیامده است. بیابانی را که عرضش ۱۰ تا ۱۲ کیلومتر است، مین کاشتند و روی آن را آب انداختند. بعد هر قسمتی از آن را با سیم خاردار جدا کردند و وسط آن را چند دژ جاده مانند ساختند. سنگرهای عظیم در آن تعبیه کردند و در آن تونل و نیروهای انسانی گذاشتند که دائماً منطقه را تحت نظر داشته باشند. با دوربین دید در شب، همه چیز را تشخیص می دادند. چند کیلومتر منطقه را تحت نظر داشتند. رزمندگان ما از این آب هم گذشتند و وارد زمین عراق شدند. عراقی ها هم نوعی خط دفاعی به وجود آوردند که تقریباً بی نظیر بود. این سد حدود ۶ متر ارتفاع داشت. بعضی قسمتهای این سد که وسط آن یک کانال داشت، عقیش به صورت اتاق مجهز و در جلوی آن پلّه های تعبیه شده بود که به انواع تیربارهای جدید مسلح بود. از ابتکارات عراقی ها این بود که تیربارهایی را مورد استفاده قرار دادند که به خیال خودشان کاربرد آنها برای نیروهای ما نا آشنا باشد.

چون معمولاً وقتی که رزمندگان ما وارد سنگرهای دشمن می شدند، اسلحه هایشان را می گرفتند و علیه خودشان به کار می بردند. الآن هم تانک دشمن را می گیرند و علیه دشمن به کار می برند.

مقابل این استحکامات حدود ۲ کیلومتر کمین در آب بود که به محض برخورد چیزی با آنها تیراندازی می کرد تا نیروهای خطوط عقب هوشیار باشند. به رغم تمام این

موانع، رزمندگان اسلام توانستند از این خط عبور کنند و از چند کیلومتر آب، در شب مهتابی بگذرند. تاریخ نویسان دنیا خیلی بی انصاف هستند که حاضر نیستند این حماسه‌ها را بنویسند. هنرمندان دنیا آنها که می‌خواهند حوادث دنیا را مجسم کنند، الآن زبانشان، قلمشان، هنرشان، اینجا برای مردم ما کار نمی‌کند! تصور کنید، رزمنده‌ای می‌خواهد چند کیلومتر در شب زمستان، خط را بشکند و با کوله‌باری از این آب عبور کند! شما در تلویزیون، اسرای هیکل‌دار عراقی را دیدید که چگونه از این آب عبور می‌کردند. آنها در حالی که وحشتی نداشتند و قایق‌ها هم هدایتشان می‌کردند، باز هم اقتان و خیزان رد می‌شدند. رزمنده‌ای که کوله‌بار دارد و می‌خواهد تدارکات ۲۴ ساعت بعد خود را همراه داشته باشد و می‌خواهد غذا، مهمات، وسایل ضد سلاح شیمیایی، تفنگ و همه اینها را همراه داشته باشد، بار سنگینی است!

سپس به عبور رزمندگان اسلام از دریاچه مصنوعی عراق اشاره کرد می‌گوید:

رزمندگان اسلام، گاه مجبور بودند از زیر آب عبور کنند. بعضی جاها مجبور بودند سینه خیز در آب بروند و بعضی جاها ایستاده و یا به زانو بروند و هر جایی از آب که می‌روند یا مین دارد یا گلوله‌هایی منفجر نشده. در این منطقه، پنج سال بود که گلوله ریخته و تمام کف آن را فلزات قطعه قطعه شده پوشانده و این سد، پنج شش کیلومتری

این طور بود و بیش از ده تا پانزده کیلومتر هم قسمتهایی از کانال ماهی و دژهای وسط راه و جزیره بومیان که وسط همین آبهاست و یک برآمدگی است و پاسگاه بومیان هم در اینجا است! رزمندگان ما، همه اینها را ظرف چند ساعت شکستند و از آن عبور کردند. در این مسیر، عبور با قایق هم ممکن نبود. چون در بعضی از نقاط، ارتفاع آب، حداکثر ۲۰ تا ۳۰ سانتی متر بود. رزمندگان اسلام، این موانع را باید پشت سر می گذارند و سیم های خاردار را قیچی بکنند و تازه در آن طرف باید با زبده ترین نیروهای عراقی بجنگند. تمام این کارها را پیش از آن شما، این جوانانی که شما آنها را در خانه تان مردم معمولی به حساب می آورید، انجام دادند و چنین سدی را شکستند که همان طور که گفتم با منطق جور در نمی آید. نظامیان درس خوانده و دانشگاه جنگ را دیده، قبول نمی کنند که بتوان چنین کاری کرد و چنین ریسکی را نمی پذیرند که نیرو به آن طرف آب برود و صبر کنند تا از پشت حمایت شود؛ ولی اینها رفتند و خط را شکستند!*

* کارنامه عملیات، صص ۳ - ۳۰۲.

عملیات نصر!

عملیات نصر ۸ ساعت ۱/۲۵ دقیقه بامداد روز جمعه ۶۶/۸/۲۹، با رمز مبارک «یا محمد بن عبدالله (ص)» در منطقه ماووت از استان سلیمانیه و با هدف تصرف و تأمین ارتفاعات «گرده رش» آغاز می‌شود. رزمندگان نیروی زمینی سپاه پاسداران با بهره‌گیری از تاکتیک‌های پیشرفته رزم کوهستانی، با عبور از صخره‌ها، کوهستانهای بلند، میادین مین، تله‌های انفجاری و سنگرهای کمین، خود را به رودخانه‌های «گلاس» و «ذاب‌الصغیر» می‌رسانند و با پشت‌ر گذاشتن موانع طبیعی بر خصم یورش می‌برند و طی نبردی جانانه موفق می‌شوند، نیروهای بعثی را در منطقه و ارتفاعات «گرده رش» منهدم سازند و بر این ارتفاعات استقرار یابند.

قوای اسلام با در هم کوبیدن تانکهای دشمن، چند پاسگاه مرزی را در ارتفاعات و روستاهای «گمالان زور»، «گمالان خوارد»، «برگر بالا»، «برگر پایین» آزاد می‌کنند. در این تهاجم پیروزمندان به بیش از دو هزار نفر از نیروهای دشمن، از جمله سرتیپ جاسم احمد و چند فرمانده رده بالا کشته و زخمی می‌شوند و بیش از دویست نفر از آنها به اسارت در می‌آیند. همچنین چندین دستگاه تانک، نفربر و خودرو نظامی، انواع وسایل مهندسی و راهسازی و چند قبضه توپ دشمن، منهدم می‌شوند و تعدادی از جنگ افزارهای آنها به علاوه یک دستگاه رادار پیشرفته رازیت، سالم به

دست رزمندگان می‌افتد.

برای سهولت در کار عملیات، گردانهای تخریب با تلاش خستگی‌ناپذیر، میادین مین را پاکسازی و به سرعت همه راههای نفوذ احتمالی دشمن را شناسایی و مین گذاری می‌کنند. یگانهایی از جهاد و سپاه، همراه و همگام با نیروهای عمل‌کننده در عملیات، جاده‌هایی را به منظور تدارک و حمل و نقل رزمندگان احداث می‌کنند. چرا که کار نقل و انتقال و تدارک نیروها به خاطر کوهستانی بودن منطقه با، بال‌گرد انجام می‌شود. رژیم بعث در طول عملیات، با جمع‌آوری نیروهای شکست‌خورده، اقدام به چند پاتک می‌کند که با عکس‌العمل و اجرای آتش‌گسترده آتشباری رزمندگان اسلام، همه پاتکها سرکوب می‌شود و دشمن با برجا گذاشتن تعدادی کشته و زخمی و اسیر، از مهلکه می‌گریزد.

زمانی که گردان حمزه از لشکر قدس وارد منطقه می‌شود؛ منطقه مملو از اجساد دشمن است. دشمن همزمان با ورود این گردان حماسه‌آفرین، اقدام به پاتک دیگر می‌کند که بلافاصله با عکس‌العمل ضد پاتک مواجه می‌شود و خسارات و تلفات دیگری به دشمن وارد می‌آید. دشمن با روحیه شکست‌خورده و با آخرین رمق، چند پاتک دیگر به اجرا می‌گذارد که حاصلی جز شکست مضاعف و تحمل تلفات و خسارات بیشتر نمی‌برد. از این پس، یأس و نومیدی بار دیگر بر فضای جبهه دشمن سایه‌گستر می‌شود و این در حالی است که در جای‌جای منطقه، ادوات زرهی دشمن در آتش خشم رزمندگان می‌سوزد و بدین ترتیب، طی عملیات نصر ۸، بیش از ۳۰ کیلومتر مربع از استان سلیمانیه عراق، آزاد می‌شود.*

* همان، با تلخیص صص ۳۶۳ - ۳۶۱.

مناطق مرزی (کردستان)

انقلاب اسلامی ایران، از همان لحظه‌های پیروزی در نبرد علیه استبداد و رژیم وابسته شاه، خود را درگیر در آشوبهایی دید که به طرق گوناگون و توجیحات مختلف در نقاط مرزی برپا می‌شد.

مناطق مرزی در کشوری مانند ایران، همچون دیگر کشورهای مشابه در جهان سوم، غالباً از دو مسئله در رنج و تعب به سر می‌برند. یکی فقر مادی و دیگری در اختیار نداشتن امکانات کافی برای رشد فرهنگی. در پیدایش این دو مسئله عوامل چندی دست اندرکارند.

مرزهای مصنوعی میان ملت‌ها که ساخته دست استعمار است، باعث جدایی سرزمین‌های به هم پیوسته و طوایفی می‌شود که دارای علقه‌های مشترک با یکدیگر هستند. لذا اقوام مرز نشین به دو و یا چند پاره تقسیم شده و هر کدام در کشوری سکنی می‌یابند. این تقسیم‌بندی، مطلوب طبع استکبار است. چرا که در هر فرصت ضروری و مناسب، می‌تواند با تحریکاتی تحت عنوان «خود مختاری»، «سرزمین واحد» و نظایر آنها آشوب و ناامنی براه اندازد.

رژیم‌های وابسته نیز به دلیل فساد و گرایششان به نمایش تجدد در مراکز کشور و فقدان اعتقاد و همت لازم برای آباد کردن همه جانبه کشور، توجه کمتری به این بحث‌ها دارند. در این نواحی، بیشترین مشخصه حکومت، زور و سرکوبگری است. این مناطق، دارای اقتصاد کم و بیش

مجزّاً از سایر مناطق کشور و رسم و رسوم و قدرتهای محلی خاصی هستند. فقر مادی برای آنها رنج عظیم به بار می‌آورد و زمینه را برای تباهی استعدادهای الهی در انسان و کشاندن آنها به مجاری انحرافی فراهم می‌سازد.

به هنگام زوال و سستی حکومت در مرکز، اولین جاهایی که مورد آزار و طمع قرار می‌گیرند؛ همین نواحی هستند. قدرتهای سرکوب شده محلی به همراه ایادی بیگانه، در کنار کسانی که با گِل آلود شدن آب به دنبال منافی برای خود می‌باشند، به انضمام ماجراجویانی که فرصت مناسبی برای ارضای روحی و روانی خود می‌یابند؛ کار اغتشاش را در این مناطق عهده‌دار می‌گردند و توجیهاات، عموماً پیرامون اختلاف زبانی، قومی، مذهبی و... در جریان است.

در کشور پهناوری مثل ایران که مأمّن اقوام گوناگون است؛ به هنگامی که حکومتی مستبد و آزمند و وابسته بر آن غلبه داشت؛ زمینه‌های نابسامانی در نواحی مرزی هم چون آتش زیر خاکستر باقی مانده با سقوط رژیم شاه، این آتش مشتعل شد. مناطق کردنشین در کردستان و آذربایجان غربی جزء سرزمین‌هایی بودند که مورد هجوم، تاخت و تازو اغتشاش با ترکیبی از عوامل یاد شده، شدند.

در این مناطق به دلیل وجود حکومت بعثی عراق و تحریکاتی که از جانب این رژیم علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران، سر می‌زد؛ آشوبها دامنه و گسترش خاصی داشت.*

* تحلیلی از انقلاب اسلامی ایران، حاتم قادری، صص ۱۷۵ - ۱۷۴.

بخش سوم:

**شهیدان
این
مجموعه**

شهید حجة الله اسماعیلی

شهید حجت الله اسماعیلی فرزند محمد متولد ۱۳۴۰/۶/۲۰
شهرستان رودسر که در طی جانبازیهای فراوانش در جبهه‌های
نور علیه ظلمت، سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۱۱ به شهادت رسید.

شهید عباس اصغری

شهید عباس اصغری فرزند حسن متولد ۱۳۴۵/۶/۶ شهرستان
رودسر، دانش‌آموز اول دبیرستان بود که راهی جبهه‌های حق علیه باطل
شد و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۹/۲۴ در حالی که ۱۸ سال سن داشت، در
جبهه مریوان به شرف شهادت نایل آمد.

شهید ناو استوار حسین افتخاری

شهید ناو استوار حسین افتخاری فرزند حسن متولد ۱۳۲۸/۲/۱۷
شهرستان بندرانزلی است که به تاریخ ۱۳۵۹/۷/۲۱ در محور آبادان -
ماهشهر هنگامی که در حال آماده نمودن تابوت ویخ، جهت فرستادن
جسد شهدای نیروی دریایی به شهرهایشان بود، خمپاره‌ای در جلو

ماشینش متفجر شد و یک ترکش آن پس از عبور از شیشه جلوی خودرو به قلبش اصابت نموده بدین ترتیب به آرمانش که شهادت در راه خدا بود، نایل آمد.

شهید علی اکبر نژاد بالاگفشه

شهید علی اکبر نژاد بالاگفشه فرزند اسماعیل در ۱۰ مهر ماه سال ۱۳۴۸ در روستای بالاگفشه از توابع بخش کوچصفهان شهر رشت به دنیا آمد و طی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در یکی از عملیات برون مرزی به تاریخ ۱۳۶۷/۳/۲۳ به شهادت نایل آمد.

شهید سلمان اکبری

شهید سلمان اکبری فرزند عیسی از شهرستان رودسر می باشد که در ۲۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۲ به دنیا آمد و در جنگ حق علیه باطل به تاریخ ۲۴ دی ماه سال ۱۳۶۵ در منطقه آبادان به لقاء الله پیوست.

شهید بیت الله امام پناهی

شهید بیت الله امام پناهی فرزند حاج شمس الله که اولین شهید روستای گوراب پس و قلعه رودخان فومن می باشد در تاریخ ۱۳۴۰/۱/۹ در شهرستان فومن به دنیا آمد و طی جانبازیهای فراوان در راه دفاع از اسلام و ایران همچون برادران شهیدش محمدابراهیم و هیبت الله که تا آخرین نفس دست از مبارزه با دشمن نکشیدند و سرانجام عاشقانه جان باختند او نیز سرانجام به تاریخ ۱۳۶۱/۱/۲ در منطقه دشت عباس به وصال حق نایل آمده و شربت شهادت نوشید.

شهید ولی پور باقری

ولی پور باقری فرزند عزیز از شهرستان بندرانزلی است که در ۱۳۴۳/۶/۲۶ به دنیا آمد و بیست و دو سال بعد یعنی در ۱۳۶۵/۱۰/۲۳ در حالی که سرگرم دفاع از اسلام و ایران بود در عملیات کربلای ۵ از مشهد شلمچه به لقاءالله نایل آمد.

شهید اسماعیل پادگان

شهید اسماعیل پادگان فرزند منوچهر متولد ۱۳۴۱ در شهرستان بندرانزلی است که در اسفند ماه سال ۱۳۶۲ با این ایده که ارتش نیاز به حضور جوانان انقلابی دارد و با اصرار به حضور در مناطق عملیاتی، وارد دانشکده افسری شد و در اواسط اسفند همان سال با اعزام سراسری دانشجویان دانشکده افسری به منطقه جنوب کشور پای نهاد و سرانجام در آستانه سال ۱۳۶۳ به شرف شهادت نایل آمد.

شهید محسن توتچی

شهید محسن توتچی فرزند حسین متولد سال ۱۳۴۳/۳/۱۲ در شهرستان رودسر است که دفاع از انقلاب و میهن اسلامی و پیروی از دستورات امام خمینی (ره) او را به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل کشاند و در این راستا بود که به تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۷ به فیض شهادت دست یافت.

شهید رضا ثابت پور

شهید رضا ثابت پور فرزند حیدر از روستای گوشت‌پزان شهرستان رودسر است که به تاریخ ۵ خرداد ماه سال ۱۳۴۴ متولد شد و به تاریخ ۱۰

شهریور ۱۳۶۵ در منطقه حاج عمران به شرف شهادت نایل آمد.

شهید ابوعلی سینا جلالیان

شهید ابوعلی سینا جلالیان فرزند کریم الله است که به تاریخ هفتم اردیبهشت سال ۱۳۴۷ در شهرستان ماسال به دنیا آمد و در مورخه ۱۳۶۶/۹/۸ در ماووت عراق به شهادت رسید.



تفر اول سمت راست شهید ابوعلی سینا جلالیان

شهید زکریا (اصغر) رحیمزاده

شهید زکریا (اصغر) رحیمزاده فرزند نصرت الله به سال ۱۳۳۸ در روستای قاسم آباد سفلی از توابع شهرستان رودسر به دنیا آمد. پس از

گذراندن دوران کودکی در خانواده‌ای مذهبی که به کشاورزی اشتغال داشتند، به تحصیل روی آورد و تا اخذ دوره کاردانی در رشته کشاورزی پیش رفت. پس از پیروزی انقلاب وارد بسیج مقاومت، تشکیلات طرح جنگل شد و سپس به عضویت سپاه پاسداران رودسر در آمد و بارها به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل روی نهاد تا سرانجام در ماووت عراق به تاریخ ۱۳۶۶/۴/۴ به فیض شهادت نایل آمد.

شهید کریم رضازاده

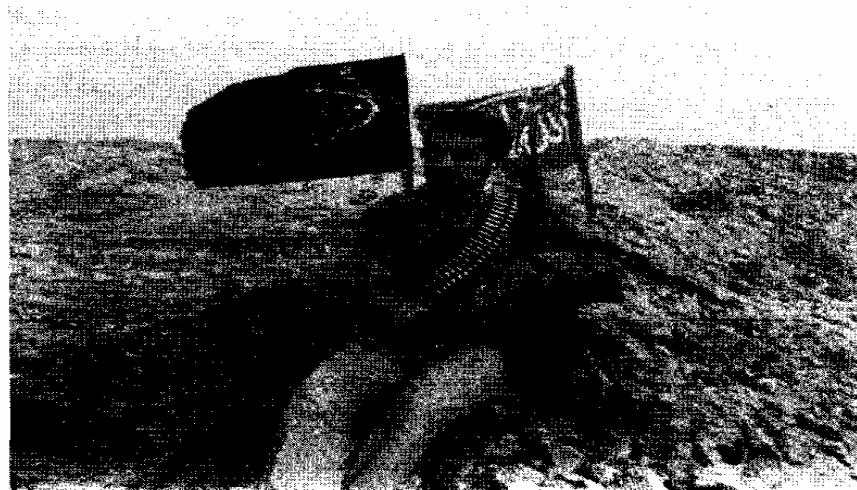
شهید کریم رضازاده فرزند یولچی، اول مهر ماه سال ۱۳۴۷ در میان یکی از مستضعف‌ترین خانواده‌های روستای اسالم - از توابع تالش - به دنیا آمد. از سنین نوجوانی (دوره راهنمایی) در انجمن اسلامی و تی عصر اسالم شروع به فعالیت کرد و در مدتی کوتاه لیاقت و شایستگی خویش را نشان داد. با آغاز جنگ، وارد بسیج و فعالیتهای جبهه و جنگ شد و با رشادت کامل، عملیات رزمندگان اسلام را پشتیبانی نمود و در عین حال نیز به عنوان فرمانده گروههای منطقه‌ای در جبهه‌های جنگ حضوری فعالانه داشت. سرانجام، این بسیجی سلحشور در یکی از عملیات های برون مرزی به تاریخ ۱۳۶۵/۲/۵ به شهادت رسید.

شهید محمد صورتی

شهید محمد صورتی فرزند سمیع متولد ۲۱ آذر ماه سال ۱۳۴۶ است که به تاریخ ۶ آذر ماه سال ۱۳۶۶ یعنی در حالی که ۲۰ بهار را پشت سر گذاشته بود، در ماووت عراق شربت شهادت نوشید.

شهید غلامحسین صورتی

شهید غلامحسین صورتی فرزند سمیع متولد اول خرداد ماه سال ۱۳۴۱ در شهرستان رودبار زیتون است که دور روز بعد از شهادت برادر، یعنی ۸ آذر ماه سال ۱۳۶۶ در ماووت عراق به لقاء الله پیوست.



شهید قاسم عسلی

شهید قاسم عسلی فرزند لطیف متولد اول فروردین ماه سال ۱۳۴۷ در روستای «شلما»ی شهرستان فومن می باشد که در ۱۱ اسفند ماه سال ۱۳۴۶ در شهرستان مریوان کردستان به شهادت رسید.

شهید مرتضی علی پور

مرتضی علی پور فرزند فیض الله در تاریخ ۱۴ فروردین سال ۱۳۴۰ در شهرستان لاهیجان متولد شد و بیست و دو سال بعد در منطقه قلاویزان در حالی که به دفاع از اسلام و ایران و نظام جمهوری اسلامی مشغول بود، به تاریخ ۱۳۶۲/۵/۱۲ به شهادت رسید.

شهید عزیز کامور



شهید عزیز کامور فرزند محمدرضا از شهرستان لنگرود - روستای دریاکنار علیا - می باشد که در تاریخ ۱۳۳۴/۷/۱ متولد و در ۱۳۶۳/۹/۲ در مریوان به شهادت رسید.

شهید عباس کایت خورده

شهید عباس کایت خورده فرزند تی‌په از شهرستان دهلران است که در تاریخ ۱۳۴۰/۲/۲ متولد شد و در عملیات والفجر (۳) در منطقه مهران به تاریخ ۱۳۶۲/۵/۱۲ به شهادت نایل آمد.

شهید ایرج مصطفوی

شهید ایرج مصطفوی فرزند مرتضی متولد ۱۳۴۵/۶/۲۱ روستای دیودره شهرستان رودسر می‌باشد که سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۸ در شانه دری عراق شربت شهادت نوشید.

شهید حسن معین

شهید حسن معین در سال ۱۳۳۵ در روستای لشکاجان از توابع شهرستان رودسر به دنیا آمد. تحصیلات خود را تا آستانه اتمام کارشناسی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان - دنبال نمود ولی با تکیه بر فرمان امام (ره) مبنی بر این که: امروز رفتن به جبهه‌ها از فروع دین هم بالاتر است! سنگر علم و دانش را با رفتن به جبهه تغییر داد و وارد دانشگاه دفاع مقدس گشت و همراه با سایر دانشجویان اعزامی از دانشگاه سیستان و بلوچستان در زمره سربازان سپاه عظیم محمدرسول الله (ص) پا به دیار عاشقان نهاد و در عملیات کربلای ۵ شرکت جست و در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ در کربلای شلمچه به خیل شهیدان سرافراز انقلاب اسلامی پیوست.

شهید خلیل (مجید) مهرمژدهی

شهید خلیل (مجید) مهرمژدهی فرزند عباس، متولد ۱۱ اردیبهشت سال ۱۳۴۶ شهرستان رشت است که به تاریخ ۱۸ دی ماه سال ۱۳۶۵ در اتم‌الرصاص شربت شهادت نوشید.

شهید هادی میرزاپور

شهید هادی میرزاپور فرزند ابراهیم در ۱۹ تیر ماه سال ۱۳۴۳ در شهرستان رودسر متولد شد و طی دفاع جانانه‌اش در منطقه نورد اهواز به تاریخ ۱۳۶۱/۲/۱۰ به شرف شهادت نایل آمد.

شهید محمدتقی ناصحی

شهید محمدتقی ناصحی فرزند محمد در تاریخ ۱۳۴۲/۱/۲ در شهرستان رودسر با به دنیا گذاشت و به تاریخ ۱۳۶۱/۲/۱۰ با شهادت در جبهه‌های حق علیه باطل به دیدار معبود شتافت.

شهید احمد نظری

شهید احمد نظری فرزند محمدعلی در تاریخ ۱۳۴۳/۲/۲۱ در شهرستان رشت به دنیا آمد و در جریان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، در حالی که ۲۱ بهار را پشت سر می‌گذاشت به تاریخ ۱۳۶۴/۳/۲۴ شربت شهادت نوشید.

شهید دانش هادی

شهید دانش هادی فرزند علی‌اصغر به تاریخ ۱۳۴۲/۱۰/۲ در

شهرستان فومن به دنیا آمد و سرانجام در ادامهٔ جانبازیهایش در جنگ
تحمیلی عراق علیه ایران در مورخه ۱۳۶۵/۵/۳ به شرف شهادت نایل آمد.

پوزش و اعتراف:

چون راویان خاطره‌های شهیدان این مجموعه، در خصوص شهیدان «فلاحپور»، «صادقی»، «علی‌پور»، «سحوری» و «کشمیر» که در شمار شهیدان این دفتر هستند؛ جز نام خانوادگی هیچ مشخصه هدايتگر ديگر ذکر نکرده و تلاش ما نیز در جهت معرفی بیشتر آنها متأسفانه به جایی نرسید، ضمن شرمندگی و پوزش از روح بزرگ آن جاودانگان مشهور، صمیمانه و قاطعانه اعتراف و اذعان داریم که:

شهید عشق باشد شهره در سرتاسر عالم

منم گمنام و ناپیدا چه سازم زین غم و ماتم؟

خداوندا به ما هم جرعه‌ای زین آشنایی ده

که از دنیا و ما فیها بحق ما را بُود آن به!

آمین یا رب العالمین!

پانوشت:

۱ - شهيد كريم رضازاده كه شرف و اعتبار خانوادگيش بر كسي پوشيده نيست و از مستضعفترين خانواده هاي روستاي اسلام بود؛ به تاريخ ۱۳۶۵/۲/۵ در يكي از عملياتهاي برون مرزي به شرف شهادت نایل آمد. او فرزند يولچي و متولد اول مهرماه سال ۱۳۴۷ شهرستان تالش است كه از سنين نوجواني (دوره راهنمائي) در انجمن اسلامي ولي عصر اسلام كه ما تاسيس كرده بوديم؛ شروع به فعاليت كرد و در مدتي کوتاه به موفقيتهاي بزرگ دست يافت. با آغاز جنگ، وارد بسيج و فعاليتهاي جبهه و جنگ شد و با لياقت كامل، عمليات رزمندگان اسلام را پشتيباني مي كرد و خود نيز به عنوان فرمانده گروههاي منطقه اي در جبهه هاي جنگ شركت مي نمود.

۲ - بر اثر مداومت در سوز و گداز راه معشوق، به يك مداح اهل بيت (ع) تبديل شده بود و ما از مداحي هاي او بهره ها مي برديم.

۳ - ابیات زیر از نویسنده خاطره، وصف الحال این شهید است:

بسیار مي گفتم كه مهدي را نديدي خون گريه مي كردي و در خون مي تپيدي

آن نيمه شعبان كه روز وصلتان بودگويي كه در دامان مهدي، آرميدي! **منابع و مآخذ** ۴ - وجه الل'ه سيف الل'هي فرزند خير الل'ه متولد ۱۳۳۸ كه به مدت ۲ سال و چهار ماه افتخار حضور در جبهه هاي نبرد حق عليه باطل را داشته از همشهري هاي شهيد كريم رضازاده است. وي اكنون در سمت كارشناس تحقيقات اداره كل آموزش و پرورش گيلان به خدمت مشغول است.

منابع و مأخذ

الف: منابع اصلي

دفترچه‌هاي روايت عشق شماره (۱) و (۲) سالهاي ۷۸ و ۷۷ که به همت گيلانيان شهيد پرور فراهم آمده است!

ب: منابع فرعي

- ۱ - بوستان شهادت، مجموعه‌اي موضوعي از سخنان و پيامهاي حضرت امام (ره) ومقام معظم رهبري، نشر شاهد، چاپ دوم، تهران ۷۸
- ۲ - تحليلي از انقلاب اسلامي ايران، حاتم قادري، انتشارات وزارت آموزش و پرورش، چاپ دوم، تهران ۶۷
- ۳ - جغرافياي استان گيلان، دبيران جغرافياي گيلان، انتشارات وزارت آموزش و پرورش، چاپ سوم، تهران ۷۱
- ۴ - درسهايي از نظام دفاعي اسلام، مرکز آموزش عقيدتي و سياسي ارتش جمهوري اسلامي ايران، نشر فرهنگ اسلامي، چاپ اول، تهران ۶۲
- ۵ - ديوان اميري فيروز کوهي، به کوشش اميربانوي کریمي (فيروزکوهي) انتشارات سخن، چاپ دوم تهران ۶۹
- ۶ - ديوان حافظ، به اهتمام محمد قزويني و قاسم غني، انتشارات زوار، چاپ اول، تهران ۶۹
- ۷ - روايت انقلاب، ج ۱، جواد محدثي، اميرکبير، چاپ اول، تهران ۶۵
- ۸ - زيارت و سياحت در گيلان، علي طاهري، انتشارات پوينده، چاپ اول، تهران ۷۵
- ۹ - فرهنگ عاشورا، جواد محدثي، نشر معروف، چاپ چهارم، قم ۷۸
- ۱۰ - فرهنگ معين، دکتر محمد معين، اميرکبير، چاپ چهارم، تهران ۶۰
- ۱۱ - قرآن کریم
- ۱۲ - کارنامه توصيفي عملياتهاي هشت سال دفاع مقدس، علي سميعي، نمايندگي وکيلفقيه در نيروي زميني، معاونت تبليغات و انتشارات، چاپ اول، تهران ۱۳۷۶
- ۱۳ - مثنوي معنوي، به تصحيح و مقابله محمد رضائي، کلاله خاور، چاپ دوم، تهران بي تا.
- ۱۴ - ميثاق (روايت ۸ سال حماسه و ايثار) کارشناسي اردوها، خوزستان، ۷۸
- ۱۵ - نهج الفصاحه، مترجم ابوالقاسم پاينده، اسلاميه، چاپ دوم، تهران، ۳۷